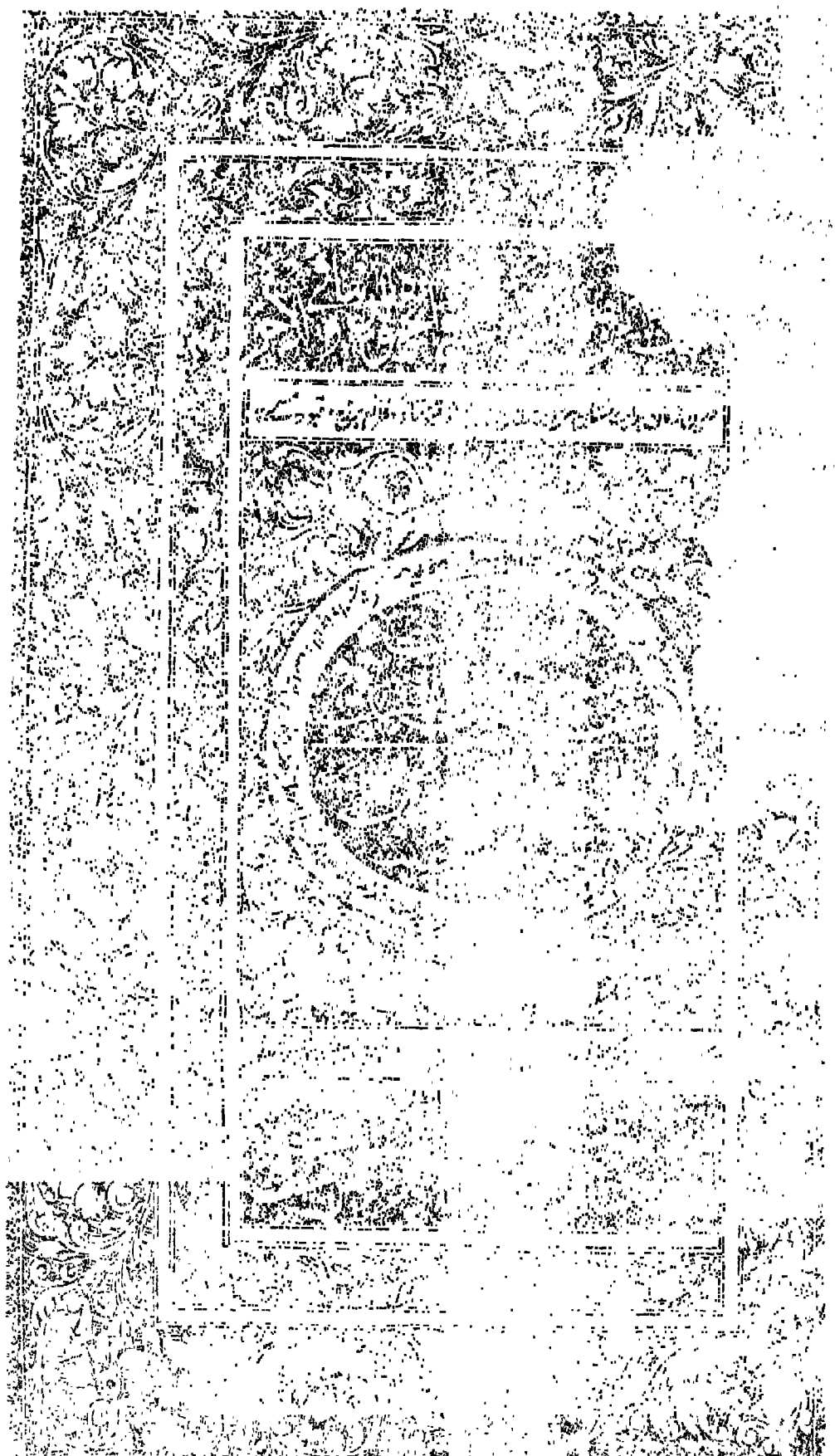


# شرح آيات التنبيه

## شرح آيات التنبيه

الكتاب	الجزء	الصفحة	المطلب
١	٢	١٨	ترتيب القبر بالميت ولعلف ضمه
٢	٦٢	١٩	صلوة الاموات في قبورهم
٣	٢٢	٢٠	تراوي الاموات في قبورهم
٤	٢٥	٢١	معرفة الاموات من ايمانهم بدورهم السلام
٥	٣٨	٢٢	الحكام في الروح وحقيقته
٦	٢٢	٢٣	ذكر اجور الاعمال التي تلحق الميت
٧	٢٢	٢٤	وصول نواب الصدقة الى الموتى
٨	٢٤	٢٥	وصول ثياب الصوم الى الموتى
٩	٢٤	٢٦	وصول نواب الحج الى الموتى
١٠	٢٤	٢٧	خاتمة الشرح في ذكر الرخصة وما يناسب لها
١١	٢٤	٢٨	ذكر وصايا المؤلف للاخلاق
١٢	٢٤	٢٩	ذكر ما ورد في حقه من القائلين وسبقها لغيره
١٣	٢٤	٣٠	خاتمة الطبع انموذغى عبد الرشيد حبيب
١٤	٢٤	٣١	محكم وافتق
١٥	٢٤	٣٢	قصيده در مرع جناب مولف ام اقبال تاريخ
١٦	٢٤	٣٣	تاليف از حافظ حافظي حافظي حافظي حافظي
١٧	٢٤	٣٤	قصيده در مرع جناب مولف ام محمد
١٨	٢٤	٣٥	تاليف از حافظ حافظي حافظي حافظي حافظي
١٩	٢٤	٣٦	قصيده در مرع جناب مولف ام محمد
٢٠	٢٤	٣٧	تاليف از حافظ حافظي حافظي حافظي حافظي





[illegible]

و در او عظیمه نبویه آمده اللهم توفنا مسلمین اعتصمنا بالعصیان عن غیر خیرایا ولا استغفر من غیر ذنوبنا  
 و احکم و محکم عن رفاعة الزرقی قال تعالی ولكن الله حبیب الیکم الا انکم قد ساءلتموه فلو یکرم و احکم الیکم الکفر  
 و العسوق و العصبیان و آریخا شاخته یا شیخ کدیج نعمت و عظمت و کرامت عظیم سلام غیر سدا بر این غلیل است  
 علیه السلام سوال داشت بر اسلام برای خود بود و برین خویش کرده و گفته رینا و انعمنا علینا المسلمین اللوم فی دیننا  
 احسنه تسلمة لک یا زاولا و خود ما بدان وصیت فرموده و گفته یا بنی ان الله اعطی لکم اذین فلا تعوتن  
 الا و انتم مسلمون و کلام نعمت بالا ترا از اسلام خواهد بود و حال آنکه ملت اسلام علی السلام است و حق تعالی  
 ایها است را بداند ایها ساخته قبل از آنکه بوجود آید یقینا در قرتعالی هو است  
 ای فی الشوراة و الذخیر و فی حدیثنا فی حدیثنا آن دین اسلام پیوسته که بر اینان نور مبینی علیه السلام و الش  
 از در کار فرموده و گفته یا زاولا علی اصحاب و توفنا مسلمین و آریخا شاخته یا شیخ کدیج نعمت و عظمت و کرامت عظیم سلام  
 او علیه السلام آن شده اند و پیوسته است و فی حدیثنا فی حدیثنا آن دین اسلام پیوسته که بر اینان نور مبینی علیه السلام و الش  
 که شاکست که این است از اسلام در این دین اسلام پیوسته که بر اینان نور مبینی علیه السلام و الش  
 و کلام هم به الشریعت ترازیه بر باشد حال آنکه پیوسته است و فی حدیثنا فی حدیثنا آن دین اسلام پیوسته که بر اینان نور مبینی علیه السلام و الش  
 ای عظیم اسلام خواهد بود حال آنکه از آن برای ما پیوسته فرموده و گفته یا زاولا علی اصحاب و توفنا مسلمین  
 آن ترازیه هم باشد و همه آنچه در آسمان و زمین است مشیت باوست تا آنکه بگوید یا زاولا علی اصحاب و توفنا مسلمین  
 و انکم فی سلوک و کس عباد الله و توحید و کلام یا زاولا علی اصحاب و توفنا مسلمین و آریخا شاخته یا شیخ کدیج نعمت و عظمت و کرامت عظیم سلام  
 جلیل زد و سزاوارست و همه این را پیوسته است و فرموده یا زاولا علی اصحاب و توفنا مسلمین و آریخا شاخته یا شیخ کدیج نعمت و عظمت و کرامت عظیم سلام  
 جنیفا مسلما و ما کان من المشران و کلام بخشش بقرآن اسلام خواهد بود و حال آنکه از او تعالی خیر خلق و فضل  
 رسل خود را عظیم الصلوات و التسلیات منفر فرموده گفتن یا زاولا علی المسلمین و انکم فی سلوک و کس عباد الله و توحید و کلام یا زاولا علی اصحاب و توفنا مسلمین  
 و انکم فی سلوک و کس عباد الله و توحید و کلام یا زاولا علی اصحاب و توفنا مسلمین و آریخا شاخته یا شیخ کدیج نعمت و عظمت و کرامت عظیم سلام  
 اسلام عظیم را یا زاولا علی اصحاب و توفنا مسلمین و آریخا شاخته یا شیخ کدیج نعمت و عظمت و کرامت عظیم سلام  
 ساست و توفنا مسلمین و آریخا شاخته یا شیخ کدیج نعمت و عظمت و کرامت عظیم سلام  
 سید و لرعدان نزد و داهل عصیان از کوشش دست هم خواهد داد و توفنا مسلمین و آریخا شاخته یا شیخ کدیج نعمت و عظمت و کرامت عظیم سلام  
 از آن و غیر این صورت خواهد گرفت و توفنا مسلمین و آریخا شاخته یا شیخ کدیج نعمت و عظمت و کرامت عظیم سلام  
 که بدو است و حق تعالی بنده مومن را در جواب به آن که نگردد و کلام یا زاولا علی اصحاب و توفنا مسلمین و آریخا شاخته یا شیخ کدیج نعمت و عظمت و کرامت عظیم سلام  
 قال زول الله از دینش از دینش فی قبره تا آنکه بگوید یا زاولا علی اصحاب و توفنا مسلمین و آریخا شاخته یا شیخ کدیج نعمت و عظمت و کرامت عظیم سلام

[illegible]





[illegible]



[illegible]

[illegible]

مراد باینست کسی است که بطریق رسول خدا صلی الله علیه و علی آله و سلم و اصحاب او باشد چه سنت قول و فعل و تقریر  
 رسول را گویند و تشک بران صاحب سنت است و اصحاب رسول خدا اکثر مردم بودند و را تباع سنتی علیه السلام  
 پس هر که بر سیرت ایشان باشد بغیر ابتداء و زیادت و نقص در دین اختراع و احداث و شرع مبین و یسئلی است  
 و هر که سر مواز طریقه رسول و صحابه مخالفت داشته باشد در وی بُعد از سنت است بقدر آن مخالفت و ثلث است بقدر  
 خلاف سنت و هر طائفه بجای خود مدعی تسنن است و میگوید که ما اهل سنت و جماعتیم حال آنکه چنین نیست چه عمده دین آباء  
 عمل است نه دعوی و علامتش عدم تعقیب بغیر کتاب عزیز و سنت مطهره و خلع ربقة تقلید اجبار و رهبان است لیکن این  
 امری است که متذهبان بسندش پرداخته اند و ممکن سهل را محال مستنع و انموده و انی لهم التناوش من مکان بعید لکمان  
 کرده اند که مدعی معرفت قرآن و حدیث مجروح است و باب معرفتش مسدود و مثل سد یا جوج و ما جوج و انغنی بر متعن  
 اقوال و عارف مولفات رجال مخفی نیست بلکه انظر من الشمس و این من الامس است پس حاجت اطالعت مقل بذکر آن  
 قیل و قال درین مجال نیست و نیست این سخن از من مگر نقشه تصدور و مظهر صدقش روز عرض دیوم نشور است **س**  
 بوقت صبح شود و پھر روز معلوم است که با که باخته عشق و در شب و بجزره و مراد ناظم در اینجا از لفظ اهل است تعریف بمعتزله  
 و مبتدع است کما صیرح به فی النظم و لکن آنچه در کتب معتزله است اقرار است بثبوت عذاب قبر و سوال ملکین و احدی  
 از ایشان در آن مخالف نیست آری معتزله در کتب خود ذکر کرده اند که ضرابین عمر و اثبات عذاب قبر نکرده و مختار از  
 معتزله نیست بلکه از فروع جمعی است میگفت که رویت خدا تعالی در آخرت بجا میسر شود و همه معتزله بجز نکر  
 عذاب و سوال نمید و نسبت مذہب ضرابی بوی ایشان از عجائب روزگار است و در حقیقت این تفصیر است ادب  
 و رعی خصم است بهر چه رود و رسول را استحکام مثل انغنی رو نیست نووی در شرح مسلم نفی عذاب قبر را بسوی معتزله نسبت  
 کرده چنانکه ناظم در اینجا بعمل آورده حال آنکه کتب معتزله بر روی زمین موجود است و ایشان فرسان اسناد و جهابذہ  
 نقاد اند پس چرا استنبات در روایت نکردند و در معرفت مذہب خصم باین همه تفصیر راضی شدند و چیزی را با ایشان بی  
 نمودند که هیچ صغیر و کبیر ایشان بدان قابل نشده همان آفرین که جنایات بعض بر بعض بسی بزرگ است هر طائفه بگو  
 طائفة دیگر نسبت هر یک میکند و آن دیگر این گروه را با قوالی می بینا ید که وی از آنها بزیست حال آنکه حتی است  
 که هر مومن ملاحظه صحت نقل بطریق معروف کند و از مولای واحد قمار خود در نسبت قوی و علی بسوی هر که باشد  
 اندیشه نماید و اگر فقیه ضراب معتزلی است باری نسبت مقاله یکی بسوی تمام طائفة یعنی چه هم برین قیاس احوال ماجریت  
 طائفة مبتدع با جماعه بخندید است که چیزی را بر ایشان بر بسته اند و نشانی از ان و مولفات و مقالات این گروه نیست  
 و هیچ جمع محبت است بمبنی بر مان و دلیل بر اثبات عدا قطعی باشد یا ظنی و همه جمع سان است و سان آهستی را  
 گویند که در جمیع آنرا ترکیب دهند برای طعن و جرح و تحت بار گذرنده تر از سان از انجمت گفت که چنانکه اسند

نفس و در بیان میکند زیاده بران این بر این در افکار و اذیان نافذ ماضی است چه معلوم است که ماضی در غیر محسوس  
 المانع از ماضی در محسوس باشد بن القیم رحمه الله گفته عذاب قبر چنانکه مقتضای سنت صحیح است بجهنم استفق علیه اهل سنت  
 نیز است ابو عبد الله گفته عذاب قبر حق است اخبار نمیکند آنرا اگر ضال فضل و خلیل گفته ابن عبد الله از عذاب گور پرچم  
 گفته این همه احادیث صحیح اند بدان ایمان می آریم و اقرار میکنیم و هر چه از آن حضرت صلعم با سناد جید آمده بدان مقرریم  
 و اگر متر نشویم و رد و دفع کنیم امر خدا را بر خدا رد کرده باشیم حال تعالی و ما انما کول الرسول فخل و عذاب قبر حق است  
 و گور یا مغارب می شوند و نیز ابو عبد الله را شنیدیم میگفت ایمان داریم عذاب قبر و ننگ و نایب و سوال عبد و گور را و  
 تعالی ثابت میدارد کسانی را که ایمان آورده اند بقول ثابت در حیات دنیا و در آخرت قاطبه المروزی  
 ان سوال الملکین من قبر + حق به الا یسماں فرض قد شخص + سوال مصدیت  
 و اضافتش بسوی فاعل کرده و آن هر دو فرشته سائل اند و من قبر مفعول برست و گذشته که سوال  
 برای میت عام است مقبوره شود یا نه پس اگر چنین میگفت **س** ان سوال الملکین الميتاء حق به الا یسماں فرض  
 ثبنا + شمل می بود و حق اثر ثابت متحقق الثبوت را گویند و ثبوت سوال با و آنچه متحقق گشته و ایمان نام تصدیق است  
 و فرض نزد اکثر واجب را گویند پس تصدیق آنکه دو فرشته زنده مرده می آیند و او را می نشاند و سوال میکنند و اجابت  
 نیز که رسول خدا صلعم بدان خبر داده و بر امت تصدیق رسول واجب است بنا بر ثبوت ادله ثبوت او و آنچه واجب  
 قبول چیزی که بدان اخبار کرده است از امور دین احوال کونین و تلقی آن تصدیق قلب بلا استرا و مین و محل آن بر  
 لغت عربیه بغیر تحریر و تاویل و فتح باب طوقیل بلکه تصدیق عین قول واجب است اگر بفهم در آمد فهم و زنده حواله  
 آن بقائل و عدم تاویل بکذا آنکه می باید و از خدا سوال فهم باید نمود تا آنچه نیت اندیش را بوی ارزانی دارد و کث  
 ذی حنی علمنا کلامنا کلامنا حلقه بن القیم سج در مقام چه خوش مضمونی ارشاد کرده و اراست  
 طریق ارشاد و سدا و فرموده گفته لائق آنست که از رسول خدا صلعم مراد او را فهم کنند بغیر غلو و تقصیر سخن و در این  
 آنچه محتمل نیست فرموده بخارند و در بیان دینی که مقصود مراد است کوتاهی نکنند و از اهل دران و عدول از و می  
 آنچه از ضلال و عدول از صواب حاصل شده جز خدا کسی آنرا نمی تواند دانست بلکه سو فم از خدا و رسول اصل هر  
 بدعت و ضلالت است که در اسلام ناشی شده بلکه اصل به خطا و عدول و فریغ است خصوصا اگر باین سو فم سو  
 قصد هم ضلالت گردد و قدریه و مرجیه و خواج و معتزل و همه و رافضیه و سایر طوائف بدع که در ضلال و ضلال افتادند  
 معقت ایشان دران گمراهی همین سو فم از خدا و رسول بوده است لا غیر تا آنکه دین درست اکثر مردم سو جیب این نام  
 گردیده و آنچه صحابه از خدا و رسول فهمیده و دانسته بودند همچو گذشته که بسوی آن اتفاقات نمیکند و بسوی آن بکتاب آن  
 بر نمیدار و انتی آری **س** و م اندر حضرت فهم درست \* اینکه میگویم بقدر فهم درست \*

استقبه القرآن بالاشارة + ووافقت آياته الانارة + اشارة واضارة ووسی  
 یعنی نورست بلکه اوتقالی کتاب خود را مسمی بنورباخته و فرموده قد جاءكم من الله نور  
 وکتاب مبین بعدی به الله من اتباع رضوانه سبل السلام در جمع التثنیت این لفظ را همچنین تفسیر کرده و در  
 دیگر نسخ بجای الانارة آتاره آمده و این ظاهرست و ادنی بمطلب یعنی عذاب قبر و کتاب عزیز بطریق اشارت  
 وار دست نه بطور صراحت و احادیث نبوی صلیهم وافق او تصریح آمده و درین بیت جواب سوال دارد و درین مقام  
 یعنی حکمت در عدم ذکر عذاب قبر در قرآن شریف چیست با آنکه حاجت بسوی وی شدید و ایمان بدان و خدا را دان  
 و اتقار از وی واجب پس در جواب گفت که هر چند در قرآن تصریح بدان نیست اما با اشارت انفس ثابت است و  
 علی الاطلاق غیر مذکور در قرآن نیست و نیز این سوال را در جواب دیگر جمالی تفصیلی است تفصیلی در شرح قول ناظم  
 و الا یہ السؤال فیما کامن بیاید و جمالی آنست که او تعالی بر رسول خود دو گونه وحی فرستاد و ایمان بهر دو و عمل بدان  
 واجب است فآن دو وی یکی کتاب دیگر حکمت است قال تعالی و انزل الله علیک الکتاب و الحکمة و فرمود یعلی الکتاب و الحکمة  
 من آیات الله و الحکمة و حکمت باتفاق سلف است و انبیه ایشان سنت است که بر زبان رسول خدا صلیهم بدان  
 اخبار فرموده و ایمان بدان و تصدیق آن چنانکه آمده واجب است و این اصل متفق علیه است میان اهل اسلام حدی  
 از ایشان انکارش نمیکند و قد قال صلیهم الا دانی او تیت الکتاب و مثله مع الحدیث پس کتاب سنت است و حدیث که برگزیده  
 و در احتیاج مستوای الاقدام تفصیل این مرام محرر سطور در سلسله العسجد و منج الوصول الی اصطلاح احادیث الرسول  
 نوشته فلیهما قوازت به الاحادیث التي + قد اختلف سبعین عند الحدة + و تواتر در لغت بمعنی تتابع و پیانی بودن  
 و در اصطلاح نقل جماعت از جماعت که تواتر آنها بر یکدیگر نزد عقل محال باشد با استواء بهر دو طرف و وسطا با سناد  
 بسوی امر محسوس که خبر از وی دهند و تواتر مفید علم قطعی یقینی است و گفته اند افاده علم مستدلالی یا ضروری میکنند  
 و تحقیق این بحث در علم اصول حدیث و فقه است و دلیل بر عذاب قبر از قرآن آیه کریمه است قال تعالی یشهد الله  
 الذین امنوا بالقول الثابت فی الحیوة الدنیا و الاخرة و نتوان گفت که این آیه کیست و علم بعذاب قبر در  
 مدینه حاصل شد زیرا که عذاب قبر ازین آیه ماخوذ بطریق مفهوم است در حق غیر متصف با ایمان و بطریق منطوق از آیه  
 النار یخرون علیها خذوا و عشیا ما خذو است و این کریمه در حق آل فرعون فرو داده و ملحق است با ایشان هر  
 حکم او حکم کفار است و مراد به شبات ایشان بر یکدیگر توحید نمکن با و است و عدم تزلزل اذان نزد فتنه دین اگر چه در انار  
 انداخته شوند و عدم ارتباب شبهات کافرین و مبتدعین اگر چه بتلای آفات انفس و اموال شوند و تثبت در آخرت  
 عدم توقع در جواب است نزد سوال در قبر و در حشر و در موقت و عدم و پشت از احوال قیامت و باجماع ثبات هر کس  
 در قبر و انبیا و بر مقدار ثبات او بر توحید در دنیا است و هر که در دنیا اسرع و راجح است حق است وی در دنیا است



وخلصنا من احوال خراب و بد و سیوطی و در کتاب شرح الصدور شرح احوال الموتی فی القبور نوشته احادیث در باره فتنه  
 قبر که عبارت از سوال ملکین است از انس و برادر و تمیم داری و بشر و ثوبان و جابر بن عبد الله و عبد الله بن رباح  
 و عباد بن مسامت و حذیفه و صفوان بن جریب و ابن عباس و ابن عمر و عثمان بن عفان و عمر بن الخطاب  
 و عمر بن الخطاب و حذیفه بن یمان و ابی امامه و ابی الدرداء و ابی رافع و ابی سعید و ابی قتاده و ابی موسی و ابی اسحاق  
 و عایشه بنت ابی بکر و سیدة النبیة و عایشه بنت ابی بکر و سیدة النبیة و عایشه بنت ابی بکر و سیدة النبیة  
 باب رابع بنما عدد و رسانیده و این باعتبار طرق خواهد بود و نه باعتبار اعداد و کلمات از صحابه و اند علم و جمیع ششست  
 گفته اند ساق المصنف فی الدلائل و کثیر الملیا من الاحادیث گویم بعض احادیث جماعه مذکوره این است اخرج اشجیان بن  
 طریق قتاده عن انس قال قال رسول الله صلوات الله علیه و آله و سلم ان العبد اذا وضع فی قبره و تولى عنه صحابه له یسمع خفق قرع نعاله قال انتم  
 ملک ان فیقعدانه فقیولان له ما کنت تقول فی هذا الرجل و عند ابن مردويه الذی کان من نظرکم الذی یقال له محو قال قال  
 المومن فقیولان له ما کنت تقول فی هذا الرجل و عند ابن مردويه الذی کان من نظرکم الذی یقال له محو قال قال  
 جمیعاً قال قتاده و ذکر لنا انه یفصح له فی قبره سبعون ذراعاً و یلا علیه خضر او االمنافق او الکافر فقیال له ما کنت تقول فی  
 هذا الرجل فقیولان لا ادری کنت اقول ما یقول الناس فقیولان لا ادریت و املتیت و یضرب بمطارق من حديد صریرة  
 فیصیح صریرة یسمعون من لیلا الاثقلین گویم ملائکه سوال هذا الرجل گفتند نه هذا النبی و غیره از الفاظ تعظیم بقصد امتحان  
 مسؤل بنا ذکر تعظیم موجب تقیین وی نشود و لیکن او تعالی مومن را بر قول ثابت قائم و دائم میدار و ذکر مائی گفته سطر  
 بصیغ جمع مؤنث است بآنکه هر جزء از اجزاء آن سطره مطرقة بر اساس است مبالغه انتی و در غیر این حدیث بجای  
 قول کافر لا ادری ماه ماه آمده و عن انس بن مالک قال قال رسول الله صلوات الله علیه و آله و سلم ان من  
 اذا وضع فی قبره اماه ملک لیس له ما کنت تعبده فان الله بداد قال کنت عبد الله و یقال ما کنت تقول فی هذا الرجل فقیول  
 هو عبد الله و رسول قال یسأل عن شیء بعد ما یطلق به الی بیت کان له فی النار فقیال له هذا بیتک کان لک فی النار و الله  
 عصمک و رکبک فایدک به بیتانی اجنۃ فقیول دعونی حتی اذهب فابشر الی فقیال له یسکن و ان الکافر اذا وضع  
 فی القبر اماه ملک فینتهزه فقیول له ما کنت تعبده فقیول لا ادری فقیول له ما کنت تقول فی هذا الرجل فقیول کنت اقول  
 ما یقول الناس فیضربون بمطارق من حديد من ذنیه فیصیح صریرة یسمعون من لیلا الاثقلین اخرج احمد و ابوداود و ابی یوسف  
 فی عذاب القبر و در اینجا دلیل است بر آنکه سوال ملکین در قبر شامل مومن و کافر هر دو است و ضارب منکر و نیکر یا غیر این  
 هر دو و در حدیث برادر خواهد آمد که فرشته کور و کور و گنگ است اما هر چه آهینین بروی بر گمانند که اگر بر کوه زند خاک گردد  
 و نعوذ بالله منه و عنده رضی الله عنه یرفعه قال یدخل منکر و کافر علی المسیت فی قبره فقیعدانه فان کان مومن قال  
 من ربک قال الله قالوا من نیک قال محمد صلی الله علیه و سلم قالوا من اماک قال القرآن فیسرعان علیه قبره و این کان

كما قال يقولان لمن ربك قال لا ادري قال ومن نبيك قال لا ادري قال ومن اياك قال لا ادري فيضربان به العمود فترى  
 حتى يلبس القبر نارا ويضيق عليه حتى تحتك اضلاعه اخرجه الدلي دريخيد سول از امام زياده كرده و اير غليل است  
 بركه اكله اهل قرآن ثابت القول و جواب خواهند ماند انشاء الله تعالى و هر كه با قرآن سروكار ندارد خدا حافظ است و استاچه  
 جواب بدو و عن البراء بن عازب رضي الله عنه قال خرجنا مع رسول الله صلى الله عليه وسلم في جنازة رجل من الانصار فانتبهنا الى  
 القبر و لما لي فجلس رسول الله صلى الله عليه وسلم و جلسنا حوله كما نأكل على يد و سنا الطير و في يده عمود نيك به الارض فرقع ربه و قال يستعينوا  
 بالمد من عذاب القبر مرتين و لما نأثم قال ان العبد المومن اذا كان في النقط من الدنيا و اقبال من الآخرة نزل اليه ملائكة  
 من السماء يرضي الوجوه كان وجوههم الشمس معكم الكفان من الكفان الجنة و ضوط من جنوط الجنة حتى يجلسون منه بالبصر و يحكي ملك  
 الموت حتى يجلس عنده راسه فيقول ايتها النفس المطمئنة اخرجي الى مغفرة من الله و عود من جنات فتنسك كما تسلك القطرة من في  
 السماء و ان كنتم ترون غير ذلك فيأخذها فاخذ بالم يدعوها في يده طرفه عين حتى ياخذها فيجعلها في ذلك الكفن في ذلك الجنوط يخرج منها طيب  
 نفحة مسك و جدت على و جلا الارض فيصعدون بها فلا يمر على ملائكة الا قالوا ما هذا الروح الطيبة لو نزل على فلان باحسن مما  
 في الدنيا حتى ينثوا بها الى السماء الدنيا فيفتح فيشيع من كل سا و مقر و بال الى السماء الدنيا ثم يثيها الى السماء الدنيا فيقول الله تعالى  
 اكتبوا الكتاب عهدي في عليين و اعيدوه الى الارض فاني منها خلقتهم و فيها اعيدهم و منها اخرجهم باراة اخرى فيجاد و روحه  
 في جسده فياتيه مكان فيجلس فيه فيقولان لمن ربك فيقول الله رب فيقولان له ما ديك فيقول ديني الاسلام فيقولان  
 ما هذا الرجل الذي ابحت فيكم فيقول هو رسول الله صلى الله عليه وسلم فيقولان و اعلك فيقول قرأت كتاب الله فاست به و صدقت  
 فينا و منا و من السماء ان صدق عهدي فافرشوه من الجنة و البسوه من الجنة و افتحوها بالي الجنة فياتيه من روحها و  
 طيبها و يرضح له في قبره و يصفو ياتيه رجل حسن الوجه حسن الثياب طيب الريح فيقول له ابشر يا الذي يسرك هذا يومك الذي  
 كنت تود فيقول من انت فيجيبك الروح الحسن يحكي بالخير فيقول انا ملك الصل فيقول رب اقم الساعة رب اقم الساعة حتى ارجع الى اسلي  
 و مالي قال و ان العبد الكافر اذا كان في النقط من الدنيا و اقبال من الآخرة نزل به ملائكة من السماء سود الوجوه معهم  
 المسوح فيجاسون منه بالبصر ثم يحكي ملك فيجلس عنده راسه فيقول ايتها النفس النجسة اخرجي الى عذاب من الله و غضب ففترق  
 في جسده فينتزعها كما ينتزع السفو و من المسوف الملول فيأخذها فاذا اخذها لم يدعوها في يده طرفه عين حتى يجلبها  
 في تلك المسوح و يخرج منها كائن حقة و جدت على وجه الارض فيصعدون بها فلا يمر على ملائكة الا قالوا ما هذا  
 الروح النجس فيقولون فلان بن فلان بافح سمائه التي كان يسمى بها في الدنيا حتى ينثي بها الى السماء الدنيا فيستفتح فلا  
 يفتح له ثم قر رسول الله صلى الله عليه وسلم انتم اهل ابواب السماء فيقول الله تعالى اكتبوا كتابي في سبعين في الارض السفلى فيطرح روحه  
 طرحا ثم قر رسول الله صلى الله عليه وسلم انتم اهل ابواب السماء فيخطه الطير و تموي بالريح في مكان يحق فيجاد و روحه  
 جسده و ياتيه مكان فيجلس فيه فيقولان لمن ربك فيقول باه باه لا ادري فينادي منا و من السماء الدنيا ان كذب عهدي





فی مرضه الذی میوت فیلم یفتن فی قبره وامن من ضحطه القبر وعلته الملائكة یوم القیامة باکفها حتی تجزیه الصراط الی الجنة  
 گفته که این حدیث حسن غریب است نصر بن حجاج علی بدان متفر و بوده و روی ابوهریره عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم تدر و نمن انزلت  
 نزه الایة فان المعیته ضحکا و نشره یوم القیامة شی اندرون بالمعیته الضحک قالوا الله رسول الله علم قال عذاب القبر و الذی  
 نفسی بیده انه لیسبط تسعة وتسعون تنینا تدر و بالتین تسع وتسعون حیة کل حیة تسعة و تسعون فی جسمه لیسو  
 فی جسمه و تسعة و تحذره الی یوم القیامة اخرجه البزار و ابن ابی حاتم بعض خصار و اللفظ الذی نقلناه لفظ القبطی و قد تفسیر  
 معیته ضحکی چه حدیث آمده و آن عذاب قبر است و ذکر حیات در آن بوجه کثیره ثابت شده عن ابی سعید خدری مرفوعاً  
 فی قوله معیته ضحکی قال عذاب القبر اخرجه سعید بن منصور و فی مسنده و عبد بن حمید و ابن جریر و ابن المنذر و ابن ابی  
 حاتم و محمد و ابن مروه و یحیی البقی فی کتاب عذاب القبر و مثله عن ابی هریره مرفوعاً و لفظ عبد الرزاق قال یضیق علیه قبره حتی  
 تختلف اضلاعه و لفظ ابن ابی حاتم قال صنم القبر و عنه قال المعیته ضحکی ان لیسبط علیه تسعة وتسعون حیة یتشون بحمه حتی  
 تقوم الساعة اخرجه البقی و عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم المؤمن فی قبره فی روضه خضره و یدرج له فی قبره  
 سبعین ذراعاً و یضیق حتی یموت کالمقریة البدر بل تدر و فیها انزلت فان له معیته ضحکی قالوا الله رسول الله علم قال عذاب  
 الکافر فی قبره لیسبط علیه تسعة وتسعون تنینا بل تدر و بالتین حیة کل حیة تسعة و تسعون فی جسمه و تسعة و تسعون  
 جسمه الی یوم القیامة اخرجه ابن ابی الدنیا فی ذکر الموت و الحکیم الترمذی و ابو یعلی و ابن جریر و ابن المنذر و ابن ابی حاتم  
 جان و ابن مروه و یحیی البقی و بزیل بن شریح گفته اند و آل فرعون در اجوات طیر سودست صبح و شام میکنند بر آتش آتش  
 عرض و ابن مسعود بجای آتش لفظ جهنم گفته و ابوهریره و و صرح میکرد و هر گاه و بیگاه و میگفت رفت شب را  
 عرض کرده شد آل فرعون بر آتش پس حدی آواز او نمی شنید مگر آنکه سپاه پیوست از آتش فردی او زاعی را گفت ای  
 اباعمر و پزندگان سیاه را می بینیم که فوج فوج از بحری بر آیند و شمار آنها جز خدا هیچ کسی نمیداند و چون وقت شام می شود مثل  
 آن سفید بر میگردد و نگفت شما این را دریافته گفتند آری گفت در حوض این طیر آل فرعون است که عرض کرده می شنید  
 بر نار صبح و شام و بر میگرددند این طیر بسوی آشیانه های خود و حال آنکه سوخته شد برهای ایشان و سیاه گشت و روید  
 بران پر سفید و برافتاد سیاهی باز معروف میشود بر نار و بر میگردد بسوی آشیانه این است و ابانند در دنیا و چون روز  
 قیامت آید حق تعالی فرماید ادخلوا الی فرعون اشد العذاب و عن ابن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه  
 و سلم ان احدکم اذا مات عرض علیه مقعده بالخلعة و العشیان کان من اهل الجنة فمن اهل الجنة و ان کان من اهل النار فمن اهل  
 النار یتقال بذم مقعده حتی یموت الی یوم القیامة اخرجه ابن ابی شیبة و البخاری و مسلم زاد ابن مروه و یحیی بن حماد و یحیی بن  
 علی و عذرا و عیاش و الایة السوال فیها کما من یثبت الله الذین اصنوا و مراد بسوال در آیه همان است که تعبیر  
 بیشتر اشاره گشته به معنی کون لیسب آتش است که او است تفسیر این سوال آمده که لیدل اما اخرجه الطیالسی و شیخان

و ابو داود و الترمذی و النسائی زاین بن جبر و ابن المنذر و ابن ابی حاتم و ابن مردويه و البیہقی فی کتاب  
 عذاب القبر عن البراء بن عازب ان رسول الله قال السلام اذا سل فی القبر لشهید ان الاثر الا الله وان محمداً رسول الله  
 فذلک قوله سبحانه و تعالی ینبئ الله الذین امنوا بالقول الثابت فی الحیوة الدنیا و فی الآخرة و طیبی و شریح مشکوٰۃ  
 گفته درین آیه دلیل بر عذاب مومن در قبر نیست پس چقدر آنرا نازل و باره عذاب قبر گفته اند و جوابش آنست که  
 شاید احوال بنده را در قبر عذاب قبر ناهم نموده اند بطریق تغلیب و قهقهه مومن برای ترغیب و تمویب باشد و قبر مقام  
 بهوا و وحشت است و لقا و مکین حادثا انسان را سراسیمه و پریشان میکند و گمانی تیرانند آن جواب گفته و کلام  
 در ثبوت عذاب قبر از آیات کرمات و احادیث بیانات بیشتر گذشته ظهیر احمد و چون زنادقه بر قول بعد از او  
 کرده اند ناظم رج اشارت بسوی آن کرده و گفته و کوننا اذا کشفنا للوفی + لم نر حسنا منه و صوتا + یعنی موتی  
 را بعد وضع در قبر بر حال سابق و بدستوری یا بیم و اثری از عذاب و تغییر در حالت سابقه نمی بینیم و جمع تشکیک  
 گفته فصل و هذا فی عذاب القبر + جمیع ما و دعه فی التکذک لانه یختص بالسؤال + حکایه فیہ النظم  
 الجلال + یعنی عبارت سیوطی رحم موهبم آنست که انکار شکسته و صواب سوال مکنین است بآنکه این انکار عام است شامل  
 همه آنچه از عذاب قبر و هول جدث واقع شده گوید امر او ش آنست که چون انکار سوال کردند و آن اول راقعه و ثبوت  
 معلوم شد که انکار ما بعدش هم میکنند و عبارت این اشارت آنست که زنادقه ملاحظه که انکار عذاب قبر و صحت ضیق  
 او میکنند میگویند که نزد کشف قبور ملاحظه کنان بین میت بطارق حدید و حیات و ثعالبین و نار متاع ما را یافتنی شود  
 بلکه اگر چشم مرده زریق نیم یا برسدینه او داده خردل بگذاریم آنرا بر حالش می یابیم هرگز حرکتی و تغییری در آن محسوس  
 نمی شود و مسافت قبر نزد مساحت بر حال سابق است فحت مدبر و ضیق موضع زائد و کم نمیکند و و این ممالک تنگ گجا  
 گنجایش مرده و ملائکه و صور و وحش یا مونسه میدار و و آخوان زنادقه از اهل ضلال و بدع میگویند که هر حدیث مخالف  
 مقتضای حس و عقل مقطوع اغطاست و تحطیه از ناقل اوست و صلوب را بر چوب می بینیم که حرکت نمیکند و مسئول  
 و مجیب نمیکند و دو جسم او فروخته نمی شود و هر که اسباع مقترس و طیور نش کرده اند و اجزاء او در طعن سباع و حوصل  
 طیور و شکمهای ماران و دایج ریح متفرق گشته و می چگوننه مسئول می تواند شد هرگز مسئلت مکنین برای همچو کشتن  
 نیست و با این قبور چه قسم برای او روضه از ریاض جنت یا حفرة از جهنم نازانند و زنادقه و کجا اینقدر تنگ می تواند گشت  
 که ان ملجأ و ملائم گردد بلکه این همه اشارت بسوی حالاتی است که بر روح از عذاب روحانی وارد میشود و برای اینها  
 بر موضوع لغت عرب شود هیچ خافق نیست این است آنچه قرطبی و ابن تیم و غیره از ایراد منکرین عذاب قبر ذکر  
 کرده اند و ناظم بسوی جواب این ایراد اشارت کرده و گفته اجاب عنه الممالکی للخصیة + اعنی ابابکر  
 عوالب + یعنی ابوبکر محمد بن عبد الله بنی خنساء و ملائکه از زنادقه و کجا اینقدر تنگ می تواند گشت

و رحلت اربسوی شرق و بنما دو مصر و سکنه ریه و کرکره و بر دی ثنا با کرده و گفته و لادش شب پنجشنبه بیست و دوم  
 شعبان سنده چهار صد و شصت و شصت بوده و وفات باده سیم الاخر بملکه فاروق قس صبح و سینه پنجصد و چهل و نه اتفاق  
 افتاده و جوابی که طلال بسوی آن اشارت کرده قریبی ذکرش چنین نموده که او تعالی با جبریات مد فوین موصولین با از  
 چشم مکلفین محجوب ساخته چنانکه رویت ملائکه را محجوب کرده با آنکه انبیاء علیهم السلام ایشانرا دیده اند و هر که انکار این مسئله  
 میکند و بگوید که از نزول جبریل علیه السلام منکر شود حالا که حق تعالی در حضرت شیاطین ارشاد کرده است ان الله یراکم هو  
 و قبیلہ من حیث لا تعلمون و نفصاحتی و سیوطی بسوی آن چنین اشارت نموده است با ما الا دلالت معنی بخلاق  
 لمن لیشا و من یشا یوق و یعنی ادر که بصیر معنی است که خالق اوحی تعالی است پس گاهی برای زیدی آفریند نه برای  
 عمرو و گاهی رویت کثیرا قلیل و قلیل اکثره بسیار و قال تعالی و اذ یریکم هو اذ التفتیت فی اعینکم و قلبا و  
 بقلکم فی اعینکم و این مسعود گفته کفار روز پدر آنقدر در چشم ما قلیل گشتند که مردی را که در پیروی من بود گفتم  
 ایشان را هفتاد و کس می بینم گفت نه بلکه صد کس اند تا آنکه مردی را از آنها گرفتار کرده پرسیدیم وی گفت ما هزار کس  
 بودیم بلکه شیطان آنروز ملائکه را دید که قتال میکنند و مشرکان ندیدند قال تعالی و اذ ذین لعلو الشیطان اعماطهم  
 الی قوله انی اری مالا ترون و درین باب روایات است و این دلیل است بر قول ابن العریبی که ادر که بصیر مخلوق  
 خداست برای هر که میخواهد سید و پادشاه هر که میخواهد پادشاه و سید و پادشاه و سید و پادشاه و سید و پادشاه  
 درین بیت اشارت است بسوی خلاق معتبر که چون موانع بهشت گمانه مرتفع شود رویت واجب گردد و بسط این مسئله  
 در علم اصول است و طبع و طبع با اکثر طبیعت یک معنی است مراد بدان جمیع است که انسان بران طبع شده است  
 حاصل آنکه ادر که اش از انسان با طبع یا بالذات یا با سباب و صفات نمی آید بلکه بحلق و مشیت او تعالی می باشد و بعضی  
 نسخ بجای با سباب لفظ بالا فعال آمده و هر دو افاده معنی مراد میکنند بعده این العرفی هستند لال دیگر در چنانکه ناظم گفته  
 الا تری جبریل حین انزلہ با الوحی تکلیما کمثل الصلصلة و تا قائل از نزول او تعالی است و حین یعنی  
 وقت است و در بیت اشارت است بر بیرون عایشه ان الحارث بن شام سال رسول الله صلی الله علیه و آله یاتیک الوحی فقال حیایا  
 یا نبی مثل صلصلة الجرس و هو اشد علی فیفصم عنی و قد و حیت عنه الحدیث اخرجه البخاری و غیره در فتح الباری نوشته  
 صلصلة بدو صا و حمله مفتوحه و لام ساکن و اصل او از افتادن بعضی آهین بر بعضی است بعده اطلاش بر هر آواز طنین  
 وار و آمده و صلصلة مذکور در اینجا صوت فرشته بودی است خطابی گفته مراد آنست که صوتی متدارک سموع است  
 و لا آن را می شنود پس از فهم میکنند و گویند که آواز پدای فرشتگان است اتقی گویم مراد ناظم و اینجا معنی اول است  
 و وجه شدتش آنست که فهم از کلامی که مثل صلصلة باشد مشکل تر از فهم سخن مردی است که مخاطب مسموع میکند و معنی  
 فیفصم یقطع و یجلی و اینسانی است و و حیت یعنی حفظ است لیسه البقی شعر یخ و صحبه من حولی و جمع

این بیت تمام استدلال مذکور است یعنی جبریل می آمد و حاضران او را نمی دیدند و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم میگرد  
و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم میفرمود و دیگران آنرا نمی شنیدند بآنکه در کجای نشسته می بودند پس رویت و سماع مخصوص با آنحضرت  
می بود و آنچه ثابت شد که این همه از طرف خداست آدمی را در آن دخل و اختیاری نیست بعده ناظم گفته وضوح هذا  
القول فی العباد + بخاله الا حاتم فی الاشارة + مراد با مام ابوالمعالی عبدالملک بن محمد بن عبدالعزیز بن معروف  
با مام احمد بن نقیه شافعی است این فلکان بروی ثنا کرده و گفته اعلم متاخرین از اصحاب شافعی بود علی الاطلاق و  
استش محض علیه و غیرات ماده و نفع او در علم از اصول و فروع و ادب و غیر ذلک متفق علیه بوده و در ذکرش اکتفا  
کرده و مؤلفانش بر شمرده و جمله آن یکی ارشاد است یعنی وی نیز در جواب منکر عذاب قبر مثل ابن العزیز با شرح گزارده  
و بر دلائل منکر پرداخته و حجت الاسلام فی الاحیاء + و کما صاحر راجح ذاکتقاء + یعنی امام حجة الاسلام محمد بن  
محمد بن محمد غزالی که شاگرد امام احمد بن حنبل است در کتاب خود احیاء علوم الدین منکر عذاب قبر را مثل جواب  
داده سید محمد بن اسماعیل گفته و همراست آنست اکتفا به اهل علم بظهور احیاء از مواد فاسده پرداخته اند و باطل  
نیست مثل ماده احادیث موضوعه و ماده فلسفه و جز آن اما بعضی اهل علم بطبیح احیاء از مواد فاسده پرداخته اند و باطل  
حاصل جواب غزالی در کتاب مذکور درین مسئله آنست که در تصدیق امثال این مسائل سه مقام است یکی که فطرت و اصح  
و مسلم است آنست که تصدیق بوجودش یا بیکردن یا بنگذاشتن این حیات میت را می گزند لیکن اینها را نمی بینیم چه این چشم دنیا  
صلح مشاهده امور ملکوتیه نیست و هر چه تعلق بآخرت دارد از عالم ملکوت است نمی بینی که صحابه چه قسم ایمان بنزول  
جبریل علیه السلام آوردند حال آنکه جبریل را ندیدند و تصدیق کردند که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم جبریل را مشاهده میفرمایند پس اگر  
ایمان با چنینی نیست تصحیح ایمان در باره ملائکه و وحی اهم تر باشد و اگر ایمان بشاهده نبی صلی الله علیه و آله و سلم و عدم مشاهده است ممکن  
و این معنی جائز پس در حق میت چه قسم جائز نمی تواند شد و چنانکه ملائکه مشاهده می شود حیوانات نیستند همچنین حیات  
و عقارب که میت را می گزند نیز جنس حیات و عقارب این همان نیستند بلکه جنس دیگر اند که بجای خود می شوند  
مقام دوم آنست که حال ناظم را یاد کنند که در خواب می بیند که مار او را میگززد و او متالم می شود تا آنکه در خواب خود می آید  
و جبین او عرق می ریزد و از جای خود منزع میگردد و این همه را بنفس خود ادراک می نماید و مثل شخص بیدار با آن تا وی  
میگردد و وی این حال را مشاهده میکند و تو آنرا در ظاهر ساکن می بینی و حوالی او حیات موجوده را در حق وی و عذاب  
را که در آن گرفتار است نمی بینی زیرا که در حق تو مشاهده نیست و چون عذاب و الم لوع موجود است پس هیچ فرق  
در میان حیثیت و مشاهده نیست مقام سوم آنکه این صفات ممکنات منقلب بموالات و موالات میگردد و در ذرات  
و الم مثل الم لوع حیات می باشد بغیر وجود حیات و انقلاب صفت موزنی است چنانکه موزنی میگردد و عشق و نفرت  
معشوقی انشی لیکن اولی است و مراد ناظم از مصرع دوم آنست که جماعتی از انبیاء اکتفا بجواب قاضی ابن العزیز



کرده اند و بعضی نسخ بجای گفتا افتقاد واقع شده یعنی درین جواب پیروی قاضی نموده و حاصل بر دو لفظ یکپسختی  
 و حافظ بن الیقین شرح و جوابش بسط کرده و در کتاب الروح بر جواب قاضی زیاده نموده و گفته هر که مقر بقدرت و ثلث است  
 چه قسم انکار نمینماید می تواند کرد که وی بعضی افعال را از حوادث مصروف میگرداند بنا بر حکمت و رحمت برای ایشان  
 زیرا که طاقت رویت و ساحتش نمیدارند و بنده در بصیرت مع اصغر از آن است که برای مشاهدۀ عذاب قبر ثابت می تواند شد  
 چه بسیاری از آنها که عذاب قبر را شنیده اند بهیوش افتاده و خشعی علیه گردیده و اندک زمان متمتع بعیش نشده و بعضی  
 از ایشان کشف این قناع کردند فی الفور جان بجان آفرین سپردند پس چه قسم انکار حکمت الهی در بیان عظامی عامل میان  
 ملکین و رؤیت عذاب قبر میتوان نمود آری نزد کشف عظامی آما مشاهدۀ دست بهم و هر آنچه محلول است محسوس گردد  
 و چون یکی از اقا و برادران از آن بقی و خردل از چشم و سینه است و بسرعت آنرا سدی تواند کرد پس ملک چگونه از آن  
 عاجز می تواند شد و چه قسم او تعالی بر آن قادر نخواهد بود با آنکه وی بر هر شیئی قادر است و نیست قیاس بر مرتبۀ برترش و موصوف  
 مگر محض حمل و صرف ضلال و تکذیب اصدق صادقین و تعجیز رب العالمین و تسلسله آنست که این سعت و ضیق و اضار  
 و ظلمت و حضرت و ناز و جنس و موهو و این عالم نیست و بی آدم مشاهدۀ همان چیز میکنند که از جنس این عالم است و انچه از آن  
 آخرت است بر آن پرده انداخته اند تا اقرار بدان و ایمان بآن سبب معادت باشد و عجب تر از این آنست که دو کس  
 پہلوی یکدیگر بخون می شوند آن یکی در مغاک از آتش است و حرّش تا همسایه او نمیرسد و این دیگر در چمن بهشت است و  
 لغیش تا جبار و خیر سد و قدرة الرب و وسع و عجب من ذلک بلکه او تعالی خود درین دار را از آیات قدرت خویش چیزی  
 و انموده که شمار نتوان کرد و لکن نفوس بنی آدم آشفته بکذب شنیده نامعلوم است الا من وقفه الله حصمه و اگر همگنان را  
 بر آن مطلع سازد حکمت تکلیف و ایمان بغیب زایل گردد و مردم از دین موتی بازمانند که فی الصبح لولان لا تدانوا  
 سالت اعدان اسمیعکم من عذاب القبر با سح و چون این حکمت در حق بهائم منتفی است لهذا اینها سماع و ادراک آن ندارند  
 چنانکه ذکر بغله نبوی گذشته صاحب من محمد بن وزیر حرانی گفته که از خانه خود بعد عصر بسوی بستان بر آدم قبیل غروب  
 شمس میان قبرستان رسیدیم گوری را دیدیم گویا آتش است و مرده میان اوست چشم خود را مالیدیم و گفتم مگر در خوابیم  
 و تلفت بسوی سور بل شدیم و گفتم تا نیم و بجا آمد و من مد بهوشم اهلخانه طعام آوردند خوردن توانستم بشهر اندرون  
 رفتم و از صاحب آن قبر پرسیدم گفتند وی کجاست که امروز وفات یافته و غرض که رویت نارد و قبرش رویت نمائید  
 و چون مست که احیاء برای بعضی کسان بمشیت الهی اتفاق می افتد بنی الدنیا از مشی آورده ان رجلا قال للنبی صلم  
 مررت بهدر فرایت رجلا یخرج من الارض فیضرب رجلا یقتله حتی ینیب فی الارض ثم یخرج فیفعل به ذلک قال فکذا یقول  
 بن هشام یعذب الی یوم القیامة و ازین جنس واقعات و حکایات بسیار است که این گفته گنجائش ذکر آن ندارد و اما  
 رویت منام پس ذکرش خوانان و فانی میخیم باشد و هر که بر آن وقوف خواهد باید که کتاب التامات ابن ابی الدنیا

و کتاب البیان قیروانی و فصل الامال و جزآن بر جوع فرماید و او تعالی امر آخرت و تمیصل بهما را از ادراک مکلفین درین  
 وارفانی محبوب ساخته و این کمال حکمت بالغه است تا مومنین بالغیب از غیر خود متاثر نگردند و اول این معامله آنست که ملائکه  
 بر قفسه فرو آمده نزدیک وی می نشینند و وی ایشان را عیاناً مشاهده میکند و با ایشان گفتگو و جنوط از جنت یا نار  
 می باشد و این میگوید بر دعای حاضرین بخیر یا بشر و سلام میکنند بر حضور وی جواب سلام ایشان میدهند گاهی بمبارک  
 و گاهی با شاریت و گاهی با قلب نزد عدم ممکن از لفظ و اشارت و بعضی حاضرین آنرا می شنوند که میگوید هر جا اهل  
 و سلام بنده الوجوه و شیخ الاسلام این تمهید را گفته مختصری را شنیدیم میگفت علیک السلام با شما فاجلس قصه خبر تسبیح  
 مشهور است که وی نزد موت خود بگفت اصبر عافاک الله فان ما امرت به لا یفوت و ما امرت به لا یفوت بعد از آب خواست  
 و وضو کرد و نماز گذارد و گفت ایضا اما امرت و بعد از آن ابی الدنیا گفته عمر بن عبد العزیز ر و ز موت خود گفت بنشینید  
 مرا چون بنشینید بگفت انا الذی امرتني تقصرت و نسیتی فقصیت و لكن لا اله الا الله بعد از سه روز داشته نظر نیز کردن  
 گرفت پس پدید آمدی امیر المومنین این مصیبت گفت می بینم کسانی را که نه انسان اند و نه جن بعد از مقبوض شد و چون این  
 اول امر غیر مرئی و متناهی درین دارست پس با بعد از چه میتوان گفت بعد از کتاب بالروح نوشته که او تعالی سلف خانه  
 آفریده است یکی دنیا دوم برزخ سوم دارالقرار و برای هر خانه حکمهای مخصوصه بدان مقرر کرده و انسان را از بدن و نفس  
 ترکیب داده و احکام دارد و نیار ابدان مقرر ساخته و ارجح تابع اوست و لهذا احکام شرعی مرتب بر چیزی است  
 که از حرکات لسان و جوارح ظاهر میگردد اگر چه نفوس خلایق آن مضموم داشته باشند و احکام بر نوع را بر ارجح مقرر نموده  
 و ابدان تابع اوست درین امر پس چنانکه در احکام دنیا روح تابع ابدان است و متالم بالمش و متلذذ به راحتش میگردد  
 و همین روح سبب سبب نعیم و عذاب است همچنین ابدان تابع روح است و نعیم و عذاب و سبب شرف و درین بین  
 همین روح است پس ابدان در دنیا ظاهر و روح حق هستند و ابدان همچو قیور اند برای آنها و انجاء روح ظاهر و ابدان  
 خفی اند و قیور احکام بر نوع بر ارجح جاری است و بسوی ابدان نعیم یا عذاب با ساری چنانکه احکام دنیا بر ابدان جاریست  
 و بسوی روح نعیم یا عذاب با ساری قاطعاً بعد از الموضع علماء و عرفه کما ینبغی ینزل عنک کل اشکال بود و علیک من داخل  
 او خارج و اذا عرفت هذا عرفت قول الناظم فکن بهذا احاداً معتقداً مستلماً به فی سبیل الشک  
 یعنی در اعتقاد بعد از تبیین بوجوب باید کرد تا سلوک شایسته هدایت دست بهم ده و بهر گویند سوال روح و جسد  
 هر دو را معامی باشد و روح را و جسد را بعضی او اعاده میکنند چنانکه در صبح آمده و تفرق اجزای است و افعال  
 نیست چه او تعالی قادر است بر اعاده حیات بسوی جزوی از جسد برای وقوع سوال چنانکه قادر است بر جمع جلا اجزاء  
 کما فی حدیث الذی اوصی بنیانه اذ مات ان یحرقوه و یسحقوه و ینثره فی الهموی و هو فی الصمیمین حافظ این القیمه را گفته  
 احاد و یش مصرح اند با عاده روح بعد از سوال لیکن باین اعاده حیوة معصوده که باین قیام روح و تدبیر او برای

باشد محتاج طعام و خواب و غیره و در این میان که بگویند که بلیغ استخوان سوال است بهم حاصل میگرد و چنانکه حیات آنکه زنده است و حیات  
 مستقیم است چه نهیم پاره پوست نفی اطلاق حیات از نام تمام کنونی چنانکه حیات است نزد عاقله و غیر حیات می است و این حیات نامی  
 اطلاق اسم موت از وی نیست بلکه امری متوسط میان موت و حیات است چنانکه نوم متوسط بود میان آن هنوز است  
 ولالت و در حدیث بر آنکه حیات مذکوره مستقر است بلکه ولالتش بر تعلق وی با بدن است و این همیشه متعلق می ماند اگر چه  
 جسم بالی و دریده و متفرق شود تقسم گردد و انتهی و ششخ الاسلام این تمییز را گفته است و اینست متواتر اند بر آنکه عود می کند  
 روح بسوی بدن وقت سوال و سوال بدن بلا روح قول طائفه است منهم این را از عفرانی و محلی است از ابن جریر و غیره  
 انکارش کرده اند و دیگران در برابر ایشان نمیگویند که سوال روح را بلا بدن است قاله ابن جریر و آخر و منهم این عقید  
 و این را بخوبی و این غلط فاحش است و در قیام بدن اختصاص نباشد و بعضی احادیث مرفوعه آمده من فارق الذی  
 و هو کلان غل القبر و کلان قبره و لا یسبغ فی المرقیة و لا یغسل فی المرقیة و لا یغسل فی المرقیة و لا یغسل فی المرقیة و لا یغسل فی المرقیة  
 و یغسل فی المرقیة و یغسل فی المرقیة و یغسل فی المرقیة و یغسل فی المرقیة و یغسل فی المرقیة و یغسل فی المرقیة و یغسل فی المرقیة  
 بخاطبت احد خطاب می تواند کرد و در بعضی خطاب خیال میکنند که خطاب است نه غیر او و او تعالی او را از سماع جواب یقینیه موتی  
 باز میدارد و انما للمذکر الشوال و ذوابت الاعوذ و اعتزال و پیشتر از زنجیری و تفسیر قوله تعالی الذاریض فموت  
 علیها عند و اعشیا گذشت که بدان استدلال بر عذاب قبر کرده اند و در سوره طه در تفسیر قوله تعالی فان له  
 معیشتة فموت گذشت که عذاب القبر قاله ابو سعید خدری ابن القیم گفته و اما قول ابل برع پس ابو ذریل و محرمی گفته اند  
 که هر که خارج شد از سمیت ایمان وی معذب گردد و در میان هر دو نقطه مسئله در قبر واقع می شود و جانی و پیشتر از  
 اثبات عذاب قبر کرده اند و لیکن از مؤمنین نفی آن نموده و برای اصحاب تخیل از کفار و فساق بر اصول خود ثابتش  
 کرده اند و صاحبی گفته چنان فتنه عذاب قبر بر مؤمنین بغیر رد ارجح بسوی اجساد است و حسن و علم و عالمیت بلا روح  
 جائز است و ایقول جامعه از کرامیه است و بعضی معتزله گویند که او تعالی موتی را در قبور عذاب میکند و در ایشان احداث  
 الم یفراید و موتی آنرا نمیدانند چون بشیر آیند آن آلام را احساس کنند و دریا بند و سبیل معذبین از موتی همچو سبیل  
 سکران و مغشی علیه است که اگر مضروب شوند و جلدان الم نکنند و چون اعاده عمل نمایند احساس الم مضرب کنند و جماعتی  
 از ایشان را ساء انکار عذاب قبر کرده منهم ضرار بن عمرو و یحیی بن کامل انتی و از بنی شاخته شد که اطلاق قول نفی  
 عذاب قبر از معتزله جمیعاً کما ینبغی نیست و ناظم درین بیت اشاره بسوی نقل مسئله اختلاف میان علماء در عذاب قبر کرده  
 که بر روح است یا بر بدن یا بر هر دو و معاذ و جمع است و ثبوت درین مقام اسحاق کلام کرده و گفته **فصل**  
 و اثبات عذاب اللیت و لوجه و جسمه فاستثبت ابن القیم فرموده قول قائل که عذاب قبر بر جان  
 یا بر تن یا بر نفس و بدن هر دو یا بر بدن نه بر نفس یا بر نفس نه بر بدن و آیا بدن مشارک نفس است در نعیم و عذاب

یا نه پیش از اسلام امین عبدالحلیم بن عبد السلام بن حمیه حرانی رح گفته عذاب و نعیم بر بدن و نفس هر دو است  
و اتفاق اهل سنت و جماعت منعم و معذب می شود و نفس تنها از بدن متعزل بدان و بدین متصل نفس پس عذاب و نعیم  
بر هر دو درین حال مجتمع است چنانکه در روح تنها از بدن باشد و در عذاب و نعیم بدن بدون روح و قول مشهور است  
اهل حدیث و سنت و اهل کلام و در مسئله اقول شاذه است که از کلام اهل سنت و حدیث نیست فلاسفه منکرین و اهل  
سیکونیک عذاب و نعیم نمی باشد مگر روح و ابدان غیر منعم و معذب اند و ایشان کا فرائد را جمل مسلمین و قول بسیار  
اهل کلام از معتزله و غیر ایشان که مقربا و ابدان اند نیز چنین است لیکن میگویند که این در برخی نیست بلکه نزد قیام  
از متورخا بدو و این انکار عذاب بدن فقط در برخی است و قول ایشان آنست که منعم و معذب در برخی و بعضی  
ارواح است و چون روز قیامت شود روح و بدن هر دو معذب گردند و این قول را طوائف از مسلمین از اهل کلام  
و حدیث و غیره گفته اند و همین است مختار این حزم و این بنو پس انیقول از اقول شاذه نیست بلکه مضایق است  
قول مقرب عذاب قبر و مقرب قیامت و مثبت معا و ابدان و ارواح است لکن ایشان را در عذاب قبر سه قول است یکی آنکه  
تنها بر روح است و دوم آنکه بر هر دو است و بر بدن بواسطه او است سوم آنکه بر تنها بدن است و نعیم باین قول است  
قول مثبت عذاب و قوی روح را حیات میگوید و ثانی را قول منکر عذاب ابدان مطلقا میگوید و از وجوه اقول شاذه  
سه قول آمد قول ثانی شاذ قول کسی است که میگوید تنها روح منعم و معذب نیست بلکه روح همین حیات است و این  
قائل اند طوائف از اهل کلام و معتزله و اشعریه مثل قاضی ابی بکر و غیره و انکار میکنند بقا روح را بعد فراق بدن و  
این قول باطل است و مخالف اصحاب و مثل جوینی و غیره بلکه بکتاب سنت ثابت شده که روح بعد فراق بدن باقی است  
و منعم است یا معذب و چون اینها اقول متناقضه شد پس باید دانست که مذہب سلف است و ایضا او آنست که است  
بعد موت در نعیم است یا در عذاب و این روح و بدن هر دو را حاصل می شود و روح بعد مفارقت بدن منعم یا معذب  
باشد و متصل میگرد و بعد از بدن احیا تا حاصل میشود و او را همراهی نعیم و عذاب باز چون روز قیامت کبری  
آید اعداد ارواح با جسد و شود و از گورهای خود برای رب العالمین بر خیزند و تعداد ابدان متفق علیهم بود  
و شمار است بعد از ناظم روح اشارت بسوی حکمت و تعالی در سوال و جواب میت کرده و گفته قال الحلی  
من اخصاب فی حکمة السؤل الاجواب نام حلیمی ابو عبد الله حسین بن محمد بن حلیم فقیه شافعی معروف  
بحلی چ چانی مشرب بسوی جد خود حلیم بن قحط حاد مملکت طلب علم کرده تا آنکه امامی معظم رجوع الیه با و را انهر  
گردید و مذہب و وجه حسنه دار و افاده ابن فلکان و در قول او من الاصحاب اشعار است با آنکه وی باقی بر تقلید  
شافعی داشت با بسوی او بود با آنکه وی مدعی است با آنکه وی معتقد است و جز سنت و کتاب منسوب بسوی  
غیر نیست و هر که چنین باشد پس همه مسلمانان اصحاب شافعی اند و گویند که ناظم این لفظ را بنا بر ادنی ملاست گفته

و اگر چه باعتبار تقلیدش قبل از اجتماع دوی باشد افاده السید العلامة محمد بن اسمعیل الامیر سجده و تعظیم و در اینجا حکمت  
 در افعال و اقوال وی است و سید محمد بن براسیم وزیر تفسیر حکمت در اثبات الحق علی الخلق چنین کرده که معنی حکمت در اینجا  
 علم با فضل اعمال است و عمل کردن بقتضای علم مذکور و متنازل علم است بآنکه صدق اولی از کذب و عدل اولی از جور  
 و نیست خلاف در آنکه این حکمت است در حق حکما و علما از مخلوقین و در اثبات این حکمت برای او تعالی و ابقا آن  
 اشعریه خلاف کرده اند و حجاج و بجاج میان آنها و میان مثبت و بطلان کشیده و محبت با کسی است که اثباتش کرده انتقام  
 حافظ ابن قیم گفته حنا بله مخالف اشعریه اند در اثبات حکمت و در کتاب حادی الارواح نوشته محال علی احکام الحاکمین  
 اعلم العالمین ان تكون فعاله معطلة عن الحكمة والصالح والغايات الحميدة والقرآن لو نهته للعقول والنظر والآيات شاهدة  
 بطلان ذلك و در کتاب الجواب الشافی نوشته و ما قدر المدحی قدر من نفی حقیقه حکمتی الی الغايات المحمودة المقصودة  
 بفضله و در جمع التشتیت گفته و قد تقدم الی نظر هذا القول شیخ ابن تیمیة سجده و بالغ فی اثبات الحکمة والرد علی من نفاها و ادعا  
 مسبوطة فی اثبات الحق و غیره و قد بسطنا فی کتابنا ایقاظ الفکره بمراجعة الفطرة و ذکرنا اوله اثبتین و الثقات اذا عرفت  
 هذا ما اوردی الحافظ جلال الدین نیال صاحب الاشعریه فی المسئلة فقد وفق لاصابة شاکلته الصواب او كما قال السید محمد  
 انهم اذا نظروا بالفطرة اثبتوا الحکمة انتهى گویم خلاف میان اشعریه و حنا بله و رسائل اعتقاد قریب بدوازه مسئله است  
 منجمله آن یکی این مسئله اثبات حکمت است و صواب درین مقام هر چه حنا بله است نه اشعریه و چون فعل انسان حکیم خالی از  
 حکمت نمی باشد فعمل حکیم علی الاطلاق چه رسد حکمت حکمت و عمت نعمته و دامت دولته و عزت عظمته الفصل بعد الموت  
 للانسان + هو الطریق للقرن الثاني + انسان بشر را گویند واحد و انسانی است بکسر سکون نون و انش بفتح تین  
 و جمع اناسی و وزن را هم انسان گویند نه انسانه و انسان عین مثال مرئی در سواد را گویند و تفسیر انسان انیسان آید  
 و اناس لغتی و انسان است ابن عباس گفته اناسی انسا لانهم لیه نفسی و قاموس گفته اول ناس اول الناس و طریق معنی  
 سبیل است مذکور و نوشت هر دو آید جمع آن طرق است و این بیت بیان قول حلی است و در جمع التشتیت گفته حق تعالی  
 بحکمت بالغه خود سه دار مقرر کرده دار دنیا و دار برزخ و دار قرار پس برنخ آنست که مراد بقوله تعالی است و من  
 و در ان خصوص درخ الی یوم بیعثون و در کشف گفته ای امام حائل بنیم و بین الرحمة الی یوم البعث و در قاموس نوشته  
 البرزخ اما جز بین الشیخین و من وقت الموت الی القیامة منات دخل انتی گویم معنی برنخ لغته همین حاجز میان دنیاست  
 و از وقت مرگ تا روز قیامت معنی شرعی است و عادت صاحب قاموس است که حقائق لغوی را با معانی شرعی مخلوط  
 میگردد و این حرکتش منجر است نقادات اهل علم بروی است و تمیز دران کار مذاق است لا غیر چاه در آیه موصوفه گفته  
 حجاب من المیت و الرجوع الی الدنیا و تحقیق آنست که نفس چهار خانه است هر یکی از دیگری عظیم تر اول دار شکم با دست  
 و درین خانه ضیق و صبر و ظلمات ثلاثه باشد ظلمت رحم و ظلمت شیمه و ظلمت بطن و بهذا افسره ابن عباس و حکمت و سعاده



قوله تعالى ست فاما ان كان من المقربين فروح وريحان وجنة نعيم واين آية او تعالى عقيب خروج روح  
 از بدن بموت ذكر فرموده گوئيم ودر حديث طويل تيمم داری از آنحضرت صلعم آمده ان روح تخرج والملائكة حوله يقولون  
 سلام عليكم ادخلوا الجنة باكنتم تعلمون وذلك قوله تعالى الذين تتوفاهم الملائكة طيبين يقولون سلام عليكم  
 فاما ان كان من المقربين فروح وريحان وجنة نعيم قال روح من جهة الموت وريحان طيبة  
 بر حمت خروج نفسه وجنة نعيم فاما وفيه ان الله تعالى يقول للملك الموت انطلق بروحه وضعه في صدر  
 محفوظ ووطع منضود فطس معدود واد مسكوب الحديث اخر جابر بن ابی الدنیا فی ذکر الموت والوحي  
 من طریق زید الرقاشی عن انس عن تيمم الداری عنه صلعم ابن القيم گفته وحتج کرده اند بکبریا يا ايها النفس المطمئنة  
 ارجعي الى ربك راضية مرضية فادخلي في عبادي وادخلي جناتي وغير واحد از اصحابش گفته اند  
 که این سخن اورا نز و خروج از دنیا میگویند و فرشته این بشارت بوی میرساند گوئيم سعيد بن جبیر گفته این کرمیز نز و خروج  
 صلعم خوانده شد البکر گفته ان هذا كسب آنحضرت فرمود اما ان الملك سيقول لك عند الموت اخرجه عبد بن حميد بن  
 جرير وابن ابی حاتم وابن مردويه وابو نعیم فی الحلیة ومشكلة اخراج الحكيم الترمذي فی نوادر الاصول من طریق ثابت بن  
 عجلان عن سليمان بن عامر قال سمعت ابا بكر الصديق رضي الله عنه يقول قرأت عند رسول الله صلعم هذه الآية فقلت آسن  
 هذا يا رسول الله قال اما ان الملك سيقول لك عند الموت واين حديث دليل است بفضل ابو بكر صديق رضي الله عنه ودر  
 در مشهور در تفسيرين آیه روايت با آورده که دلالت دارند بر آنکه این کلام بر آنست گفته شود حافظ ابن القيم فرموده و  
 این منافی قول نز و موت و نز و بعثت نیست و این قول منجلی بشری است که حق تعالی ارشاد کرده ان الذين قالوا  
 ربنا الله ثم استغناوا تنزل عليهم الملائكة ان لا تحزوا ولا تحزنوا وادبشوا يا لجنة التي كنتم  
 قاعدون واین بشارت نز و موت و در قبر و نز و بعثت خواهد بود و اول بشارت آخرت است نز و موت و تهلیل  
 کرده اند بحديث كعب بن الملك ان رسول الله صلعم قال انما نسمة المؤمن طائر تعلق في شجرة الجنة حتى يرجع الله الي جسد يوم  
 يبعثه ابن القيم گفته و هذا من صحاح الاحاديث وان لم يخرج صاحبها الصحيح و نسمة در اینجا بمعنی روح است و تعلق بفتح لام معرفت  
 و هو الاكثر و بعثت نیز خوانده اند بمعنی یکی است و هو الاكل و الرعي يقول تامل من ثمار الجنة و ترعى وتسرح بين اشجارها طائفة  
 من الجنة گفته این اوله که مذکور شد معارضه است سنت صحیح بلام رافع و هو قوله صلعم افادات احکم عرض علیه مقده بالغة  
 و الشهي فان كان من اهل الجنة فمن اهل الجنة وان كان من اهل النار فمن اهل النار ليقال له هذا مقده حتى يبعثك الله اليه يوم القيامة  
 قال ابن عبد البر بعده گفته حديث كعب بن الملك مختص بشهادة است که در حق آنها ارشاد شده و لا تحسبن الذين قتلوا  
 في سبيل الله امواتا بل احياء عند ربهم يرزقون و حسین بآنا هو الله من فضل الله و نحو آن از آیات در  
 احادیث ابن القيم فرموده نیست تنافی میان این هر دو حدیث مذکور زیرا که این خطاب متناول است بر قتلش او و شهادت

چنانکه حدیث کعب متناول شهید و غیره است پس با وجود عرض مقدر بر وی صبح و شام روح او وارد آنها جنت میشود  
و از شمارش اکل میکند و اما مقدر خاص و بیکی که از برای او حیا ساخته اند و اهل است بر آن آنکه منازل و قصور و در و شهرها  
که او تعالی برای ایشان اعدادش فرموده نراین قنادیل است که بسوی آن ارواح ایشان در برنخی آمیند بلکه ایشان  
مقاعد و منازل خود را که در جنت است می بینند و مستقر ایشان درین قنادیل معلقه بعرض است چه دخول تمام کامل در روز  
قیامت خواهد بود و دخول ارواح جنت در برنخ امری کمتر ازین امر است و نظیرش اهل شفا هستند که ارواح شان بگناه و  
بیگناه معروض بر ناری شود و چون روز قیامت آید در منازل خود که بران معروض می شدند در آید پس تنعم از روح جنت  
در برنخ چیزی دیگر است و تنعمش با ابدان روز قیامت چیزی دیگر و غذای روح در برنخ بخت کمتر از غذای او با بدن  
خود روز رتخیز است و لهذا معلقه اکل میکند و تمام اکل و بهیج تمتع و قتی باشد که ارواح با جساد باز گردانیده شوند روز  
قیامت و از اینجا ظاهر شد که میان هر دو حدیث هر چه شکی لغراض نیست و این قول که حدیث کعب درباره شهدا است  
پس تخصیصی است که در لفظ اولی بران نیست بلکه محل لفظ عام بر یکی از سمیات او است چه شهدا بنسبت عموم مومنین  
خیلی قلیل اند و آنحضرت صلی الله علیه و آله این چهار معلق بود صفت ایمان ساخته و تعلیقش بشهیدان فرموده و همچنین شهدا را که در آیات  
بنا بر تعظیم امر شهدا و حکم نمودن بر خاص حکم عام است نه برای تخصیص و قول دوم آنکه ارواح مومنین بعد از جنت در روز  
بهشت اند روح و نعیم و رزق جنت با ایشان میرسد می آید و این قول مجاب است و دلیل بران حدیث ابن عباس است  
قال قال رسول الله صلوات الله علیه و آله علی باریق نهر باب الجنة فی قبة خضراء یخرج علیهم رزقهم من الجنة بكرة و عشیا اخرها احد  
و این منافی نبودن آنها در جنت نیست زیرا که این نهر از جنت است پس ایشان در جنت اند اگر چه بمقاعده خود او جنت  
نرفته باشند پس مجاب نفی دخول کامل از هر وجه کرده با آنکه ناظم روح در شرح صدور نوشته که حدیث ابن عباس از طریق  
ابن اسحق روایت دلس است و تصریح بتجدیش نکرده بعد گفته و شاید که مراد بشهید غیر مقتول فی سبیل الله است مثل  
سطحون و مبطون و غریق و غیرهم که نفس شهدا بودن آنها وارد شده یا سایر مومنین هیچ اطلاق شهید بر کسی نمی آید که تحقیق  
ایمان کرده و شهدا است بجهت داده چنانکه ابو هریره گفته هر مومن صدیق و شهید است گفتند چه میگوئی گفت بنوا نید  
والذین امنوا بالله و رسوله اولئک هم الصادقون و الشهداء عند ربهم و گفت بر این عازب فرمود  
رسول خدا صلوات الله علیه و آله متی شهدا و علی هذه الآية و این القیم گفته عن ام کبشه بنت المعوذ قالت دخل علينا رسول الله صلوات  
فناکناه عن هذه الارواح فوصفها بوصف ابکی اهل البيت فقال ان ارواح المومنین فی حواصل طیغ خضر ترعى فی الجنة  
و تاكل من ثمارها و تشرب من ثمارها و تاوی الی قنادیل من ذهب تحت العرش فقول ربنا الحق بنا خوانا و انما و انما و  
وان ارواح الکفار فی حواصل طیغ سودا تاكل من ثمارها و تشرب من ثمارها و تاوی الی حجر من ثمارها لیسوا یلقون لآلئی بسنا  
اخوانا و لا تقوتنا و عدتنا اخرجه ابن منذر و عن صفرة ابی جیب قال سئل النبی صلوات الله علیه عن ارواح المومنین فقال فی



طیحه تسبیح فی اجمعه حیث شادت قالوا یا رسول الله فارواح الکفار قال محبوبه فی سجین خیر الطبری فی قول سومر انکه  
 ارواح برافینده قبور خود می باشند و این نزد مسأ ابو عمر بن عبد البرست و دلیلش حدیث ان احدکم اذا مات عرض علیه ثلثه  
 بالعداة و البغی است و گفت این اصح چیزی است که از طریق اثر بسوی آن توان رفت نمی بینی که احادیث و الیه نمی چنی  
 ثابت و متواتر اند و همچنین احادیث سلام بر قبور و شل حدیث انه یسمع قرع نعالهم اذا تولوا عنه و حدیث انه یری  
 مقعدہ من الجنة و النار و احادیث سوال ملکین و نحو آن ابن القیم گفته اگر مراد این قائل آنست که این امر لازم ارواح است  
 و ارواح انفسیه قبور را گاهی مفارقت نمی کنند پس این خطاست مخصوص کتاب مسند از وجوه کثیره را و اوست تقدم  
 منها معرفته و یا قی ماتهرضه و اگر مراد این است که احیانا ارواح برافینده قبور می باشند و آنها را اشرف بر قبور خود است  
 حال انکه در مقرر خود بوده اند پس این حق است و لکن نتوان گفت که مستقرش همین انفسیه قبور است پس و اگر مراد او آنست  
 پس این سنت صحیح و آنها را غیر مدافع که ذکرش گذشته و همه آنچه از ادله مذکور گذشته متنازل ارواح است که در جنت و در  
 اعلی است بنص و تحقیق آنست که ارواح برافینده قبور و انانی باشند بلکه آنها را اشرف و اتصال بقبر و فانی او  
 و بهجت این اشرف و اتصال عرض مقعد بر آنها می شود و سلام کننده خود را می شناسد و را می رسد آنست که ارواح  
 دیگر است در رفیق اعلی در اعلی علیین می باشد و اتصال دارد و بدن هر چه می که اگر مسلمی سلام بر میت کند و خوش  
 میکند پس و سلام کرد و وی در اعلی است و غلط اکثر مردم درین موضع از آنجا است که روح را از جنس اجسام  
 اعتقاد میکنند که چون جسم در مکانی رسید ممکن نیست که فوق سموات در اعلی علیین باشد و بسوی قبر مردود گشته بر  
 و مسلم خود را بشناسد و خود در جای خویش بماند و ارواح رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در رفیق اعلی است و حق تعالی  
 او را باز میگردد و از تبار و سلام بر مسلم بر قبور می علیه السلام فرماید و صحابه سلام میکردند بر ایشان و احدی با آنکه ثابت شده  
 که ارواح نشان در جنت است می چرد و هر جا که میخواهد می شنود سلام کسی که بر گور آنها سلام میکند پس یا سراجیه است که  
 و الا اتصال است مثل لوح بصری آنکه متصل بقبر و فناء او است مثل شعاع شمس و جرم او ثابت شده که روح نائم صعود میکند  
 تا آنکه می در دهن طباق را و سجده میکند و بروی عرش پستتر باز گردانیده می شود و بسوی جسد خویش در اسیر و ان همچنین  
 روح میت را ملائکه بالایی بر ندانند که تبار و وسیع سموات می شود و او را پیش او تعالی استاده می نمایند پس سجده میکند و تقضی  
 می شود قضای او و آنچه او تعالی برای وی از جنت اعداد ساخته است فرشته آتلاوی می نماید و مشایده می کنند پستتر فرد  
 می آید و حاضری شود غسل و غسل و دفن خود را این بنده از حدیث طلم بن عبد الله روایت کرده که گفت ارواح مالی بالغات  
 فا در کنی اللیل فا ویت الی قبر عبد الله بن عمرو بن حزم فسمعت قراة من القبر باسمعت احسن منها فحجت رسول الله صلی الله علیه و آله  
 که ذلک فقال ذلک عبد الله بن التلم ان الله قبض ارواحهم فخلعها فی قنادیل من زبرجد و یاقوت ثم علقها وسط الجنة فاذا کان  
 اللیل ردت الیهم و اوحى فلا تزال کذلک حتی اذا طلع الفجر ردت ارواحهم الی کائنات الذی کانت بهر پس در حدیث بیان

شرح انفعال ارواح آنها از عرض بسوی شری است و از تری بسوی مکان خود و این روح انسان در مقام سیر و درجا  
 که خدا میخواهد و حال آنکه باقی در عالم است و این سنده و بعضی اهل علم کلام حسن ذکر کرده و گفته نفس متدی شود از سخره است  
 و اصلش در بدن است و اگر روح با کلید خارج گردد و بپوشش بدن که اگر میان او و قتیله تفرق کنند منطفی شود یعنی بیکی  
 ترکیب نادر و قتیله باشد و مشغول او در خانه همچنین روح از سخره انسان در مقام دراز گشته تا آسمان میرسد و بعد از  
 میگردد و با ارواح موافق می شود پس اگر این عناصر کسی است که عاقل ذکی صدوق است در رقیقه انفات بسوی  
 اباطیل نیکه روحش باز گشته بودی صدق بسوی دل او می شود از آنچه او تعالی او را نموده و اگر کسی است که ضعیف  
 و محب باطل است وی را در خواب آنچه از خیر و شر می نماید روحش بسوی او چنان بر میگردد که گویانج شش را ندیده و زیاده  
 و قوی روح او بر عجز رقیق شیطان و باطل نبوده چنانکه در رقیقه او را اتفاق می افتد و چه وی خلط حق بی باطل کرده و قول  
 چهارم آنکه ارواح مومنین نزد خداست و این قول کسی است که تأدب کرده با لفظ قرآن کریم حیث یقول الله تعالی  
 احیاء عند ربهم یحییون و در جنت نزد خداست و گویا که این قائل اعتقاد کرده که این عبارت اسلم و اوضح است  
 و از آنکه این قول مذکور شده حاجت استیفاء آن در اینجا نیست زیرا که معاد این قول بسوی قول اول است و قولی که  
 ارواح مومنین در جنت اند و ارواح کفار در نار و این قول موافق قول اول است و از آنکه ارواح در جنت اند و  
 ظلمت بر ارواح کفار خواهد آمد قول ششم آنکه ارواح مومنین در جایبه اند و ارواح کفار در برهوت و این بیان  
 از اهل سنت است و این هر دو نام و موضوع است و مروی است از جماعة اصحابه ابو داود و از حدیث عبد بن عمر که  
 که ان ارواح المومنین تجتمع بالجابیه و ارواح الکفار فی سجنه بحضر موت یقال لها برهوت گویم جابیه قرینه و در اصطلاح  
 و برهوت چاه بی درین و در حدیث علی رضی الله عنه آمده خبری در فی الارض زمزم و شر بی در فی الارض برهوت برنی  
 حضرموت و ذکران فی ارواح الکفار و فی روایتی عنه البعض یقتله فی الارض وادی حضرموت فیه بریقال لها برهوت  
 فیه ارواح الکفار و فیه بیرار بابا آنها را سود کانه قیغ تا وی الیه الموام اخرجه ابو داود و غیره و این سنده پسند خود تا  
 ابان بن تغلب آورده که مروی گفت شبی در وادی برهوت بودم گویم از ان اصوات مردم محسوس شده میگویند یاد و  
 یاد و میس حدیث کرده و مروی از اهل کتاب که این دوسه فرشته است که ارواح کفار در نظر است این العظیم گفته  
 اگر مراد این عمر جابیه تشبیه است یعنی آن ارواح در جای خرافاتک تا بجابیه فراهم میگردد و نداننا برست طریب  
 هو پس این قریب است انتی گویم همچنین در مقابل جابیه می توان فهمید که مراد به برهوت تشبیه بجای تنگنا می باشد  
 پس این هم قریب باشد و نه برای جابیه و برهوت تا سندی از حدیث مرفوع نباشد در خود پذیرائی نیست قولی که  
 آنکه ارواح مومنین در آسمان و عظیمین است و ارواح کفار در زمین در زمین به شتم و این قول جماعه از سلف  
 خلف است و بدل له قوله صلعم اللهم الرفیق الاعلی و احادیث دیگر نیز دال بر این قول اند و لکن دلالت بر استقامت

و اما در اینجا ندانند بلکه معبودش تا آنجا برای عرض رب است و کتابش در تعلیمین یا همین نوشته بشوی قیام و پس  
 می نمایند برای سبک ملکین پیشتر و بعد و بفر خود که آنجا روح اهل جنت در حوصل طیر خضر مودع اند می کنند که سلف  
 قول هشتم آنکه روح مومنان در برنخ زمین می رود و هر جا که میخواهد و این مروی است از سلمان فارسی برنخ  
 حاجز میان دوشی را میگویند که یا خدا و سلطان ثننی میان دنیا و آخرت است که آنجا هر جا که میخواهد آمد و نشد میکند  
 و این قول قوی است زیرا که وی مسافرت دنیا کرده و در لوج در آخرت ننموده بلکه در برنخ میان هر دو است پس  
 ارواح مومنین در برنخ می است که در آن روح و روحان و نعیم است و ارواح کفار در برنخ ضیق است که در آن غم و  
 عذاب و آلم بوده است قول نهم آنکه ارواح مومنین بر پوست راست آدم اند و ارواح کفار بر پوست چپ وی  
 علیه السلام و بنابر این حدیث الصحیح فی الانسری و فیما نه مسلم را هم که کذا که اخرجه البخاری و فیما نه مسلم مکرر آدم علیه  
 السلام فی الساء و الدنیا فقال لهم جبرائیل و الایمان قلت جبرائیل من هذا قال هذا آدم و بنده الاسود و عن یسین و ثماله  
 نسیم و عنیه فاهل الیمین نسیم اهل البجته و الاسود و التی عن شماله اهل النار فاذا نظر عن یمینیه ضحک و اذا نظر قبل شماله بکی  
 پس اینچنین دلیل قول تاسع است لیکن در آن دلالت صریح بر آنکه عین و بسیار آدم مستقر جمله ارواح ابرار و نجاست  
 نیست بلکه دلالتش بر عین قدرت است که اولاد او و گوناگون اهل جنت و اهل نار و از دیدن اول شاد و از دوم بکی شود  
 و لهذا استشکال کرده اند بر این حدیث حاکم بن حیرج در فتح الباری گفته ظاهر حدیث آنست که ارواح بنی آدم در آن  
 و نار در آسمان اند و این شکل است قاضی عیاض گفته آمده است که ارواح کفار در عین و ارواح مومنین منعم و در جنت اند  
 یعنی هر چه قسم در آسمان و دنیا مجتمع می تواند شد و جواب داده بخیل که معروض می شوند بر آدم پس وقت عرض مصداق  
 مروی بنی سلمی اند علیه و آنکه مسلم شده باشد و تحتل که جنت بعین آدم باشد و نار از شمال او و آدم را کشتن آن هر دو  
 کرده باشند و تحتل که مراد نسیم مرصیه باشد که هنوز در اجساد ندر آمده و مخلوق است قبل اجساد و مستقرش از برین شمال  
 آدم است و اخبار بصیر آنرا کرده و لهذا بنظر بسوی عین مستبشر و بسوی شمال حزین میگردد و در جای دیگر گفته بخیل  
 که مراد ارواحی است که بیرون می آید از اجساد و عرض کرده میشود بروی نزد خمرج نذا آنکه مستقر می شود نزد آدم  
 و از دیدن آنهم آنها را لازم نمی آید که فتح ابواب سما شود پس معارض قول او تعالی لا تفتح لهم ابواب السما و اینها در بار  
 ارواح کفار است انتهی و بر هر تقدیر در حدیث دلالت نیست بر آنکه مستقر ارواح بعین و شمال آدم است بجز حفظ  
 ابن القیم احوال دیگر درباره استقرار و دفع آنها ذکر کرده که حاجت سردش بعد ظهور قول او نیست و برینست مشار الیه  
 جلال سیوطی و بیات مستقر ارواح ابرار که آنکه ارواح مذکوره متفاوت اند و محل احد نیستند قال ابن القیم رحم الارواح  
 متفاوتة فی مستقرها فی البرنخ اعظم تفاوتة فتمنا ارواح فی علیین فی اللما و الاعلی و علی و ارواح الانبیاء و صلوات الله علیهم  
 و هم متفاوتون فی منازلهم کما را هم البنی صلی الله علیه و آله و منها ارواح فی حوصل طیر خضر لترج فی البجته حیث شاءت

وہی ارواح بعض الشهداء الا جمیعہم بل من الشهداء من یکس وصر عن دخول الجنة لدرکین او غیرہ کما فی المسند عن عبد اللہ بن محمد بن جحش ان ہلجا جاء الى النبی صلی اللہ علیہ وسلم فقال یا رسول اللہ ما لی ان قمت فی سبیل اللہ قال الجنة ثم ولی فقال لا الا ان یبانی بہ جبریل انفا وینہم من یکون محبوسا علی باب الجنة کما فی السیث الاخر ایت خاصکم محبوسا علی باب الجنة ویتعہم من یکون محبوسا فی قبرہ بحدیث صاحب الشملہ التی علیہا ثم ہتشد فقالوا انبیاء الجنة فقال النبی صلی اللہ علیہ وسلم کلا والذی نفسی بیدہ الشہداء الی غدا تستقل علیہ فی قبرہ ما را ویتعہم من یکون مقبرہ باب الجنة کما فی حدیث ابن عباس ان الشہداء علی بارق نهار الجنة فی قبۃ خضر اخیخ لہم رزقہم من الجنة بکرة وعشیرة رواہ الامام احمد و ہذا بخلاف جعفر بن یطی السبب حیث ابدلہ المدین یذ جناحین بطریقہ فی الجنة حیث شاء فہذا الکلام فی ارواح الابرار واما ارواح کفار پس ناظم ح افادہ کردہ کہ انہا در ہوہ باشند و گذشت کہ ہوہ زمین متفاک را گویند و مردم را در مقبرہ ارواح کفار بعد موت کلام است بحسب حدیث واروہ و دین باب یکما کہ محبوس اند در جہنم و کعبہ جبار سبعین را بارض سابعہ سفلی تفسیر کردہ اخر جہان المبارک فی الزہد و عبد بن حمید و ابن المنذر من طریق سہمی بن عطیہ عن ابن عباس عنہ دوم آنکہ در خواہل طبرستان و اندر بخورند و می آشناند از نار چنانکہ در حدیث مقدم واروہ شدہ سووم آنکہ در چاہ برہوت بارض حضرت موت اند و بقی اقوال مردودہ و ظاہر وادل علم آنست کہ مستقرش مختلف است و برہر تقدیر کلام سلوطی در اشارت بسوی مستقر صحیح است و باجماع حکمتی کہ علمی و رسوال و جواب قبر ذکر کردہ آن حکمت تمیز خبیث از طیب و رفع طیب بسوی جنات و وضع خبیث در مہوۃ ارض سابعہ سفلی است بعدہ ذکر مثلی برای این حکمت کردہ و گفتہ دھونظیر قفہ فی الحشر مستحضہ اعمالہ فی الحشر یعنی سوال در قبر مثل توقیف مکلف در حشر است و باب حکمت کہ آن تمیز خبیث از طیب باشند و حال عرض عاملش بر وی در جسد و عمل شامل قلب لسان و ارکان ہمہ ہاست یعنی پنجہ در دنیا از خیر و شر کردہ پیش او آید در فتح الباری گفتہ جسہم یفتح جیم است و کسر آن جائز گویم این ہر دو لغت مشہور اند این السکیت و جہری و نووی غیرہم حکایتش کردہ اند و در جسد و حشر جناس خطی است و جسہم صراط را گویند و آن محدود است بر پشت جہنم یا پاک تر از موسی و تیز تر از تیغ و این جسہم محل مرد و محل حساب و میزان است و بر میزان و کفہ منصوب اند کہین جسہم جانب شست و یسار ش جانب نار فضیل بن عیاض گفتہ ہا رسیدہ است کہ صراط پانزدہ ہزار سالہ راہ است پنج ہزار سالہ صعود و پنج ہزار سالہ مستوی و پنج ہزار سالہ ہیوط است نمیکند و ازین مگر ضار مغرول لاغر از خوف خدا و جہل بسی توره اذ کثرت اسباب بر خود تنگ میداری و سبکہ و جان چوبوئی گل فرو بستہ بچلما و برہان علی گفتہ صراط موسی از اجفان مالک خازن نار است وادل علم و باجماع نووی در شرح مسلم گفتہ قد جامع السلف علی اثنائہ و جہوہ علی متن جہنم علیہ الناس کلہم فالو منون نخبون علی حسب اعمالہم و الآخرون یسقطون عافانا اللہ ذکریم انتہی گویم کہ کلام ناظم تنبیہ است بر آنکہ گذر کنند بر صراط مگر موصدین مومن باشند یا منافق چنانکہ سوال در قبر نیز مومن چنین باشد بوجہ آنکہ

حکمت سوال در قبر و عبور و جبر یک چیز است که تمیز خبری است از طیب باشد و بدینست مقتضای احادیث صحیح  
نیز چه و صحیح است از ابو هریره مرفوعا حج الدناس یوم القیامة ثم یقول من کان یعبدا شیئا فلیتبعه فیتبع من کان  
یعبد الشمس ومن کان یعبد القمر فیتبع من کان یعبد الطوائف فیتبع من کان یعبد الله فیتبعه فیتبع من کان یعبد الله فیتبعه فیتبع من کان  
فیاتیم الله فی غیر الصورة التي یعرفون فیتقول انارکم فیتقولون نعمو بالمدنک هذا مکاننا حتی یاتی ربنا فاذا اتانا  
ربنا عرفناه فیاتیمهم فی الصورة التي یعرفون فیتقول انارکم فیتقولون انت ربنا فیتبعونه ویضرب جبر حتم قال سوال الله  
صلی الله علیه وسلم فیه کمال الیب مثل شؤک السعدان غیر انما لا یعلم قد عظمها الا الله تعالی فتخطت الناس باعمالهم لم یلحق  
بعلمه ونعم المخلول ثم یخبروا بحیث یثقل این حدیث یخفین و حاکم و دا قطنی از حدیث ابی سعید خدری اخراج کرده اند  
و در ان زیادات است از آنکه فرمود و اجسر یضه منزله علیها کمال الیب خطا طیف و حاکم مغلطه و از آنکه کلمه یون  
علیها کالبرق و کالطرف و کالریح و کالطیر و کالجاو و الیخیل و الکاب فخرج مسلم و محمد و شمر و کلد و ش فی جهم  
حتی میراخرهم فیمسح بجا سید علی بن ساد بر و سافره بطوله سوق کرده و مثله اخرجه الدارقطنی و حاکم و صحیح البیهقی من حدیث  
ابن مسعود و فیه انهم یطیون نورهم علی قدر اعمالهم من یطی نوره مثل النخلة یمیدنه و منهم من یعطی دون ذلک یمیدنه حتی  
یکون آخره ذلک یعطی نوره علی ابهام قدمه یعنی مره فاذا انما اقدم قدمه و اذا طفی قام فیمرون علی الصراط  
کحد السیف یضه منزله فیقال انجو علی قدر نورهم فمنهم من یمیر کانتضاض الکوکب و منهم من یمیر کالطرف و منهم من یمیر کالریح  
و منهم من یمیر کالرجل و یمیر علی فیمرون علی قدر اعمالهم حتی یمیر الذی نوره علی ابهام قدمه فیمیر علی وجهه و یدیه و حلیه  
یمیر یدیه و یطیون اخری و یطیون رجلا و یطیون رجلا فقیصیب جوا نبه النار فلا ینال کذلک حتی یخلص فاذا خلص وقف علی صراط  
و قال احمد بعد الذی یجانی منک الحدیث این را نیز سید علی بطوله در بد و سافره آورده گویم منزله بر وزن مفعول از نیل  
ینزل یعنی فراتق است یعنی لغزش کرده و در حدیث از حسن بر وزن و معنی منزله است و کمال الیب جمع کلوب باشد یعنی آتش  
باشد و خطا طیف جمع خطاف یعنی کلوب است کما فی النهایه و حاکم جمع حسیه یعنی خاسخت و مغلطه خارجی را گویند که در  
عرض و التباع باشد و خدش خراشیدن جلد است بچوب و مانند آن و معنی مخول حر می مصروع قیل مقطع یعنی اذکار الیراط  
و کلدوس بسین جمله معنی مدفوع در نار کما فی النهایه و بشین معجمه یعنی سوق شدید است حافظ بن حجر گفته حرم سعید بن مالک  
قال بلغنا ان الصراط اوق من الشعر لبعض الناس و لبعض الناس مثل الواوی الواسع اخرجه ابن المبارک و ابن ابی الدنیا  
الا انه مرسل و بعضه لا یصح و ابو نعیم از سهل بن عبد الله تستری آورده که گفت من دق علیه الصراط فی الدنیا عن علیه  
فی الآخرة و من عرض علیه الصراط فی الدنیا و دق علیه فی الآخرة ناظم این روایت را در بد و سافره ایا کرده و در مجمع  
نوشته الراوی بن دق علیه فی الدنیا من دق لا اتباع فسلک مسالک المیدی و لمسته اتسع لالصراط و من توسع فی الارباب  
الدنیا و دق علیه الصراط فی الآخرة اتبى و توان گفت که اعمال اعراض اند و عرض و حشر و تصویب بصویر اجسام متصوره

زیرا که اعمال و معانی همه مخلوق خداست و آنها را نزد او تعالی صورتهاست اگر چه ما آنرا مشاهده نمیکنیم و از باب  
 حقائق نقل کرده اند بر آنکه یکی از انواع کشف و قوت بر حقائق معانی و ادراک تصورش بصورت اجسام است و احادیث  
 صحیحها بر این متصور ایم و لیلی و قرآن و اسلام و احرام و جز آن از آنچه در محل خود مبسوط است و این اخبار بسیارند  
 و اقوی آنها حدیث حمزه است که هیچ وجه تاویل پذیر نیست و در هیچ آمده لما خلق الله الرحم قامت فقلت هذا مقام  
 العايز بك من القطيعة و در اینجا اخبار است بمخلوق و قائم و قائل بودن رحم و این همه از صفات اجسام است و تاویل  
 در آن غیر صحیح شیخ عبد الغفار قوسی در کتاب التوحید گفته المسانی تشکل و لا یتمتع و کک علی قدرة الله تعالی نهاد و رد  
 فی السعدیه الصحيح ان الموت یوتی فی صورته کبش الخ فینزع بین الجنة والنار قال و اخبرنی فقیه کانت به علة قال  
 الله ان یریه تلك السلة قال فقلت اراها مثل البجراة تاتی الی و ترحل فی کتفی و انا انظر الیه حتی تنتهی الی الزبیرة فقال  
 عند ذلک فاذا خرجت انظر الیه حتی تطیر فیکس عنی السعال و اخبرنی الشیخ عبد الله المنوقی عن فقیه قال لما کان الخ لکانت  
 لا اشبع فذعوت الله فاریت فی سعدي شیدا کما سلطان کلما نزلت لقتة فتح فاه فالتفتما و انا انظر الیه و اخبرنی فقیه  
 کان یری النعمین یا تیکانه سحابة او دخان قال و اعرف فقیه کان یری الرمة لما تنزل عند قرة القرآن الذکر  
 و البیاض القطن منتشرة و فی اللطافة اللطف من ذنوبی و مقاتل و کجی گفته اند که او تعالی موت را در صورت کبش الخ آورده  
 و او را چهار جناح است جناحی زیر عرش و جناحی تحت تری و جناحی در مشرق و جناحی در مغرب و فرمود او را موجود  
 شو پس موجود شد و فرمود ظاهر شو پس ظاهر شد بر ای عزرائیل علیه السلام غرض که تجسد عال و تجسم معانی منصوص  
 احادیث صحیح و ثابته کشفیات و تجربیات جماعه شریعه است انکارش گاهی از اهل علم و دین نیامده است و الله  
 علی کل شیء قذیر و قول ناظم که سوال لکن نظیر وقفه و حمزه است شاید اشارت به چیزی است که در صدر احادیث معتبره  
 و هو فی روایة الاحکام انه قال فقیه من کان یحب الله من یروى قاجر و ذلک حین یتساقط المشکون فی النافیة فی الوجود  
 فیکون قارئا للناس فی الدنیا و نحن کما الی صحبتهم احوال الی ان قال فیکشف لهم عن ساق فیسجد له کل مؤمن و یمشی من  
 کان یسجد لیه ریاء و سمعة فیزهیب کما یسجد فقیهی ظهره طبقا و احدا از احکام کلام اراد ان یسجد علی قفاه الحدیث و درین  
 باب روایات مطولة است در تفسیر در منثور در سوره نون زیر قوله تعالی یوم یکشف عن ساق و یدل بحون الی السجود  
 فلا ینسقط یعون الایه بایده و دیگر گویم کشف ساق و جوی و نزول و ید و جز آن از صفات که در کتاب و سنت نصیحت  
 رسیده علم آن مفوض بوی سحانه و تعالی است و تاویل آن و هر فرش از ظاهر کفر یا فساد است و نیست تکلیف  
 مگر بایمان آوردن بدان و جاری ساختنش بر ظواهر مدلول الش بر وفق لغت عربیه بدون تمثیل و تطیل و این مذہب  
 سلف است و ائمه اوست و اهل رای و کلام که جاد و تاویلش می سپردند آنرا تنزیه باری تعالی گمان میکنند و  
 و فاطر تولید را ثبات مختار خود سمیاء کرده اند و ائمه حدیث و آثار را بطعن تحسین باخفا در حجاب بلکه گرفته اند ضال

از طریق مستقیم اند و این مذہب مشهورست بقارب و حیات و الدلوفوق آدمیم بر آنکه مراد ماورین جاجز بنیاشا الیه  
 ناظم در نظم نیست یعنی مراد او بتوقیف شان برای ابتلا بهین توقیف است که قبل عبور جسر باشد و نظم دال است  
 بر آنکه سؤال خواب بود مگر برای مومن و منافق چنانکه صراط هم جز برای این هر دو نخواهد بود و این مذہب جماعه از  
 اہل علم است گفته اند کہ کاقر بطل جاحدا سؤوال از رب و دین نمی نکتند بیکه سؤوال از اہل اسلام رود لیکن قرآن  
 و سنت دلیل اند بر عموم سؤوال قال تعالی یتبت الله الذین امنوا بالقول الثابت فی الحیوة الدنیا و فی الآخرة  
 و یضلل الله الظالمین در صحیح آمده کہ نزول این آیه در باره عذاب قبرست و در صحیحین است ان العباد اذا وضع  
 فی قبره و قوی عنه اصحابہ انہ لیسمع قرع نعالہم و ذکر الحدیث زاد البخاری و اما المنافی و الکافر فیقال لہ ما کنت تقول فی  
 ہذا الرجل فیقول لا ادری کنت اقول کما یقول الناس الحدیث و روایت بخاری همچنین بحدیث داوست و اما المنافی و الکافر  
 و احادیث دین باب بسیارست در فتح الباری سؤوق آنها کرده و درین احادیث چنانکہ دلالت بر سؤوال منافق و کافر  
 در قبرست همچنان دلالت برین معنی است کہ ایشان در جواب سؤوال اظہار تقلید خواهند کرد و اقرار عدم وراثت خود  
 خواهند نمود و این تقلید سبب عذاب و ہلاک ایشان خواهد گشت و لغوی با سدر من جمیع ما کرہہ اللہ و باجماع در فتح الباری  
 بعد ذکر احادیث این باب گفته فاختلف ہذہ الروایات لفظاً و معنی و ہی بمنزلة مجمعة علی ان کلام المنافی و الکافر  
 سیال و سید علامہ محمد بن اسماعیل امیر گفته المراد منہ لیقول الکافر کما یقول الناس یعنی ناسہ ہم الکفار و المنافی کما یقول  
 ناسہ ہم المنافقون و ناظم افادہ کردہ کہ حکمی گفته حکم در سؤوال فخص انما یمن عبد و عدم ایمان دست و بعدش خبر نیست  
 از طیب ممتاز کرد و دست اشارت بسوی حکمی دیگر کردہ و گفته وقال اخرون لما ارسلنا نبینا بالسیف  
 رحمة الی یعنی غیر حلیمی در بیان وجه حکمت سؤوال از مقبول چنین گفته کہ پیغمبر با صلوات اللہ علیہ سلم مرسل بسوی  
 تقلید است از انس و جن پس علت ارسال کہ رحمت است ما خود از قول تعالی است و ما ارسلناک الا رحمة  
 للعالمین و عطا بسیف بعد ارسال با رحمت است عن ابی ہریرة قال قال رسول اللہ صلعم انما انا رحمة مہداة اخر  
 البیضة فی الدلائل زخم شری و کشف گفته الارحمة لانه جاء بالیسعد جم ان اتبعوه و من خالف ولم یلتج فاقی الامر قبل  
 نفسه حیث ضیع نصیبہ منہا و قبل کونہ رحمة للفقار من حیث ان عقوبتہم اخرت بسببہ و امنوا بہ عذاب الاستیصال انتہی  
 ابن عباس در کریمہ مذکورہ گفته من آمن تمت له الرحمة فی الدنیا و الآخرة و من لم یؤمن عوفی ما کان یصیب اللہم فی عاجل  
 الدنیا من العذاب من الخسف و القذف و عن حکیمہ قال قبل یا رسول اللہ الاتعن قریشا ما اتوا الیک  
 قال لم یبعث لعلنا انما بعثت رحمة قال تعالی و ما ارسلناک الا رحمة للعالمین احسبہ عبد بن حمید  
 اظہر قسم مرعط علیہ الخوف ایما کنہو خلاف کافی الخوف بعمدہ اجزاء ایمان تصدیق قلت و آنانکہ  
 از خوف انفس و اہل و اولاد و اشیاء الخ و اظہار اسلام خلاف آنچه در دل بود کہ در منافقین اند میگویند با فوہ خود

آنچه در ولای شان نیست از ترس قتل زیر که او تعالی رسول خود را امر فرمود بقتال مردم تا آنکه لا اله الا الله گویند  
 و حساب آنها بر خداست فقیض الله لهم فتنانا فی القبر حسین یفتن الکافران و لکن عین المؤمنین الوافی  
 من هنا فی اذکان قبل لعوبین یعنی حکمت دیگر در سوال نیست تمیز مومن صادق از منافق است و این حکمت  
 را حکیم ترمذی ذکر کرده و گفته امی که قبل این است بودند آنها را رسل خدا امی آمدند پس اگر اطاعت رسل کردند بها و اگر  
 ابا نمودند رسل ادا ایشان اعتزال میکردند و کثاره میکردند و محفل میشدند آنها بعذاب و چون خدا محمد صلعم را فرستاد  
 عذاب را از ایشان بازداشت و مقبول شد اسلام او کسیکه اظهارش کرده خواه کفر یا پنهان دارد یا نه و چون مردند  
 برای ایشان فتنان در قبر بر گماشته شد تا را زدن ایشان بسوال بر آرند و میز شود و حیث از طیب ثابت نشود  
 مومن بر قول ثابت و گمراه شود و ظالمان ذکره الحافظ فی فتح الباری گوئیم این حکمت در حق اهل عصر نبوی تام است  
 زیرا که در آن وقت نفاق موجود بود و بعد آن عصر نفاق مضمحل بود و دست اسلام است یا کفر بواج و نفاق آن عهد  
 نفاق ایمان بود و نفاق این عهد نفاق عمل پس حکمت مذکوره در حق منافقین اعمال ناتمام است و السلام و در جمیع این  
 گفته تمام این حکمت بر دو امر است یکی آنکه هیچ نبی از انبیاء معجوث بقتال نشده و دوم آنکه این سوال مختص با مرت محمد است  
 و کلام بر دو مضمون خواهد آمد و اما اول پس و تعالی موسی علیه السلام را امر بقتال جبارین فرموده حیث قال ادخلوا الارض المقدسه  
 التي کتبنا لکوا لی قوله اذهب انت و دیک فتنانا لا انا هم ساقا احدین و این صریح است در آنکه او تعالی ایشان را  
 امر بقتال فرموده و معلوم است که آنها اسلام نیاوردند بقتال موسی و در حدیث ابو هریره آمده سمعت رسول الله صلعم  
 یقول ان نبیا من الانبیاء قاتل اهل بدینه حتی اذا کاوان لقیحما خشی الشمس ان تغرب فقال ایها الشمس انک لم توردنا  
 ما موعودتی علیک الا کبرت ساعه من النهار فنبهنا الله حتی افتتح للمدینه المکرمه اخبره عبد الرزاق فی المصنف و الاکرم و صححه  
 و این نبی یوشع بن نون بود که با بابرین قتال کرد و در ارض مقدسه رافت نمود و قصه آن در کتب تفسیر و جز آن مذکور است  
 و این تمیزه جز ملائکه دیگری را نمی باشد زیرا که رب عالم عالم با کان و مایکون است و رسول صلعم با بعض منافقین با خود  
 بود و حدیفه بن الیمان را بدان آگاه فرمود و علم بعض را حق تعالی از وی مطوی و مخفی داشت چنانکه فرمود لا تعلمهم  
 نحن نعلمهم و منافقین بعد وفات وی صلعم آمدند و را حاجت داشتند آنرا نیست بلکه وی صلعم نمیدانند که اصحاب  
 او بعد وی چه احداث کردند چنانکه در حدیث ثابت شده که وی مردم را از جوش خود دفع کند و ایشان را می شناسد  
 گوید اصحابی اصحابی پس گفته شود و اما که تدری ما احد ثوا فیقول صحقا حدیث اخبره البخاری و غیره و پس هیچ فائده این  
 تمیزه باقی نیست مگر برای ملائکه با آنکه ملائکه علیهم السلام نزد قبض روح عبد تقی را از عبد شقی می شناسند چه شقی را می گویند  
 اخبروا انفسکم لیسوا من جن و عداب الطون الا لایه و تقی را میگویند سلام علیکم و لا یخجلوا لاجنه بما کنتمو  
 تعملون و میگویند یا ابتغ النفس المطمئنه ارجی الی دیک الا لایه و چون معلوم شد که قول حکیم ترمذی



تا چون برده غایت و ملاکی کارهای دینی است پس برای وقت زقیب حکمت است و سوال و جواب بلکه این  
 که این حکمت را او تعالی و رسول را و صلی الله تعالی علیه و علی آله و سلم معین نفرموده و مقول باو گشت نمیرسد و  
 اندیشه چون العلم الاقلیاده می دانیم که او تعالی را در جبهه افعال و احوال و ابواب خود حکمت است و چون ما از اندیشه علم  
 اندیشه ما را که گفتند میگویم سبحانک لا یحضرنا الا ما علمتنا اننا طاعت الله لیسوا حکما و کمالا این علم با لفظ  
 العلم صلی الله علیه و آله و سلم است که الصلوة تعلوا بحجتکم فانکم تکملوا بحجت یعنی دلیل و برهان است و  
 بیان نموده شفاعت نبوی بر است مرحوم است و بیت اشارت است بسوی روایت این شاهین و دست قال حدیثا  
 عبدالله بن سلمان شاعر و بن عثمان شنا بقیه بن مصفون شنی راشد قال قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم فانکم تکتلمون +  
 حکمت الاضداد فی الحضور و من بعد من غلام ذی بصر + اشارت است بسوی تمام حدیث این شاهین  
 با لفظ حتی ان کان اهل البیت من النصار یا یحضر الرجل منهم الموت فیومنون و العلم اذ عقل یقولون لدا اذا سا لوک من ربک  
 نقل اندری و ماوینک نقل الاسلام دینی و من نیک نقل محمد صلی الله علیه و آله و سلم نبی یعنی بنا بر شدت اعتقاد وی صلی الله  
 و النصار و غلام معین را تعلیم این حجت میکردند و مختصر کسی است که موت او حاضر شده و در سیاق جان کندن است  
 و هر چند او را علم باین حجت قبل از تعلیم حاصل می بود لیکن تذکرش میکردند تا معنی عیاض گفته اسم غلام بر صبی واقع  
 می شود و زمین تولد در جمیع حالات او تا بلوغ انتهی و تفسیر صبی آنست که تنها خورد و بنوشد و ستیجا کند و چون اسم غلام  
 هفت سال گفته اند زیرا که غالب عمر است و ضابط جان است گذشت و مراد میراث عقل است و ناظم اشارت  
 انصار کرده میگوید تقول اذا ما یسا لوک عقل + ولا تکن فی الحق ذات نزل + الله دینی الاسلام  
 محل نبی الامام + یعنی این است آن لفظ که بدان وصیت مختصر و غلام میکردند و مناسب است روایت سلفی  
 طبریات از سهل علی که گفت یزید بن هریر را در خواب دیدم بعد موت او و گفتم خدا با تو چه کرد گفت آمدند و قبر را  
 در فرشته فظ علین یعنی درشت روخت خود گفتند دین تو چه است و رب تو کدام و نبی تو کیست من ریش سفید خود را  
 گرفتم و گفتم چه می بینم میگویند حالا که مردم را جواب شاهرو و تاهشت و سال آخرم پس هر دو برقعند و گفتند از حرم  
 بن عثمان نوشته گفتم آری گفتند وی عثمان را مبعوض میداشت تو هم او را دشمن گیر گویم در عجاوین است بر آنکه در  
 حساب از بعض عقا بهم سیر و از سنت و بدعت استقصا نشود و الا کفای در سنت از جوهره بن محمد منقری آورده گفتم  
 یزید بن یارون را در خواب دیدم گفت نکیر و منکر نزد من آمدند و مرا نشانیده پسیدند که من ربک و ماوینک پس ریش  
 سفید خود را از خاک افتادن گرفتم و گفتم من پسریده می شود و یزید بن یارون و غم و بودم و دنیا شصت سال  
 می آمونم مردم را پس یکی از ان برود و گفت صدق نم نم لفته فلا روت علیک بعد الیوم و نیز الا کفای در سنت پسند  
 از محمد بن نصر صالح آورده که گفت یزید بن خنیفه نماز بریتنا بود و بر کمری شاخت او را وانی شاخت و ریش گشت

ای سپید من حاضر شدم روزی جنازه را چون دفنش کردند و کسی سقیر و آندیک برآورد و بقی مانده بود و بقی  
 آنکه گفتم ای قوم زنده را با مرده دفن کردید گفتند اینجا خود کسی نیست گفتیم شاید اشتباه روده او باز رجوع کردیم و گفتم  
 نذریم کرد و کسی که بی برآورد و دیگری بماند زودم از شما آنکه کشف کند خدا تعالی برای من آنچه دیده ام پس بفرستید  
 و ده باز سوره فیس و تبارک خواندم و گفتم ای رب کشف کن مرا آنچه دیده ام که من خایم بر عقل و دین خود پس بشکافند قبر  
 و برآورد از وی مردی و پشت داده شتاب برگشت گفتم قسم می‌دهم که استاده و شو تا به چشم تراوی الفتات نکرد و بار دوم  
 سوزم بچنین گفتم پس الفتات کرد و گفت لایب الصلح هستی گفتم آبی گفت مرا نمی‌شناسی گفتم نه گفت ماده فرشته ایتم بفرستید  
 رحمت مومل بوده ایم با ل سنت نزد وضع و قیور فرو آوریم تا که تعین حجت کنیم ایشان را و غائب شد از من اینست  
 الا بر تلقین المیت بعد وفاته این قسم عبارت را تا نظم بجای فصل کتاب می‌آورد و کما تقدم و تلقین یعنی تفهیم است و آن  
 شروع است قبل موت لیکن جلال سیوطی ذکرش در اینجا کرده و آنکه ذکرش کرده بی بیوت است پس برای تکمیل افاده  
 بذكر اول می‌پردازیم و میگوئیم که قرطبی در تذکره نوشته باب تلقین المیت لا اله الا الله اخرج مسلم عن ابی سعید الخدری قال  
 قال رسول الله صلعم لقنوا موتاكم لا اله الا الله و ذکر ابن ابی النیاعم زید بن اسلم قال قال عثمان بن عفان رضی الله عنه قال  
 رسول الله صلعم اذا حضرتم المیت فلقنوه لا اله الا الله فانه ما من عبد یلقن له بها عند وفاته الا کانت زاده الی الجنة و قال عمر بن  
 الخطاب احضروا موتاكم و لقنوه لا اله الا الله فم یرون ما لا ترون و ذکر ابی نعیم من حدیث واثمه بن الاسقع عن النبی صلعم  
 احضروا موتاكم و لقنوه لا اله الا الله و بشرهم بالجنة فان اعلمهم من الرجال یحول عن ذلک و ان الشیطان اقرب الیک من  
 ابن آدم عند ذلک المهرع و الذی نفسی سیده لمعاینه ملک الموت ایمن الی شریکة بالسیف و الذی نفسی بیه الاخرج  
 نفس عبد من الدنیا حتی یتالم کل عرق منه علی حیال قال القرطبی غریب من حدیث مکی الی انتی گویم بخاری حدیث تلقین  
 را خارج کرده و در فتح الباری گفته شاید نزد وی یا چیزی تلقین به شرط او ثابت نشده پس گفت که در بعضی از آن است  
 مراد قول بخاری و ترجمه است و من کان آخر قوله لا اله الا الله داخل الجنة ترین بن منیه گفته این حدیث بلفظ آخری معتدول  
 کسی است که این کلمه را گفته و مرده یا زنده مانده و بخیری چنان این کلمه گویند نشده و خاصیت او مفهومی است آنکه غلط کرده  
 قول این کلمه لیکن وی مستحب حکم است بغير تبذیر لفظ بدان پس اگر عمل سینه کرده است در شیدت است و اگر  
 عمل صیاح نموده است پس اقتضای رحمت الهی عدم فرق میان اسلام لفظی حکم و تصویب است نهی  
 گویم و دال است برای استصحاب روایت مسلم و صحیح وی از حدیث عثمان از روی مسلم من مات و هو  
 یسلم ان لا اله الا الله دخل الجنة پس اقتضا کرد و غیباً بر علم و آن شان مومر است و مثل آن مسلم از  
 حدیث ابی ذر آورده انه قال صلعم ما من عبد قال لا اله الا الله ثم مات مسلمی ذلک الا دخل الجنة  
 و حشاکم از غیر از وی مسلم خارج کرده انی لا اله الا الله کلمه ما یقولها عبد حقیقی قلبه فی موت الاحیاء هم علی الناس

لا اله الا الله حافظ ابن حجر گفته مراد بقول وی لا اله الا الله در نیکویش و جز آن هر دو کلمه شهادت است پس اشکال تهرک  
 ذکر رسالت دارد نشود و زین بن نمیر گفته قول لا اله الا الله لقبی جبری علی النطق بالشهادتین قطعی گفته علمای ما  
 گفته اند که تلقین این کلمه بموتی سنت یا نثر است مسلمین بدان عمل کرده اند و این تلقین از برای آنست که آخر کلامش  
 لا اله الا الله باشد و خاتمه او بر جاوت گردد و داخل شود زیر عموم قول وی صلعم من کان آخر کلامه لا اله الا الله داخل اجتهت  
 اخر جابر و او که قاضی و صحیح عبدالحی گویم مراد بحدیث درین اخبار کسی است که در سیاق موت باشد و ظاهر او امر  
 احادیث و وجوب کفالی است بر حاضرین قطعی گفته و تأیید شده حدیث بر چیزی که دفع کرده می شود و شیطان بدان برگه  
 وی متعرض متضرر میگردد و عقیده او را فاسد گردان میجوید چنانکه بیاید و چون میت ملقن شد و کیار آنرا گفت شیطان  
 بروی عود نمیکند تا بار دیگر خبر کرده نشود و این المبارک گفته میت را تلقین لا اله الا الله ~~بسیار~~ اگر آنرا بگوید و بار دیگر بگوید  
 ابو محمد بن عبدالحی گفته این یک ادب را می آنست که نزد صاحب بریت خوف تهر ~~در کلمه و خبر و غلبه شیطان است~~ و این سبب  
 سوء خاتمه میگردد و حسن بن علی گفته ابن مبارک گفته تلقین کن مرا یعنی کلمه شهادت و عود مکن برین مگر آنکه کلام او بگویم  
 مقصود آنست که بمیرد و در دلش جز خدا نبود چه دار بر قلب است و در عمل غلب نظر میکنند و بدان نجات می شود و اما حدیث  
 لسان بدون آنکه ترجمه باقی القلب باشد پس در آن فائده و نزدش هیچ خیر و عاید نیست ~~خج~~ گفته گاهی تلقین بزرگداشت  
 میکنند نزد مردم و عالم چنانکه ابو نعیم ذکر کرده که ابو زرعه در سوق موت بود و نزدش ابو حاتم و محمد بن مسلم و منذر بن شاذان  
 و جماعة از علماء بودند حدیث تلقین بایا و کردند و از ابی زرعه استیاض نمودند و گفتند ای یاران بیاید تا ذکر حدیث بکنیم محمد بن مسلم  
 گفته انا الضحاک عن ابی جحلا نا ابو حاتم شماعه بن عبد الحمید بن جعفر عن صالح بن ابی عیوب و تجاذز کرد و باقی مردم خاموش بودند  
 ابو زرعه گفت و وی در سوق است ثنا ابو حاتم عن عبد الحمید بن جعفر عن صالح بن عریب عن کثیر بن مره عن حضرت عن جابر  
 بن جبریل قال قال رسول الله صلعم من کان آخر کلامه لا اله الا الله داخل اجتهت و فی روایت حرمة الله علی النار و وفات کرد گویم  
 این حکایت را غاری هم بغیر اسناد ذکر کرده و بهوانه قال ابو زرعه لا اله الا الله و خرجت روحه الله ما قبل ان یعقل داخل  
 اجتهت و شعی بر مردی مرلیض برای عیادت درآمد دید که مردی او را تلقین لا اله الا الله میکند و بروی اکثر زمینها میگفت شعی  
 آن مرد را نزد من کن با او مرلیض سخن درآمد و گفت تلقین کنی یا کنی من خود این کلمه را نمیگذارم و ترک نمیدهم بعد این آیه  
 خذوا من الله و کافوا الحق بها و اهلها شعی فرمود الحمد لله الذی انجی صاحبنا هذا و جنید رح را  
 نزد موت گفتند بگو لا اله الا الله گفت فراموشش نکرده ام تا یا دش بکنم گویم در ترجمه بعض صاحبین دیده ام که چون او را در  
 سیاق گفته قل لا اله الا الله هر دو چشم خود بکشد و این بیت بخواند ~~و~~ و غدا این کوفی عه و با کجی و ومتی  
 نسیت العین حتی اذکر و حافظ شیراز گفته ~~و~~ مهر تو در درونم و غم عشق تو در سرم + با شیر اند آمد و با جان بر شود  
 در حدیث ابو بکر آمده قال سمعت رسول الله صلعم يقول حضرت ملک الموت رجلا فنفط فی قلبه فلم یفیه شیئا ففک فی صفة

طرف سانه الاصله بجهت قبول الا لا الله ففعل بكلمة الصلاه خرج بطريق الى في كتاب المختصر وذكر ابن ابى الدنيا وقرطبي ياني در سوره طه ذكر کرده  
 اعادنا الله تعالى من ذلك وگفته شیطان نزد میت بصوت پدری آید و میگوید که یهودی میر و شیطان دیگر در صورت مادر می  
 و دعوت بسوی موت بر نفسانیت می کنند و درین باب حدیثی مرفوع ذکر کرده و گفته عبد الله بن احمد گفته حاضر شدیم نزد پدر خود  
 احمد بن حنبل وقت احتضار و دیدیم او را که فریاد می نمود باز ذاقه می یابد و اشاره میکند برست خود و الا تعدوا این اشاره چند بار  
 کرد پس گفتند او را ای پدر چیست این که ظاهر می شود از تو گفت شیطان پیش من ستاده است مرا گشتان می گرد و میگوید ای احمد فوت شدی  
 نه من میگویم لا تعدوی اموت قرطبی گفته از شیخ خود ابو العباس احمد بن عمر قرطبی در تفسیر اسکندریه شنیدیم که میگفت حاضر شدیم نزد  
 ابوقریب احتضار برادر شیخ خود احمد بن محمد قرطبی و گفته شد او را که بگو لا اله الا الله پس میگفت لا اله الا الله چون هوش آمد و ذکر انتمی کردیم گفت که  
 من و شیطان ازین پس ایسان کی گفت یهودی میر که برست من یان دین یهودیست و دیگری گفت که نه ای میر که برست من یان دین یهودیست  
 و گفت اقول له لا اله الا الله قد كتبت بيدك في كتاب الترمذي والنسائي عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم ان الشيطان يأتي احدكم عند  
 موته فيقول له ميت يهودي يا ميت نصراني فكلان الجواب له لا اله الا الله قرطبی گفته کتاب ابی عیسی ترمذی را تفحص کردم و تمام آنرا  
 شنیدیم لیکن برین حدیث واقف نشدم اگر در بعض نسخ موجود باشد پس و تعالی علم است و اما کتاب نسائی پس بعضی از شنیدیم و بعضی  
 من بسیاری از آن موجود بود و دیگر برخی حدیث واقف نگردیم و کتاب نسائی چند نسخه است بحال که برین حدیث در بعض نسخ موجود  
 باشد انتهی و اما تلقین که حافظ جمال الدین ناظم را داده کرده پس آن تلقین بعد دفن میت است بعضی گفته اند که وقت وضع میت  
 در جدست بعد زشتن خاک بروی و نزد بعضی قبل از انداختن خاک برست است و برست اول اشاره بسوی قول اول کرده و در بعضی  
 بسوی ثانی و آن قول این است قد اعم النبي بالتلقين + من بعد ان تترج للدفن + وقيل قبل ان يمال  
 التراب + وان يعد ثلاثة قندب + وصلوا جاء عن الاحصاف + وطلب التثبيت لاحتجاج + سيحجون  
 اسمعيل اميرع گفته که این تلقین ثانی است و تلقینی که پیش ازین ذکر یافته بعد دفن بود و ناظم ذکر اختلاف کرده و گفته که آیا  
 تلقین بعد از خال میت در جدست و بعد بند کردن قبر و انداختن خاک بران و او را ذکر کرده و ال بهین حتی است و برست  
 مفاد بیت اول و اما قول ناظم که قبل از بیال التراب است پس این را نمی دانم و احدی از منی شناسم که قائلین قول شده باشد  
 اعنی تلقین میت نزد وضع و بعد قبل از انداختن خاک بروی لیکن سیوطی در اطلاع طویل الباع است شاید واقف شده باشد  
 بر آنچه ما واقف نشدیم و اما دلیل این تلقین پس حفاظ ابن حجر و تخریص ذکر کرده که انه صلى الله عليه وآله وسلم كان اذا فرغ من التثبيت  
 وقف عليه وقال استغفر والنيك و اسألوا التثبيت فانه الآن يسأل الخرج ابو داود و الحاكم و البزار عن عثمان قال البزار  
 لا يروي عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم الا من هذا الوجه انتهي و این دلیل است برای سवाल تثبيت چنانکه باید و اما مراد بتلقين در اینجا  
 پس آنچه گفته که تلقين ميت بعد دفن مستحب است گفته شود یا عبد الله یا ابن امه ذکر اخبرني عليه من الدنيا شهدا و قال لا  
 اله الا الله و ان محمد رسول الله و ان الجنة حق و ان النار حق و ان الساعة آتية لا ريب فيها و ان الله سيبت من في القبور

و انک ضیعت بالمد با و بالاسلام منا و بجهنمیا و بالقرآن اما و بالقبلة قبله و بالمسلمین اخوانا و ربی عن ابی عبد الله علیه السلام  
 و سلم قال الحافظان حجر و الطیلبی عن ابی امامه اذا نامت فاصنعوا لی كما امرنا رسول الله علیه و آله و سلم ان نضع بمرتبة  
 امرنا رسول الله علیه و آله و سلم فقال اذا مات احد من اخوانکم فوسویم التراب علی قبره فلیقیم حکم علی اس قبره و لم یقل یا فلان بن فلان  
 فانه یسمع و لا یجیب ثم یقول یا فلان بن فلانة فانه یتودی قاعدا ثم یقول یا فلان بن فلانة فانه یقول الشدایه حکم الله و لکن لا یقول  
 فلیقل اذکر ما خرجت علیه من الدنیا شاهدة ان لا اله الا الله ان محمد عبده و رسول و انک ضیعت بالمد با و بالاسلام منا و بالقرآن اما و انک  
 و کثیرا فاضکل واحد منها یجید یقول انطلق بنا ما یقعدنا عند من قد لقین حجة فقال حل یا رسول الله فان لم یعرف امره قال من سببه  
 امره حی یا فلان بن حجر و ینادی صلیح و قد قواه الضیاع فی الاحکام له و اخرجه عبد العزیز فی النسائی و الراوی عن ابی امامه سعید بن زید  
 یقول له انک لم یکن له شواهد منها ما رواه سعید بن منصور بن طریق یا شریک بن سعد حمزة بن حبیب غیره قالوا اذا سوی علی المیت قبره و انصرف  
 الناس کذا و یستحسنون ان یقال المیت عند قبره یا فلان قل لا اله الا الله قل شهد ان لا اله الا الله ثلاث مرات قل ربی الله و ربی الاسلام و  
 نبی محمد ثم یصرف و قال الاثریم قلت لاحمد بن حنبل هذا الذی یصنعون اذا دفن المیت یقیف الرجل و یقول یا فلان بن فلانة قال لا یستحب  
 یفعله الا اهل الشام حتی مات ابو الخیرة یروی فیہ عن ابی بکر بن ابی مریم عن اشیا تختم انهم کانوا یفعلونها انتهی کلام الحافظ و یجوز ان ذکر  
 چیزی از شواهد کرده ذکرش نابر عدم دلالت ترک کردیم زیرا که در جور قبول شهادت نیست بعد گفته دیگران میگویند که اندک شادان  
 قبرست بعد دفن او کردن دعای شهادت برای میت مستقبل جدا و تحجبست بگوید اللهم هذا عبدک و انت اعلم بینه و لا تعلم الا الله  
 خیر و قد اجمعت السلسلة اللهم شته بالقول الثابت فی الآخرة كما ثبت فی الدنیا اللهم ارحمه و حقه ینیک ان تصلنا بعده و لا تحرمنا جوارحه و ان  
 سعید بن منصور عن ابی مسعود قال کان سوال الله علیه یقول علی القبر بعد سبوی علیه السلام نزل بک صاحبنا و خلعت الدنیا خلعت ظرکم  
 ثبت عند السلسلة نقطة و لا یتکلم فی قبره بالاطاعة له و حکیم ترمذی گفته و قوف بر قبر و سوال تثبیت در وقت دفن مدوی برای میت  
 بعد نماز زیرا که نماز با جماعه مؤمنین و چو لشکر باشد که بر دروازه با و شاه فراماده شفاعتش میکنند و استادان بر گوی برای سوال تثبیت  
 همچو مدوی لشکرت و این ساعت و وقت شغل میت است زیرا که مهول مطلع و سوال فتانین پیش او آمده انتهی این است استدلال  
 و اقوال فقها و درین باب اما اهل حدیث پس کاش میگذشت قبل رح و درنا گفته که هیچ حدیث بلکه عاقل شک نمیکنند و اگر الحافظان  
 حدیث یعنی حدیث ابی امامه دلالت دارند بر آنکه حدیث مذکور موضوع است مثل قول او یا فلان بن فلانة و اگر نامش نمی شناسد فلان  
 بن حجر گوید همچنین این لفظ فان منکر او کثیرا یخذه کلوا منها بید صاحبنا و حافظ ابن القیم ح و کتاب البرج گفته اند حدیث ضعیف  
 و شل عند احمد حسن و احتج علیه العمل انتهی گویم اگر مراد حافظها است که از تخفیف نقل کردیم پس این ذکر استخوانش نیست بلکه  
 اخبار کرد با کما حدیث از اجزای اهل شام نمیکنند و شمار و انش از ابی بکر بن ابی مریم می کنید و احدی هم نسبش بسوی ابو بکر مذکور  
 کرده و این دلیل تضعیف و برای روایت است زیرا که ابو بکر بن مریم چنانکه حافظ و قبی درین ان گفته ضعیف است نزد اهل  
 حدیث قال ابو بکر بن مریم الحنفی همی بکر قبیل کبیر قبیل عمرو قبیل عامر قبیل عبد السلام ضعیف عند هم بکره و سونی

احوالش کرده و آنرا گفته عن ابی داود و انسمع احمد یقول یسئلی عن ابی القحیف که احدی استحقاق یقین حدیث ابن ابی قحیف  
 کرده عجیب است بعد از این القیم گفته ان حدیث ابی امامه حدیث ضعیف قال گفته و ان لم یثبت فاقصال العمل به فی سائر الاوصار و الاوصار  
 من غیر نیکو کارین فی العمل به و ما جری الدل العادة قطبان اینه طبقت اشاری الارض مغایره با و بی کمال الاحتم محققاً و او فیه ما عارف  
 قطب علی خطاطیه من البیض و البیض یستوی فی کثرت لایکون منها منکر بل سته الاول الآخر و یقتدی فیه الآخر بالاول انتهى گویم بن قول ابن القیم  
 غیر قیم بلکه در فایست ضعیف است و بخواهش میتوان گفت که اولاً شاخه و شک و انکار نمیکنید در آنکه اعظم است در اتباع و اقتدای رسول  
 خدا صلوات الله علیه ابی امامه بن حنیف معلوم است که او انما حنفی و احادیثه و اگر آنکه انما یقین ابی امامه بن حنیف را عثمان بن علی  
 رضی الله عنه حکم کرده باشند و نه احدی از بن خلفاء را شدین حدیث یقین یقینی بعد از او و بعد از او بلکه من نیست و اندک در وایتی درین باب  
 از احدی از صحابه یا بعد از وی بر غیر او استاده باشد یا ظان باشد که گفته باشد یا غیر او استاده او را ندانده باشد هیچ قلم القیم به با وجود  
 چنین دلالتی که است فرمان ابن ابی قحیف قال فی اتصال عمل سائر اصهار و عصاره و هم انما هم کما هم گفته که این عمل جز از اهل شام نیست و از غیر  
 از احدی دیده نشد پس عمل سائر اصهار و عصاره یعنی چه حال آنکه قبل وفات ابی امامه از عتقات نبوی صلوات الله علیه بسیار برگشته و نشانی  
 ازین عمل در آن یافته نشده و اما اصهار پس منحصر شام است و چون ابن القیم به درین سینه رفته خلاف پایده است لا الشرح بر مع موتی از ظاهر  
 تمام کرده و آنکه او را رحمه الله بران اوله صحیح ما مضی است پس اخبار و از محروران انصاف یا کلمه چه رسد یا کمال الاخترا بر غیر او است  
 و البته و چون این ماجرا یافت شد شناخته باشی که مراد جلال سیدوطی بامری نبوی صلوات الله علیه بتلقین تا آخر هر سه بیت حدیث ابی امامه مذکور است  
 و هو کما تراه و لکن ادوی هم در کتاب شرح الصدور و جز حدیث مذکور حدیث دیگر ذکر کرده گویند که درین باب نزد قائلین یقین حدیث منقول  
 یا ضعیف است و فتح القوی شرح منظومه الهدی النبوی گفته **والله** فوق القبر لیس شیخ مع کلا و کلا فیه الدیة  
 بعده گفته و اما التلقین فیه خلاف بین العلماء و تناقض کلام ابن القیم به فیه فرج فی الهدی که نه بدعت و ضعیف الحدیث الوارد فیه و مرج فی  
 کتاب کتاب البیاض که نه محتاج لفتح القوی المقلی رحمه الله تعالی الی کون ذلک بدعت و هو الاظهر و اطال الکلام فیه فی کتاب السائر و فی الایمان المسدود  
 و قال اما الحدیث المروی فیه فلا یشک اهل المعرقة بالحدیث فی وضعه و رواه سعید بن منصور عن اشبد بن عمرو عن اشبد بن علی عن اهل حصیة  
 حصیة و اما جعل حدیث اسأله التثبت فانه الآن یسأل شاهد المذا فلا شهادة فیه حکم العدل انتهى و اما ما ذکره ابن القیم من اطلاق النکاح  
 علی العمل به بلا نیکو فیه منوع و رواه عن احمد بن حنبل انه لم یجد احداً فعله غیر اهل الشام ظاهر فی عدم اطلاق المدعی و کذا لک لایقید للاحکام فان بها هیر  
 من العلماء و یکنون ذلک فی کتبهم و یرون بکونه بدعت و کل ذلک ظاهر فی دق و نه من عند من فعله و الله اعلم انتهى و شوکانی هم در سبیل الاوطار  
 اگر چه ذکر حدیث تلقین و کلام اهل علم بران کرده لیکن تصریح بجواز یا بدعت بودنش ننموده گویند و باید بدعتش تردید داشته است لیکن شک نیست  
 که اوله شرعی قاضی بعمل تلقین بر وجهی که منجی صدر شود نیست و عمل بعض بلاد و قول جمعی از فقها بشافعیه و غیره و همچو مقام خود استناد  
 نباشد پس اولی عدم جواز است و هر که در علم اتقی فی به ثبات قول است محتاج تلقین نیست و هر که خلاف است اگر تلقین باشد یا غیر  
 گردد باید که احدی با لک نشود و این شکل است آری اگر حدیث وارد درین معنی بصحت رسد قول بدان واجب گردد و و نه هر چه

اختصاص سوال بنده درین سلسله قول است که اختصاصش باین است و در عموم و سائر اقسام و تفصیل چنانکه تفصیلش باین است  
توقف است زیرا که دلیل سلسله توقیفی است اجتهاد و در آن دلیل نیست و دلیل ظاهر بر سوال غیر این است و آورنده و مقصد مخصوص است  
که رجوع ناظم تعالی و آثار و تخریجهاست تعالی شخص نبی بالله فیما قد ذکر بهانه سیال عنه من قبر و ولو یکن ذالذی قبله  
ابان وجه العرش فیہ فضله و لو یکن لاصد من الامم و من دیننا فقط سوال ملتزم و نص علی ذالک کبیر القداد  
التوحدی و ابن عبد البر و آخرون عموماً فی الامم و بعض اهل العلم هو الوقف اقم و خرج اثبتیت بیت سوم را از این است  
و ذکر کرده شاید بعض نسخ نبوده باشد و در سلسله پرسیده قول مختلف اند که مقدم اول اکثر سوال است خاص باین است است حافظ ابن القیم در  
کتاب الروح گفته که قول ابن خلدون خاص حکیم ترمذی گفته است و کلماتش تفسیر نیست از طیب قرار داده و همین قول ناظم نسبت بسوی ترمذی  
و ابن عبد البر کرده و این ترمذی صاحب نوادر الاصول غیر ترمذی صاحب بن است و ادعانان فرج حدیث نام ترمذی شنیده و احادیث و سببه  
ضعیفه و سببه را منسوب باو یافته گمان کنند که در سنن ترمذی است و این خطای فاحش و جهل قبیح است که راه بسیاری از مدعیان علم  
زود غیلم قول دوم که عبد بن شعیب و قریبی گفته اند عموم سوال است برای این است و دیگر ائم و ابن القیم برای ایشان استدلال صحیح کرده  
مگر آنچه جواب داده امی اختصاص یافته پس سببند قول سوم توقف و تعمیم و تخصیص است حافظ ابن القیم فرموده توقف کرده اند و این دیگر اینست  
ابو عمرو بن عبد البر فقال فی حدیث زید بن شیبان عن ابی سلمة قال قال زید بن زید ان هذه الامم تبطل فی قیور بائسهم من یزید اهل علی بن ابي طالب ان یقال  
ان یكون هذه الامم خصت بذکاء و هذا امر لا یقطع علیه شیء گویم این نقل مخالف کلام ناظم است چه وی نسبت اختصاص بسوی ابن عبد البر  
کرده و مثل ترمذی و ابن القیم گفته که وی قائل بتزویف است لیکن کلام ابن القیم اقوم است زیرا که وی الفاظ ابن عبد البر نقل کرده و گفته که  
این را خاص باین است میگوید و وی احتجاج میکند بقوله صلعم ان هذه الامم تبطل فی قیور بائسهم و یقول صلعم و علی ایلم یفتنون فی قیورکم و این  
ظاهر است و اختصاص باین است و دال بر آن قول کلین که گفت لقول فی هذا الرجل الذی یبسط فیکم فیکول المؤمن اشهد ان لا اله الا الله  
و این خاص است ببنی مسلم و قوله صلعم فی الحدیث لا اذکم فی تمتمون و فی شاکون تا که قائل تعمیم ندو جواب باین را و گفته اند که دلالت  
بر اختصاص است چه ملود است در قول صلعم ان هذه الامم جماعت مردم است که قال تعالی و ما من امة الا فی الاصل الاطیط بحسبها  
الا اصطاحا لک و هر زمان اجناس حیوان است باین است و در حدیث آمده لولا ان الکلاب امة من الامم لامرقت بقسمها و در حدیث حراق که  
احد قریب است از ائم شیخ و اگر او اتمی است که در آن مبعوث شد پس در حدیث آنچه نفی سوال غیر این است از ائم که در وجود نیست بلکه ذکر این است  
بمسئول بودن ایشان و با آنکه این سوال محض برین قبایم نیست بنا بر فضل و شرف این است بر ائم و همچنین قوله صلعم و علی ایلم یفتنون فی قیورکم و این  
است با استقائش در قیور و ظاهر آنست که حال هر بنی با است خوب و همچنین است و ائم آنها معذب می شوند و قیور بعد سوال اقامت حجت  
بر آنهاست آنکه معذب می شوند و آخرت بعد سوال و اقامت حجت است بعد از آنکه گفته سوال من لم یدر فی الصلوة من تفرقت اجزای  
و اکل السبع و من یقتل و العرق و یسئل المظروح و الصلوة و الحی عن ویتة و عجب و اذ لولاینا و مقام  
اینها اصل الذی قدر عقدا من فوض ایمان علی الا نام بالله یحاشی من احکام و سوال عام است و با آنکه ابر هر صفت

که بمیرد بطرح یا غرق یا القادریا اکل سباع یا خطف طیر یا بر عموم اوله سوال و اما حجاب حی از حد ویت از موقی  
 امور بر پنج راجع بر بنگنان مخفی پوشیده احیاء از ان هیچ شی را از احوال موتی مشاهد نمیکنند پس اگر میت را قائم و محدود یا فاسد  
 و رقبه بنیم اصل حاصل که طی علم برنج و احوال موتی از ماست باطل گردد و چه مقتضای حکمت آنست که این همه بجزای  
 از ابصار اسطوی باشد بجهت آنکه از احوال آخرت مست و ایمان بدان بطور غیب واجب و چون ایمان منی ساز احوال  
 لهذا مثل اصل کرد و آن دو گونه غیب شهادت و ایمان بغیب افضل است قال تعالی ما دالین منین  
 الذین یؤمنون بالغیب و معنی عقد اصل آنست که عهد بدان در عالم دیگر گرفته شد و فرض واجب خدا را اگر میدستی به  
 لا نه عالم وحد و و اما هم معنی خلق است و احدی گفته قال البیث الانام علی ظهر الارض من جمیع الخلق و در کبری وضعه  
 للانام ابن عباس گفته هم الناس و مجاهد و قتاده و ضحاک گفته هم الخلق و عطاء گفته جمیع الخلق و احدی گفته هذه الاحوال  
 تدل علی ان المراد کل ذی روح و هو قول الشیخی و قال الحسن المحرق الانس و این قول مناسب کلام ناظم است زیرا که محل  
 تکلیف است و باجماع ناظم در شرح صدور و غیر او و غیر آن از قاضی ابوبکر بن العزلی آورده ان من لم یدفن من الاموات فلیج  
 السؤل و العذاب و محجب الله تعالی البصائر المکلفین عن ذلک کما جمعا عن روتة الملائكة و الشیاطین و ترویه الحیة الی المصلوب  
 و عن الانشعرب کما انما نسب المعنی علیه یثابرة کذا یضیق علیه کما کسیتة القبور لایستکثر شئنا من ذلک من غلط الا یان تلخیص  
 و اما مخرجین گفته و لیس هذا با بعد من الذل الذی اخرجه الله تعالی من صلب آدم و شهد هم علی انفسهم و کذا لک من فقرت  
 اجزائوه یعید الله الحیة فی بعض اجزائه و جمیعها و قد اشار النبی صلی الله علیه و آله و سلم الی وجه حکمة اخفاء عذاب القبور و احوالها بقوله لولا  
 ان لا تذا فتوالا لم یستحکم و نحوه انتهى و قد تواترت المنامات الصادقة الکثیرة بشئ من احوال الموتی ذکر یا ابن القیم فی کتاب  
 الروح و غیره فی غیره قال فی جمیع التثبیت احلم ان الله تعالی لما طوی الاموات من القبور عن المشاهدة للعذاب منهم و المنعم  
 جعل بعض عباده اطلا عا علی احوالهم فی المنام و مشاهدتهم لامور صادقة عند الانام بحیث انه قد یخبر تعالی رجلا و امرأة  
 بذلک و تصیر معرفة باتیان الموتی فی منامها و تاتی عنده باخبار لصید قنایا قرابتة و من کان یلا بسه و قد یسل بعض قرابة  
 المیت من الاحیاء الی من یریده من الاموات من عرف باتیانها باخبار الموتی و یرسل عنه ما یوصی به لیه و یاتی به بما یو قد  
 اخبرنا امته بعد امته من خیار الناس بوقوع ذلک حتی صار یقینا بکثرة وقوعه و یسمون من یاتی الموتی بالمفضل و المصلحة  
 و کانهم اشتقوه من یاتی الارض السفلی التي یدفن فیها الاموات انتهى و چون حیات میت و سوال او در قبر مقرر شد  
 اهل علم اختلاف کردند و آنکه عود حیات در جمیع بدن می شود یا در بعض آن و این در حق کسی است که اجزاء او متفرق  
 شد و لا غیر پس ناظم رجحان اشارت کرد بموتی این خلاف در قول خود و یخلاق الله الحیة فی الذی مد تفرقت  
 اجزائوه او بعض ذی + ثوری السؤل من غیره + نص علی ذلک امام الحرمین + و قد حک  
 فی نهج البحر ولی + فی ذلک خلافا من ذوی النقول + مفقیل ان کل جزء جمیع + و قیل یحیی منه جزء



یجمع او جزء قلب او دماغ خلا و قیل بل فی کل عضو حلا و روح له حیثین علی حده و فیه  
 من اهل معد و دة یعنی خلق حیات و هر جزء و عضویت متفرق الاجزای شود یا بعض اجزا و بعضی از  
 و بر ثانی اختلاف است که عود حیات در کدام جزوی باشد در دل یا در و یاغ یا در هر عضو که محل روح بود علی وجه نظر  
 و چون این اقوال معلوم شد پس روح مقبور عود میکند و قبر بنا بر قیام دلیل بر آن چه وی بعد عود روح بخواسته و تفسیر  
 که انصفت به الاحادیث النبویه و تواتر الاخبار النبویه بزرگ و تعداد روایات این احادیث از صحابه رضوان الله تعالی  
 علیهم نزدیک بهفتاد و کس میرسد که تقدم و احادیث جمیع صحابه که ذکر شان پیشتر گذشت متفق اند بر زنده شدن  
 در قبر نخستین و در آن تا آنکه در حدیث جابر بن عبد الله آمده که قال رسول الله صلا الله علیه و آله اذ دخل الميت قبر و مثلت له شمس  
 عند فیه و بها فیحیی من مسج عینیه لقیل و عوفی اهل بیت علیهم السلام و این را در حدیث جابر بن عبد الله و در حدیث جابر بن عبد الله  
 سوق کرده و در بعض روایت معتقد جنت برای مومن و معتقد نار برای غیر مومن مذکور است و مومن میگوید بگذرد که  
 تا بروم بسوی اهل خود و بشنارت و همایشان را و شک نیست که این حال کسی است که حیات تحقیق در روح صلیه  
 او عود کرده چنانکه بود مگر آنکه این عاده بعض روح یا همه روح است که بعض بدن حلول میکند و عذاب قبر و ضرب سم  
 و منافق بمطرق یا حرز یا حدید معلوم است و این عذاب جز بر بدنی نیست باشد که در آن روح است و ناظم در شرح این  
 از حافظ ابن حجر نقل کرده که ان الروح تحل فی النصف الاعلی من المیت انتهى اما در چنانکه ذکر کردیم پس ناظم  
 در همه بدن و حدیث برابرین عاده جمیع احادیث احوال موتی است و در آن تصریح است با آنکه ملائکه مذکورند که بر  
 و سوال میکنند و این ظاهر در حیات اوست چنانکه بود و ظاهر کلام ناظم نیز همین است که این خلاف در حق که لا تأخرا  
 اجزایش متفرق گردیده نه در کسی که بر حال خود باقی است و احادیث متقدمه درین باب همه در حیات و عود  
 الاجزا است لیکن غیر مضمونی است که باب اخبار از احوال موتی امری است که نیست راه بسوی معترش مگر از سمع و عقل  
 را جمالی در آن نباشد پس کسیکه قائل است بحیات قلب یا دماغ یا غیر این هرگز از نیست متفرق الاجزا و وی دلیل  
 که در خور این تقسیم باشد لاجرم او خالش در عموم احادیث حیات است اولی است زیرا که تخصیص در میان نیست با  
 و قف است و سپردن علمش بخدا عز و جل بعد از ناظم از موتی متفرق الاجزا بعض اموات را خاص کرده و گفت  
 من تأکل السباع و الاطیاء و یسأل حین یحصل القرار فی جو فیها من غیر صاحبان فص علیه السلام  
 البین از یعنی این مجاز نیست بلکه حقیقت است زیرا که او تعالی قادر است بر هر مکن و عود بسوی مجاز جز در  
 حقیقت نباشد و نیست تعذر در اینجا بلکه مکن است و هر که ادرا بیان ملاک باشد وی هرگز در چیزی از اینها شک نکند  
 درین بیت یکی از علما بنفیه است در فتاوی خود گفته السؤال فیما یستقر فی المیت حتی لو اكل السبع فالسؤال فی المیت  
 و این تخصیص برای بعض متفرق الاجزا که ماکول طیور و سباع باشد سید عالم محمد بن اسماعیل امیر مکتبه

ما خصص هذا من بين تفرقت اجزائه ثم يقال جزاءه تفرقت في حواصل الطيور ويطون السبل فمثل هذا اذا لم يكن على وجه  
 يستقر فكذا يؤدي الى انه يسأل كل عضو وبعضه وهو خلاف ما قام الدليل عليه وان اراد ان اذا اكله طائر واحد وسبح حمد  
 وان هذا وان تفرقت اجزائه في كل اكله لكنه لما اجتمع في بطنه صار له قبر فهذا لا يتم لانه انما ياكله وفتات ويخرج الفتة الاولى  
 من بطنه ثم ياكل غيره فلا يستقر اجزائه في البطن جميعا فالظاهر ان هذا القسم من جملة ما تفرقت اجزائه حكمه ويمكن ان يرى  
 هذا القائل ان الذي تفرقت اجزائه يسأل بالحجر الذي قيل انه يسأل منه بل غاؤه قلب بعد استقراره في بطون الطيور  
 والسباع ومن يتأبوت وشبهه بجلا مدة ايام لكيما ينقلوا فن الاكيسل مأكول في كل اكله  
 بنص بين يعني بزر خفي ذكره كره ان من بقي في عونا بورت ايا ما وان طالت لاجل ان ينقل الى موضع يدفن فيه فالدليل  
 ما لم يدفن ابدانهم فممن في شرح الصدور پس مراد بقول او نص بين نه انست كه بزر نصي از كتاب سنت درين حكم آورده  
 بله معني او انست كه وي برين حكم از كلام خود نص کرده واما دليل پس گويانظر اهر حادث است بلفظ اذا دفن الميت يعني في موضع  
 بعليق حكم بدفن کرده مگر ذكر قول او ويسال الغريق في البحار حين يغيب نص نيكساري بمحصل است  
 گويانکه تخفیفش از برای آن کرده که وی مدفون نیست بخلاف کسی که در هیچ تابوت باشد وجمع تشنیت افاده کرده وآنچه  
 وكن لان الوتف في هذه الاشياء اقرب وارجح تفصيلها الى عالم الغيب الشهادة اصوب انتهى من خص بعد السؤال  
 ابو القاسم سحودي در كتاب الروح گفته وروى في الاخبار الصحاح ان بعض الموتى لا تنالهم فتنة القبر ولا يتيم القناتان في ذلك  
 على اوجه مضاف الى عمل ومضاف الى حال ومضاف الى حال بلا انزل بالموت ومضاف الى زمان انتهى قلت بهم سبعة  
 وفي التذكرة للقرطبي خمسة قال الناطم واستثنى جمعا ما لصح سوال بمخصصة من بها الفضال بمفضلا  
 برون مضافا انا فضال است وسمع باین لفظ وارونده بلکه بلفظ ذي الفضل آمده وشرحه واهل سنت اطلاق چنین  
 که سمع بدان وارونده بروی عز وجل جائز نداشتند که ما هو معروف فی اصولهم الاول الشهد ای من یقتل  
 بنص الجیه انه لا یستل بالناس فی ازراش بن سعد از مردی از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم آورده که  
 گفت ان رجلا قال يا رسول الله ما بال المؤمنين یقتلون فی قبورهم الا الشهد قال کفی بیاقة السيوف علی راسه فتنة من  
 لقی العدو فصبر حتى یقتل او یغلب لم یفتن فی قبره وشره تطبی بذكره  
 گفته یعنی اگر درین مقتولین نفاق می بود و نزد التقاء مضین و برقی سیوف فرامیگرد و نه چنان منافق میگویند و چنان  
 کردن نزد قتال است و شان مومن بذل نفس و تسلیم او بخدا و محبت و تعصب بر کلمه وی است و این منظر صدق مانی لضمیر  
 او است چه برای حرب و قتل بازگشته و داد و دلاوری در راه خدا داده پس عاوه سوالی بروی در قبری باشد که حکیم  
 الترنزی و سخن المقام بن حدیث کرب قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله من خصال یغفر له فی اول دفنه ویری  
 مقعده من الجنة و یجارس عذاب القبر و یأس من الفرغ الا کبر و یوضع علی راسه تاج الوفا و الیا قوتة من غیر من ان یسأ

واینها و نیز حج انتمی و سببین در وجه من المحرم العین یشتغ فی سبعین من قاریه اخرجه ابن ماجه و الترمذی و غیره و قال  
 الترمذی حدیث حسن غریب و قال ابن ماجه یغیر له من اولی دفعه من ماله و یحلی حلیه الایمان بدل قوله و یوضع علی راسه  
 تاج الوقار قرطبی گفته و واقع در جمع نسخ ترمذی و ابن ماجه است خصالت حال آنکه در متن سبع خصال آمده و بلفظ  
 ابن ماجه و یحلی حلیه الایمان هشت خصالت می شود و ابو بکر احمد بن هلیان بسند خود از مقدم همچنین روایت کرده و قال قال  
 رسول الله صلی الله علیه و آله ثمان خصال انتهى و قول ناظم ای من یقتل اشارة است بآنکه این فضیلت نقص کسی است  
 که کشته شده و بر او خدا عز و جل و اگر چه یک کس باشد و اگر چه قتال جائز بود مثل قتال بغا و نیست فرق در آنکه مقتول نکر  
 مرد باشد یا زن آنرا و بود یا رقیق مکلف باشد یا نه خواه اهل حرب بود یا اهل ردت یا ذمه یا قتل الطریق و خواه آن  
 خواه کافر یا باغی او را بکشید یا مسلم او را و برگشته بکشید یا مسلمی گیر بطور خطا بروی برسد یا در جنگی مقتید یا او را  
 بکشد یا مسلمانی باغی او را بکشید یا استعانت کند بوی اهل حرب یا بعض حربیان و حال نهرا باشد یا بکشید یا کافر  
 بطریق صبر یا کسان سازد یا در معرکه افتاده یا فتنه شود و گوی روی اثری از خون نبوده چه ظاهر است که بسبب قتال مقتول گشته  
 کما جیم به الرافعی و النووی و این چنین کس شرعاً شهید است غسلش ندمند و نماز جنازه هشت گند از روی او علی شهید است  
 چه شهید دنیا و آخرت هر دو است و اما هر که بعد از قضا و قتال بنا بر جراحتی که باور سید است میرود و روی حیات مستقر  
 موجود بود و آنکس در ظاهر احوال شهید نیست خواه زمان حیاتش در آنکه در دیا قصیه بلکه این موت مشابه موت بسبب گیرت  
 آری اگر معرکه قتال منقضی شود و در مجروح حرکت ندیج است وی شهید باشد یا بجزم و اگر حیاتش متوقع است پس شهید باشد  
 و شهید است قسم اندکی شهید دنیا و آخرت و همون قتال الکفار را اعلام کرده اند تعالی دوم شهید آخرت فقط و آن جنگ و  
 چنگین هستند و تفصیل شان آمدنی است انشاء الله تعالی سوم شهید دنیا و شهید آخرت و وی کسی است که از غنیمت  
 مقاتله کرده و لا حول و لا قوة الا بالله و بتوان گفت که غسل و صلوٰة بر نبی جائز است بآنکه افضل از شهید است و بر شهادت  
 جائز نیست زیرا که نبوت رتبه بر اعلی است با کتساب دست به زند و شهادت اگر کسی است لهذا در آن ترغیب داده  
 شافعی در ام گفته جهات الاخبار کانها عیان من وجه متواترة ان النبي صلی الله علیه و آله یصل علی قتلی احاد و ماروی انه کبر علی جمیع  
 سبعین یکبیرة الاصح و قد کان منی عارض بذلك فذه الاحادیث ان یستحب علی نفسه قال و اما حدیث عقبتین بن عامر فقد رواه  
 نفس الحدیث ان ذاک بعد ثمان سنین یعنی و الخالف یقول لا یصل علی القبر اذا طالت المدّة و قال لکنا صلی الله علیه و آله  
 حین علم قرب اجله صود عالم و لایدل ذاک علی نسخ احکام الثابتات منی گویم تعضد احکام مخصوصه بشهادت روضه غریبه  
 در ربیه و سکا اختتام شرح بلوغ المرام کرده ایم این موضع ذکر آن خصائص نیست من ثبات فایده اجماعاً و انما ظنم جراً  
 و کما هم را مع قد وانی به و لم یجاء به رجلاً خلافاً لکن حکم الخلف به ان یجوز فی سوانه  
 جملة المسئول و مراد آنست که اکثر علماء قائل اند بآنکه شهید مسئول نمی شود بنا بر ادله صحیحیه یا ضعیفه و جزو اولی در آن

و لیکن ذکر مخالف و موافق آن نیست و چسبید و وجود و نیت و این یک قلم غیر مسئول  
 فی الدنیا لا یستلزم الابطال روی الاصل حدیث بدل الذی الضابط و تقریبی گفته ربط یعنی ملازمت و راه  
 است اخذ از ربط اخیل بعده هر ملازم ثغری را: ثغیر اسلام مرابطان میدانند سوار باشند یا پاده و قول نبی صلعم  
 منظر غار فیه لکم الرباط تشبیه بر باط فی سبیل الله است و رباط لغوی همان اول است یعنی شاخص ثغری از ثغور اسلام  
 و رباط در اینجا یکدست و اما مسکن ثغور که دانا با اهل و عیال خود و تقسیم سرحد اسلام اند و غار انی گفته پس آنجا هستند  
 و اما رباط نیستند قاله علماء و انتمی و رباط از فضل اعمال است که ثوابش بعد موت باقی می ماند و اجر صاحبش تا  
 است مضاعف میگردد و او فتنه قبر مومن می شود و کیش و ایت سلم از سلمان فارسی است که گفت سمعت  
 رسول الله یقول رباط یوم و لیله خیر من صیام شهر و قیامه و ان مات جری علیه الذی کان یحمله و اجر جری علیه رفته  
 فی القاتین و عن فضالة بن عبید بن رسول الله صلعم کل میت یختم علی علیه الذی مات مرابطا فی سبیل الله فانه  
 فی الیوم القیامة و یامن من فتنه القبر اخرجه الترمذی و صححه و عن ابی برزة عن رسول الله صلعم قال من مات  
 فی سبیل الله جری علیه علیه الصالح الذی کان یحمله و اجر جری علیه رفته و امن من القاتین و یعبث الله امرئ من الفزع  
 فی ما جنة بسند صحیح و اخرج نحوه البزار عن عثمان بن عفان رضی الله عنه و عن عقیبة بن عامر قال سمعت رسول الله  
 صلعم کل میت یختم علی علیه الذی کان یحمله فی سبیل الله فانه یجری علیه حتی یعبث الله امرئ من الفزع  
 و امرؤ بضابط و ریت ناظم عدل است زیرا که تنها ضبط در قبول راوی کافی نیست کما عرف فی علوم الحدیث  
 ت احادیث مذکوره ایضا ثقات متجهم و صحیح هستند و این گویا حواله بر اصطلاح معروف است و در نه حساب این  
 طرق و ضبط راوی است نه عدالت او اگر چه جمیع اهل اصول حدیث بر این مطبق اند کما تحقیقنا ذاک فی بابیه  
 و المسائل و منج الوصول الی اصطلاح احادیث الرسول و چون بنده بمرد عمل او ختم شد لیکن ده چیز که ناظم و بعض  
 است خود آنرا ناظم کرده آن این است **۱** اذ اصابت ابن آدم لیس یحیی علیه مر فاعمال غیر مستحسنة  
 و انما اودعها و عاه فخل و غرس الفخل و الصلوات تجزیه و راتة مصحح و رباط فخر و حقه المبر  
 باعض و بیت الغریب بناء یا دی + الیه او بناء محل ذکر + التمه الثالث المطعون حیث استحقاق  
 مراد اعنی حدیث صدقاً + مطعون کسی است که نه طاعون مرده و مقام موس گفته الطاعون الو باهم و شرح  
 در گفته انه جزم شیخ الاسلام ابن حجر فی کتاب نزل الماعون فی فضل الطاعون بان المیت بالطعن الیفق لانه  
 یقول فی المعركة و بان الصابر فی الطاعون محتسب یعلم انه لا یصیبه الا ما کتب له اذا مات فیه بقیه الطعن الیفق لانه  
 و رباط بکذا ذکره و هو تخریج و قول ناظم حیث اخرج اشارت است بسوی حدیث انس رضی الله عنه الطاعون  
 و اخرجه مسلم و عن عائشة عنة صلعم الطاعون کان عذاباً یسببه الله علی من یشاء و ان الله جله رحمة لیس فیها

من احد قبیح فی الطاعون فیکتفی ببلده صایر احتسابا یعلم انه لا یصیب الا ما کتب الله لکان له مثل اجر شهید  
 و عنده سلم الطاعون غدة البعیر المقیم بها کالشهید الفارسی کالفار من الزحف اخرجه احمد و عنده  
 عنه سلم الطاعون وخرجا کلم من الجن و هو کلم شهادة اخرجه الحاکم و عنده عایشة عنه سلم الطاعون شهادة  
 اعدا کلم من الجن غدة البعیر تخرج فی الاباط و المرافق من مات فیه شهید و من اقام فیه کان کالمربوط فی سبیل  
 کان کالفار من الزحف پس این همه احادیث قاضی اند با کلم طاعون شهادت است و قطع قتل برنج باشد و  
 و معنی و خرنیزه خشن و آسختن چیری و چیزی اندک است حافظ ابن حجر در حدیث اول مروی عایشة گفته متفق  
 است که این اجر شهید برای کسی است که از بلده طاعون بیرون نرود و در حال قامت قاصد ثواب آتی و  
 موعده باشد و عارف بود با کلمه وقوع طاعون بروی و صرف آن از روی هر دو بتقدیر آتی است و در صورت وقوع  
 لشو و بلای و حالت سخت و تنگ شهید بر لب خود باشد پس بهر که تصف باین صفات است و در غیر طاعون حرو و بلای  
 است که او را جر شهید حاصل گردد و هیچکسی باشد که به نیت جهاد و راه خدا برآمده و بسبب یک جز قتل برده  
 شهید باشد و مؤید است روایت من مات فی الطاعون فهو شهید و گفت با طاعون و اگر این صفات در و  
 و قاتش بعد انقضاء زمن طاعون صورت است پس ظاهر حدیث است که وی شهید نباشد اگر چه طاعون  
 گویم از احادیث مذکوره این همه ثابت شد که حقیقت شرعی طاعون و خرنجات است که بسبب عدوت ملحق  
 میکنند و از اینجا باطل شد قول اطباء که طاعون ماده سمیه است که در می آرد و سبب خنسا و جوهر هوا است و  
 طاعون و با آنکه است که طاعون اخضر از و با است چه و با عرض عام را گویند و آن گاهی با طاعون باشد و گاهی  
 طاعون و با است و مر و با طاعون نیست و شیخ رطبی به تبعیت پدر خود و جماعة از اهل علم استیجاب قنوت برای  
 طاعون رفته زیر که از نوازل عظام است و ایضا استیجاب و عابری نازل قائل شده و اندرو افعی و نووی گفته  
 قنوت در سائر نوازل مثل وبا و جز آن است و چون قنوت برای ازاله عدو که سبب شهادت عظمی است استیجاب  
 برای و با وادی تربود و ازاد و یحجر به رافعه طاعون کثرت صلوة بر رسول خداست صلی الله تعالی علیه و آله  
 ابن حجر و ربنل الماعون مبطون را در عدم سوال نظیر طاعون گفته و بطون صاحب مجتبى انظیر المربوط و شهادت  
 بر طاعون بسیار است این موضع گنجایش ذکر آن ندارد و مقتضی ما قلد واه القرطیبه و کل اخي شها  
 بد الحبی + قرطبی بضم قاف منسوب بسوی قرطبه و آن بلده ایست در مغرب کمافی انقاموس و هو العلامة  
 المحدث ابو عبد الله محمد بن حسن بن ابی بکر بن فرج الانصاری الاندلسی من ائمة اخی شیخ له التذکره فی علوم الامم  
 گفته که قوله صلکم من مات حرقا مات شهید عام است و در جمله امراض لیکن در حدیث دیگر تفسیرش بقول الطاعون  
 و قول است یکی آنکه او را اسمال رسد بقول العرب اخذه البطن اذا اصابه الدود و رب البحر اذا لم یقبل

دوم آنکه استقامت شود و این ظاهر در قول است زیرا که عرب ندرت او را منسوب بسوی بطن میکنند و بنگینین و قبله بطنه نیستند  
 فاما آنکه در جوف او سیده و صاحب استقامت است که بمیر و مگر باین دلالت پس گویا که وی هند و دهنت را جمیع خست  
 و مثل او است صاحب سل چیت موتش مگر بدرب و نیست حالت اینها مگر مثل حالت کسیکه بیوت ناگهانی بمیرد یا سیم  
 و بر بهام و حمیات مطبقة و قویج و حصاة قوت شود و عقول ایشان بنابر شدت الم و ورم او منور و فساد او هر چه غائب گردد  
 و این چنین میست در حالت موت حاضر الذهن می باشد و می میرد و وی عارف بخداست انتی گویم حدیث من مات  
 مرضیا مات شهیداً و وقی فتنه القبر و غدی و بریح برزقه من الجنة را بن جواز حدیث مغیره و اخراج کرده است و برای قرطبی  
 محمد بن ابی بکر الصائری اندلسی نیز استنباط نموده و معنی حی که از جباه است عطیه است و ناظم کلام قرطبی را نقل کرده بعد  
 گفته قلت لا حاجة الى شی من هذا التقیید فان الحدیث غلط فیه الراوی باتفاق الحفاظ و نا هم من بات مرابطا لاسواق و  
 و قد اورد له ابن جوزی فی الموضوعات الاجل و کما انتی گویم چون سخن ناظم در حدیث چنین است پس ناظم را ذکرش در اینجا  
 و تیش بسوی قرطبی ضرور نبود و الا برای آنکه قرطبی الحاق هر ذی شهادت نکرده بلکه مرضی استقیه بطن ساخته و بطن را  
 تفسیر با استقامت نموده و سل با استقامت طرح کرده و اگر هر ذی شهادت را ملحق می ساخت قریب نمی گشت که شایع ناظم ناهشده  
 نماده ملحق می نمود کما سیاقی قانیا برای آنکه قرطبی بنا بر اختلاف و تفسیر بر ثبوت روایت من بات مرضیا نموده و ناظم باین  
 ضعف این روایت نموده پس ذکر کردن فرعی که اصل آنرا باطل کرده خوب نیست حافظ ابن القیم ح در حدیث ابن جابر گفته  
 انه من افرد و فی افراده غرائب و منکرات و مثل هذا الحدیث مما يتوقف فیه و لما شهد به رسول الله ص لم قال کما قال القرطبی  
 انه ان صح مقید بحریث المبطون بعده ناظم اشارت بسوی قسم چهارم شهد کرده و گفته الرابع الصديق ذو الفتح  
 الشاذلي بنص عليه القس طبعه والترمذي و در قاموس گفته الصديق كسكيت كثير الصدق ونعت ابی بکر  
 شيخ الخلفاء والعرف بفتح العين المعطية الريح والشاذل بالمجتنب هو ذکا والراحة ای العرف الطيب قال القرطبی ذاکان الشهيد  
 لا یفتن فالصديق اجل خطا و اعظم اجرا و هو احرى ان لا یفتن فانه مقدم ذکره فی التتمیز علی الشهداء فی قوله تعالی  
 فاولئک مع الذین انعم الله علیهم من النبیین والصالحین والشهداء والصالحین وجاء فی المرباط الذی  
 هو اقل رتبة من الشهداء فکعب بمن هو اعلی رتبة منه و من الشهداء انتی حافظ ابن القیم بعد نقل کلام قرطبی  
 گفته الاحادیث الصحیحة ترد هذا القول و تبین ان الصديق یسأل فی قبره کما یسأل غیره و هذا من الخطاب راس الصديقین  
 قد قال ابی صلم لما اخبره عن سوال الملک فی القبر فقال انا علی مثل حالتی هذه قال نعم الحدیث انتی گویم حدیث عمر را  
 قرطبی و تذکره ذکر کرده و بهیچ آنرا اخراج کرده و گفته و قد قال عمر بن الخطاب لما اخبره النبي ص بفتنة الميت فی  
 قبره و سوال منکر و کثیر و هما الملکان قلت يا رسول الله ابرء علی مقلی قال نعم قال اذن انکسبکما و الدلائل سیالاتی لا یلب  
 فیها فاقول ان ابرءی الله من کما انتی و اما ترمذی پس مراد ناظم بدان حکیم است و لفظه و یفعل الله یا ایشا و تاویل

عمننا واند علم ان من شيعته ان يرفع اقواما عن السؤال وهم الصديقون والشهداء انتهى ذكره الناظم في شرح الصدور  
 ورجع التثنية گفته ولاحظي ما فيه قال ابن القيم ولا يلزم من هذه الخاصية التي انحصر بها الشهداء ان يشاركونهم الصديق في  
 حكمه وان كان اعلی منه فخاص الشهد قد تقتضي عن هو افضل منه وان كان اعلی درجه من ذاتی وناظم بنا وعلام بر قول قریبی  
 کرده و با حجاب صديق بشير رفته و اشارت بسوی تعلیل قریبی نموده و گفته لانه من الشهداء اعلی و حقیقتا فهو  
 بد الله اولی و در جمع التثنية گفته قد عرفت ما اراد به ابن القيم قریبا و اعم من ان یتى گویم تحت در ان من فيه یست  
 نه قیاس زیر که عقل و اجتهاد را در امور بر نفخ و آخرت دخل نیست و سمع درین دعا غیر واروست قبل قیاس بر با و ده  
 عین احتیاط و در دست و اما انبیا و علیهم السلام پس ناظم بنا و عدم سوال شان بر عدم سوال صدیقان کرده زیرا که مرتبه  
 نبی اولی تر از صدیقی است پس دی باین که است عظیمه حتی تر باشد بلکه غیر از سوال از نبی میکنند و لهذا همی گوید  
 و من هنا یقطع بانفتاح عن رسول الله و انبیاءه و ابن القيم روح کتاب بالروح گفته اختلاف کرده اند  
 در آنکه انبیا و علیهم السلام مسئول میشوند و رقبه را نه بر و قول و جهاد جهان فی نه هبل احد و غیره انتی پس قول ناظم  
 که از اینجا قطع حاصل شد بانتفاء سوال از رسل عجیب است چو دی قیاس انتقائش از انبیا و بر انتقائش از صدیقان  
 کرده و این از باب قیاس ولی است و بر یقین علیه کدام دلیل ظنی هم نهض نیست پس چه قسم میتوان گفت که حکم تعلیم  
 قطعی است آری این قطع بغیر تقدیر و بدون هدی و کتاب منیر است و اگر چنین میگفت و قد قبل بانتقاله اخون فی قوله  
 از قول یقطع و کما هو قاله و کما هو و النفس فی بصره نه جزم یعنی این قول انه تنها قریبی گفته است  
 بلکه امیه و اعم بسیار بدان قال انه نفسی در کتاب خود بدان یعنی بانتقاء سوال از انبیا و علیهم السلام جزم کرده و نفسی نسبت  
 بسوی نصف بر وزن جبل است بخون دین همل و فاء و قول نفسی در شرح الصدور باین لفظ مذکور است انه قال فی بحر الکلام  
 ان الانبیا و اطفال المؤمنین ليس عليهم حساب و لا عذاب القبور و لا سوال منکر و کبر انتی و برای دعوائی خود ایراد و لیله  
 نموده و نه ناظم در شرح الصدور بزرگ و دلایل پرداخته و الشیخ سعد الدین فیه نقلا عن حلقا و هذ الخلف  
 حاشا لکلا یعنی شیخ سعد الدین نقلا فی مشکلم از علما نقل خلافت درین سطر کرده و گفته که بعضی اهل علم شبهات آن کرده  
 و بعضی نفی آن پرداخته و ناظم گفته که این خلاف مشکل است زیرا که نتوان گفت که انبیا و علیهم السلام مسئول اند که بگویم سابق  
 معلوم شد که وی استدلالی برای انتقاء سوال از انبیا و رسل نموده مگر قیاس بر صدیق و بهر حال غناک پس خود هیچ حکم  
 در خلاف نیست بجا مشکل در قول بانتقاء و درست چنانچه بعضی برای انبیا و علیهم السلام بنایده مگر قیاس بهر که عرفت و  
 عجب آنست که ناظم در شرح الصدور و توکر نموده که انبیا و رسل مسئول نیستند با آنکه تعرض کرده است بذکر غیر مسئول  
 و نام شهید و مطعون و مدعی و غیر چه برده اما ذکر انبیا بکرده و ان یسألون الله فی الامور و الله اعلم بالصواب  
 از سئل ان یسألون فی الامور و الله اعلم بالصواب و الله اعلم بالصواب و الله اعلم بالصواب و الله اعلم بالصواب

اسم المنسوب ولا شئنا من اقواله فليبحث عنه انتهى واین دلیل که ذکرش باین قول خود کرده آن بیسال عنه غیره می باشد  
 فکیف بیسال النبی عن نفسه - معنی وی آنست که سیت را در قبر از آنحضرت صلعم سوال میکنند و بیگویند ما تقول لی  
 به الرجل کما تقدم پس نبی صلعم را چه قسم سوال از نفس شریف وی بکنند گویم این مجرب است و سوار تنها تا زمین  
 معنی است بلکه اول از رب می پرسند پست از آنحضرت صلعم ثانیاً و کدام مانع است از سوال نفس و حال آنکه او تعالی سئل  
 سوال که که شمارا ام شام چه جواب داد و آنکه خدا عالم بآن جواب است حیرت یقول تعالی یوحی جمیع الله الی سئل فبقول ما  
 ذالجب تنو الآیه و نبی صلعم در تشدید خود داشته اندان محمد رسول الله میگفت و باجمه اوله بر نفی غیر ظاهر است و دخول انبیا  
 در عموم ظاهر جمیع التثنیت گفته و الاقرب عندی الوقت فی المسأله انتهى و الفاکهاکی قال فی الملل ثلاث الظاهر  
 بتقاءه عن اول ثلاث فاکهاکی نسبت بسوی فاکهاکیست در قاموس گفته الفاکه التمهک و الفاکهاکی بالنسبة انتهى لیکن ناظم  
 در اینجا مستند فاکهاکی و نه کلام او در شرح الصدوق ذکر کرده و گویند که مستندش در نفی سوال از ملائکه آنست که قال الفاضل  
 احادیث در انسان و این آدم آمده حالاً ذکر در احادیث لفظ عبد یؤمن نیز در دو یافته و آن مذهب نیز تفسیر شده که سوال صلعم نسبت  
 بسوی ملائکه پس ملائکه نیز نیست وی باشد طبعی و قوی گفته اند که چنانکه مثل انس اند و سوال و حساب و دخول جنت  
 نار و ملائکه پس شبه آنست که اعمال ایشان نوشته نمی شود بلکه خود فرشته یا کاتب اعمال اند و اگر عمل ایشان مکتوب بود  
 فرشته محتاج شود بسوی فرشته دیگر و بجهت عدم حساب بنا بر عدم سیدئات است و در تکیه اکثر از بشر غیر فرشته است  
 اما اثبات پس گفته اند که مثاب می شود بر مفعول تخلف از ایشان چه اهل مطامع و مشارب و مناکح نبوده اند و در مورد  
 بنی آدم گردند و جنت و جهنم که درای وضع تکلیف نعمت نعمت دیگر گردند که او تعالی آن نعمت را برای ایشان مستحق  
 و حقول با بران نرسیده زیرا که حق تعالی میفرماید اعدت لعبادی الصالحین ملائکین رأت و الاذن جمعت  
 و لا خطر علی قلب بشر لیکن در جمیع التثنیت گفته و الاقرب الوقت هنا لاسیما و آیات حدیث انبیا که ترفیع بعد و تما  
 و بان لما استقر بعد فناءها و ان کان لا یشرط فی السؤال ثم رایت بعد فی زیارة ائمه با الفقه و اما الملائکه فلا یشرط  
 اعمداً ذکره و الذی یظهر انه لا یسأل لان السؤال یخص بمن شأنه ان یقبل منی قلت انی من یؤمن بالذین یقبرون و شأنهم ذلک  
 و ان اتفق ان بعضهم لا یقبله کالمیل السباع و الطیر و نحو ذلک قلت احساناً فی الاذنه - فمعه حق فیسألون جملة  
 زیرا که لفظ عبد و لفظ سیت را ایشان صادق است حاصل آنکه ثابت شده که وی صلعم سهو است بسوی ایشان پس  
 حکم جن در جمیع احکام حکم امت است و لهذا گفته اند که اول عام است بدان و اجماع قائم شده است بر مرسل بودنش بسوی  
 جن همچنانکه قال تعالی قل اوحی الی هذا القرآن لا نزل کوبه و من بلغ و شک نیست که جن اقرآن رسیده  
 قال تعالی و اذ صرنا الیک حقاً من الحق یمسعون القرآن و قول ناظم جرح یعنی جمیع ایشان از مومن و کافر  
 و منافق و کفار و اهل جن مثاب است و عاصی ایشان معذب پس ثابت شد که جن سئل از بیسال و بتوان گفت



که اگر جمله احکام لازم ایشان است پس می باید که نزد رسول خدا صلعم آمد و شد میکردند و قیام می نمودند و منقول نیست که نزد  
 وی صلعم آمده باشند مگر در مرتبه یکبار که خبر رسیده است که حال آنکه بعد از هجرت از آنکه اکثر شریعت مجید گذشته زیرا که عدم نقل  
 مستلزم عدم اجتماع با وی صلعم و عدم حضور مجلس شریفش و سماع کلام او بدون برویت مؤمنین حاضرین محفل بکرت نقل  
 نیست و حکایت انکار وجودش از بعضی معتزله چیزی نیست زیرا که نصیحت قرآن ناطق بوجود حق است و احادیث صحیح  
 در وجود جن و شیاطین الاتحسی است و همچنین اشعار و اخبار عرب و عجم شاهد است پس نزاع در آن کار نیست در چیزی که معلوم  
 بتواند است و نیز این امری است که عقل حمل آن و حسن تکریرش نمیکند و در مؤمنین جن اقوال است یکی آنکه جن نجات از دنیا  
 ثوابی برای ایشان نیست بعد گفته شود که مثل بهائم خاک کردند و این قول ابو حنیفه است که عتبه ابن حزمه و ابن ابی لیلیه  
 از لیسث آورده که گفت ثواب بجنان بیچاره و امثالنا رشم نقیال لهم کونوا ترا با کلبها ثم دوم آنکه مشاب بر طاعت و شهادت  
 بر عصیت شوند و این قول ابن ابی لیلی و مالک شافعی و احمد و صاحبین و منقول از ابو حنیفه روح است ابن حزمه و طبرانی  
 گفته جمهور الناس علی انهم یدخلون الجنة ابن ابی گفته للجن ثواب و هذا ما صدق ذلک فی کتاب الله و کل درجات مما  
 عملوا و انهم یسلم بالصواب الخ اسرار الاطفال دون الحنفیة فی ما ذکره فی بعض حوزم النسفة بکلام نسفی و در بیان  
 اطفال مؤمنین و انبیاء گذشته که ایشان مسئول نمی شوند و معلوم است که جمله عذاب قبر یکی سوال است و چون اطفال معذب  
 نمی شوند سوال تمام ایشان نرود و ابو عمرو نسفی از متقدمین حنفیه است حافظ ابن القیم روح در کتاب الروح در مسئله ثلث عشر  
 نوشته اختلاف الناس فی الاطفال هل یحتنون فی القبر ام لا علی قولین و هما جمان لا اصحاب حوائض و تحت قائل سوال است  
 که صلوة بر ایشان و دعا برای آنها و سوال کردن از خدا و قایم ایشان را از عذاب قبر و فتنه او شروع است چنانکه مالک  
 و موطا از ابو هریره رضی الله عنه آورده که انه عملی علی صبی صغیر فسمع من عاتة اللهم قد عذاب القبر و نیز احتیاج کرده اند بعضی  
 عالیه رضی الله عنها انه مر علیها بمنزلة صبی صغیر فبکت فقیل لها ما یسکیک یا ام المؤمنین فقالت هذا الصبی بکیت علی شقیقة  
 من ضمة القبر انه جعل بن بعد و نیز احتیاج کرده اند یحیی بن ابی هریره انه کان یصلی علی المنعوش ان جعل ضمیة قطا فبقول  
 اللهم جره من عذاب القبر و اهنا دین السری گویند و تعالی عقول صبیان را کامل میفرماید تا مانند خود را بشناسند  
 و الهام جواب سوال میکنند و احادیث بسیار دلالت دارند بر آنکه امتحان ایشان در آخرت شود و اشعری از اهل سنت  
 و حدیث حکایت کرده که چون در آخرت متحن گردند از امتحان در قبر خود مانعی نیست و دیگران گفته اند که سوال از کسی  
 می شود که رسول و مرسل را ندانند و از وی می پرسند که ایمان بر رسول آورد و ملاقاتش بگزید یا نه و بگویند که گفت فی  
 هذا الرجل الذی بعث فیکم و اما طفلی که هیچ وجه تمیز ندارد و او را چه قسم میتوان گفت که در باره این مرد مبعوث چه میگوئی  
 و اگر عقل او را هم در خبر ندانند سوال او از آنچه ممکن معرقش و عالم بدان نیست بی فائده است بخلاف امتحان اطفال  
 آنست که او تعالی رسولی را الهوی ایشان بفرستد و امر بطاعت او را خود فرماید و عقول ایشان همراه ایشان باشد

و مطیع آن رسول ناجی و عاصی او داخل در نار گردد و این امتحان بجزیری است که در آنوقت آفرامی توانست کرد و خدا که مکرر  
از امر باطنی در دنیا است از طاعت و عصیان مثل سوال عکلمین و رقبوا ما حدیث ابوهریره پس مراد بدان عقوبت طفل  
بر ترک یا فعل محصیت نیست قطعاً زیرا که او تغنی احدی را عذاب نمی کند مگر بر عمل گناه بلکه گاهی مراد عذاب قبل از عمل  
بیت باشد بکدام سبب اگر چه عقوبتش بر عمل معمول نبود آنحضرت صلی الله علیه و آله فرموده ان الیهیت لی عذاب بیکما اهل علیه یعنی بسبب یک  
کسان خود متالم و متوجع میگردد و آنکه محاقب بگناه زنده میگردد و قال تعالی و لا تنزروا ذنبا و لا تنزروا ذنبا و لا تنزروا ذنبا  
تو که صلام است السفر قطعه من العذاب پس عذاب اعم از عقوبت است و لا ریب ان فی القبر بالالهام و الهوم و الغوم و الحشر  
ما قد سری اثره الی الطفل فیتالم فی شرح المصطلح ان یسأل المدان یقینه ذلک العذاب انتهی و ذلک مقتضی کلام التوفیق  
و ابن الصلاح لا یلقوا الجسی + واحدی و بسیط گفته جسی را طفل خوانند از صحن سقوط از شکم مادر تا احتلام و یقال  
جاریه طفل و غلام طفل مراد جسی و بیخیا طفل است زیرا شد یا ماده و تلقین فرغ سوال است پس اگر قائل سوال شوند قائل  
تلقین هم کرده اند و الا کلام گویم نووی در ذلک گفته سئل الشیخ الامام ابو عمر و ابن الصلاح روح عن هذا التلقین فقال فی فتاواه  
التلقین یجوز و یصل به و ذکره جماعة من اصحابنا اخر سائین قال و قد روینا فی بعض حدیث ابی امامه و لیس بنا فی القام  
و لکن احتضنوا و لم یعمل اهل الشام به قد یا قال و اما تلقین الطفل الرضیع فالاستسقاء و لا زناه و انما حکم گویم صواب  
آنست که صغیر را مطلقاً تلقین نکنند خواه رضیع باشد یا کلان ترازی مادامیکه بالغ نگردد و مکلف نشود - است  
انچه ناظم بسوی آن از کلام این مرد و بزرگ اشارت کرده و در شرح الباری گفته اختلاف کرده اند طفل غیر منبر  
قرطبی در تذکره جزم سوال کرده و در بنوعی عن الحنفیه و غیره و احدا زنا فحیه جزم بعد سوال کرده اند و تلقین باقی  
مستحب است در جمیع اثنیت گفته و قد قدنا کث فی التلقین مطلقاً من عدم الدلیل و الذکر کشی ضحیه معطلا +  
بانه فی قبره لا یسأل سیه علامه محمد بن اسماعیل اگر گفته مخفی نیست که این نه علت نفی سوال است بلکه احتیاط عدم  
سوال است پس علت مشارک الدین ناظم کجا است انتهی گویم مسئله سوال صبی در قدرت خلاد منتسب بین العلماء است  
نقل کلام ابن قیم در کتاب الروح و کلام نفی و بحر الکلام پیشتر گذشت و کمال الدین ابن الهمام از متاخرین حنفیه بعد از  
و حساب و عذاب اطفال جزم کرده و نووی در روضة تخصیص تلقین بیان گرفته و این نیز دلیل بر عدم سوال اطفال است  
و بافتی الحافظ ابن حجر و شیخ ابن شجاع که از سادّه حنفیه است گفته ان الاطفال سوالا و کذا الانبیا لکن ان صح ذلک  
فی حق الانبیا فهو سوال تشریف و تظلم و تکریم حافظ ابن حجر فرموده و الظاهر ان ذلک المانع فی حق المیزر و غیره و اذا  
قلنا بان الاطفال یسألون فیحتمل ان الفائدة فی ذلک تکریمهم و حیث یسألون عن ربهم فیحییون کالصلاة علیهم مع ان لا یسألون  
لهم و لیس تشکیک ابن شجاع فی قول ان لهم سوالا فلو لیس سوال البالغین ففی مسئلة و الصلاة علیه رفع درجات له و  
یحتمل ان تكون الفائدة تکریمهم العیشاق الذی اقروا به فی عالم الذرین و المتمدنه لا سوال لهم مطلقاً و اما ما روایه صلی الله علیه و آله

اقرن ولد ابراهيم فذلک ثبت انتهى بعدة ما نظم اشارت بسوی قول اول کرده و گفته و قيل ان کل طفل یسأل  
 و یحصل العقل طوی و یکمل و کویع این خروج سست از محل نزاع زیرا که چون عقل حاصل شد و کامل گردید مسئول طفل  
 نامد قال فی جمیع التذکیرات و علی الله الجواب کما قل عو هذا الذی علیه قیل کلام حافظ ابن القیم و تحقیق این  
 احوال گذشته و این که ما نظم در اینجا گفته اشارت سست بسوی عذر خود در عالم ذر فی تفسیر قوله تعالی و اذا اخذنا من  
 من بغی ادم من ظلمهم و ذریتهم و اشد من هو علی انفسهم المست یقولوا بل لا ینبأ بهما کشف  
 خلق ادم و اخذ من ذریتهم و کتب اجله و رزقه و مصیبه ثم اخرج ولده من ظلمه کما یتیم الذر و اخذوا من ذریتهم  
 و کتب آجالهم و ازلاتهم و معاصیهم اخرجه عبد بن حمید و حسن بن حزام فی الاستقامة و ابن جریر و ابن النعمان و ابن  
 ابی حاتم و ابی الشیخ و عن ابی بن کعب فی الایة الی قوله یسأل المیطلون قال جمعهم فجمعهم معیا انما جاء  
 فی صورهم ثم یستفهم فیکلموا ثم یخبرهم علیهم العهد و الميثاق ثم یشهدهم علی انفسهم المست  
 برکم قالوا سئل قال فانی یشهد علیکم السموات السبع و یشهد علیکم ایاکم ادم ان تقولوا الیوم القیامة  
 انما یکن علیکم عهدنا و عسلوا ان لا تغیبوا و لا یغیبوا و لا یغیبوا و لا یغیبوا و لا یغیبوا و لا یغیبوا و لا یغیبوا  
 رسل یرکروکم عهدی و میثاقی و انزل علیکم کتبی قالوا انفسهم یأثمون انما لا یغیبوا و لا یغیبوا و لا یغیبوا  
 الیست غیرک فافترقا و اخرج لهم ادم یظلمهم فزای الغنی و الفقیر و حسن الصورة و دون فیک  
 قال یارب لولا سويت بین عبدک قال فی حیت ان اشکر و رأی الانبیاء و فیهم مثل السج علیهم السلام  
 و خصوصاً بیتی فی آخر فی الرسالة و النبوة ان یبلغوا ما و هو قوله تعالی و اذا اخذنا من النبیین  
 الایة و هو قوله فطما الله التي فطما الناس علیها و فی ذلک قال تعالی و ما وجدنا الا کما نوهو من عهده و ان وجدنا  
 اکثرهم لفاستقیر و سئل ذلک قال تعالی فما کاد الیوم منوا کما کن یوابه من قبل قال فکان فی علم الله من کذا  
 به و من یصدق کان سجد علیهم السلام من تکال الراجح الی اخذ عهد با و میثاق فی ذلک ادم فاسلم الله الی عمره فی صورة بشه  
 فقتل لهما بشر سوایا قال اتی فضل فیها انتهى اخرجه عبد بن حمید و عبد الله بن احمد فی رواية السنن و ابن جریر و ابن  
 ابی حاتم و ابن منذر فی الرد علی الجهمیة و ابن مردویه و البیهقی فی الاسماء و الصفات و الضیاع فی الخمار و ابن عساکر فی تاریخ  
 و ما نظم در مشهور روایات در معنی سوئی کرده و لهذا قدر عذر الذر گفته زیرا که او تعالی بنی ادم را در صورتی  
 آورده قد قاله الضحاک و لا یحرازه و هو الذی اغتی به البیة ان یغیبوا فیکلوا انما یغیبوا فیکلوا  
 مسئول می شود و اطفال از عذر خود در عالم ذر بوده و بزرگ از انما یغیبوا فیکلوا فیکلوا فیکلوا فیکلوا  
 آورده اخبرنا به بنی بقرایة فی ذلک المستند به فیکلوا فیکلوا فیکلوا فیکلوا فیکلوا فیکلوا فیکلوا فیکلوا  
 قلت بما یسأل قال ان الميثاق الذي اقره فی تفسیر ادم استوی و القوطی و الفاکهانی و جوامع به و جمع من

کیار العلماء و شرح الصدور گفته اند جزء القدری بانه کمال لهم العقل ليعرفوا بذلك منزلة الله و معادهم و علمون ان  
 عما يكون و صرح ابن یونس مرجعنا بانه یمن بان یلقناه و قال فی تحقیقه قد یما قد انزل الله  
 ابنه ابراهیم و ابراهیم ولد رسول خدا صلوات الله علیه و ما به وفات فرمود گویند آنحضرت صلی الله علیه و آله که سلم تلقین  
 وی کرد و کتب مرجع التشتیت گفته اند اخبار الیه جمله سناستی کذا فی تعلیقه القاضی بحکی و فی النظمی هو  
 لابن فوریه و مراد بقاضی درین بیت قاضی حسین از امیه شافعیست و ابن فوریه بنهم فاکسون و ابو و راد کاف  
 محمد بن حسن بن فوریه علامه و از جمله اصولی اصهبانی نزول نیابورست مسند ابوداؤد و از ابی فارس فی فضیله و از  
 بهیمنی و غیره اخذ کرده اند و سخت بود بر کبر امیه و او را قولیست جدید و صحت توفی مسودا منته است و از رجایه رحمه الله  
 و لفظ حکم درین بیت معروف و مجهول هر دو خوانده و فوریه کبره و وقع اشباع و استغریب السبکی هن الاقفا  
 فماله فی کتبه اثری و عسلا مة محمد بن ایل میر گفته و ما البعد من اثره الصحة و ضعیف کتبه عابد بسوی علم است  
 یعنی در کتب علم عینی و اثری ازین اثری خبر نیست و اما ابلیغنی غافل احمق که تدبیر نراند و در امور قلیل الضمته است یا  
 آنکه سلامت صدر بروی غالب گشته کما یفیده القاموس مطبوع بر غیر و غافل از شریعت و با مردم حسن ظن دارد و بطلان  
 ارشاد بسوی حکم او میکند و میفرماید و الباطنی فی ابداء و توقفا و ذی جنون او بفترة و فی ابداء و یخاف  
 مقصد برست که طلب و حب آخرت بر آنها غالب گشته و از مسائل و اسباب دنیا غفلت ورزیده و بی خبر افتاده اند  
 و در آخرت اکیاس باشند یعنی ابله و مجنون و اهل فترت مسؤل شوند یا نه فاکمی در اینجا داده توقف سپرده گویم و اولی آنست  
 که چنین گویند که اگر در بلاهت خارج از تکلیف شده است پس هیچ مجنون است و اگر خارج نشده پیش مثل غیر خود را مکلف نیست  
 و در حق دیوانه همان حکم جاری یا یکدیگر که در حق اطفال گذشته و اما اهل فترت که زمانه نبوت را ندیده اند و نوز و شان  
 شرع من قبلهم هر چه بود که آرای شافعی در پیش ایشان خلاف است و این معنی بر عموم سوال است برای احم اضییه و مقتضی  
 الروضة ان لا یسألوا الا مکلف و من له فلی + این بیت را در جمیع التشتیت نگرفته و بشرحش نیز پرداخته و در اصل  
 ساقط شده یا سهو قلم ناسخ باشد و الله علم و کلف کسی است که برای او تکلیف سابق شده بعضی اهل علم گفته اند که اهل فترت  
 سه گوناگونند اول کسی که او توحید به بصیرت خود کرده و از ایشان کسی است که در شریعتی از شرع داخل نشده مثل  
 قس بن ساعد و زید بن فضال بعضی در شریعت حقه قائمه الرسم در اندیشه مثل تبع و قوم او و دوم کسی که تبدیل و تغییر شرع  
 کرده و توحید ننمود و برای نفس خود شریع عبادت کرده و حلال و حرام مقرر ساخت و این قسم بسیار اند مثل عوف بن  
 و وی اول کسی است که برای عیب عبادت اصنام سنون ساخت و شریع احکام نمود و بجه مقرر کرد و آن هر قدر است  
 که پنج شکم نایب و خامس و ذکر بود پس از مطلق العنان گردانید و گوش او را شوق کرد و در کوبش حرام ساخت و سائبه  
 نمود و آن هر ناله ایست که صاحبش سوار شدن بر آن ترک داد و بشرطیکه در آن حاصل گردد و وصیله مقرر کرد و آن

ماده هفت ششم چون با شرا آید و را برای آله ترک نمایند و آن فکر را هم فرج نساژند و گویند وصلت الانبی اغانا  
 و اگر ذکر باشند زنده یا مرده آنرا بخورند مردم دهند و حامی مقر ساخت و آن غلی است که از صلبش مرده بطن نراید  
 بار نمیکردند و میگفتند که وی حمایت پشت خود کرده است و گروبی دیگر از عرب آمدند و پیر شیعی وی عبادت حج ملاک  
 افزودند و خانه او پیر با گرفته شدند و عجب او شدند و بالعقبه مکره مضایات جستند مثل لات و عزی و مناة و چنانکه  
 یهود و عزی را پس خدا و نصاری مسیح را این اند گفتند عرب ملاک را و خزان خدا قرار دادند و اما شبه الیلید بالبار  
 دقت الزجاج و دقت الحجر و فتنشها و تشاکل الامر و کما غنا من لا قدح و کما غنا من لا قدح و کما غنا من لا قدح  
 ماله واحدة قسم سوم آنکه شرک کرده و توحید و نه در شریعت پیغمبری در آمده و نه انکار شریعت ننمود بلکه تمام عمر خود بر غفلت  
 و ذبول گذرانید و ندانست که کیست و از کجاست و انجام چیست و این قسم در جاهلیت بسیار بود و این قسم اهل فترت اند  
 حقیقه ایشان معذب نباشند قال تعالی و ما کننا معن یوم حتی ننجیهم من ذلک و اما قسم اول پس در بعضی روایت در باره  
 زید قس آمده اند معیت امته و حده و اتباع و نحو آن پس حکم اهل آن زمین است که در آن در آمده مادامیکه یکی را از  
 ایشان اسلام ناسخ لاحق نگردیده و زمان فترت میان حضرت مسیح عیسی بن مریم علیه السلام و نبی محمد صلی الله علیه و آله  
 سال بود و اهل طبق ارض گردیده شرقا و غربا و عارف شرائع و مبلغ دعوت علی و جهما مفقود گردیده مگر آنکه اهل جاهلیت  
 اهل کتاب تفرق در اقطار ارض مثل شام و غیره و اما صحت احادیث تعذیب اهل فترت مثل صاحب محسن و غیره پس  
 عقیل بن ابیطالب جواب از آن گفته یکی آنکه این اخبار احادیث معارض قاطع نشود و دم قصه تعذیب است بر ایشان  
 و سببش علوم خداست و معصوم قصر تعذیب نگردد درین احادیث بیدلین و مغیرین شرائع و شارعین ضلال غیر معذور  
 چه اهل فترت چنانکه گذشت سه قسم اند و آنچه مذکور شد یعنی بر عدم اختصاص سوال باین امت است که کام بران است  
 گذشته الساد من الیلید و اولیله لسنه و حقیقه تعینی قسم ششم از کسانی که مسئول نشوند کسی  
 که روز جمعه یا شب جمعه بر دهن برور و بپوشند مرفوعه متصل الا ساد چه آنچه برای او نزد خدا بود درین روز غطای وی  
 بروی مشکف گشته و پرده از روی کار برداشته شد چه جهنم بار و روز جمعه میفرزند بلکه ابواب سقر درین روز غنچه  
 میزنند و عمل سلطان نار که در سائر ایام می باشد درین روز نمی ماند پس چون او تعالی بنده و از بندگان خویش و این  
 قبض فرماید این لیل سعادت و حسن آب و خیر خاتمه است و خود قبض درین ایوم نمی شود مگر کسی که سعادت مند است  
 لهذا از فتنه قبر موتی و صون می ماند زیرا که سببش تمیز منافق از مومن است و این مومن سعید بود پس تمیز کدام چنانکه  
 درین باب احادیث متعدده آمده از جمله حدیث جابر است قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم من مات یوم الجمعة  
 او لیله الجمعة اجر من عذاب القبر و جاء یوم القیامة و علیه طاب الشهدا و اخرجه ابو نعیم فی الحلیة و عن ابی اسحاق  
 رسول الله صلی الله علیه و آله قال من مات یوم الجمعة کتبت له اجر شهید و فی فتنه القبر اخرجه حمید فی ترغیب و عن عطاء قال قال

رسول الله صلى الله عليه وسلم يوم الجمعة اول ليلة الجمعة الا في عذاب القبر وقتنة القبر وتلقى الله ولا حساب عليه و  
 يوم القيامة معه شهود يشهدون له اخر جمعة من طريق ابن حبيب ناظم وشرح الصدوق وگفته هذا حديث لطيف صحيح  
 فيه غنى الفتنة والعذاب معا وقد اجتمع ما ذكرناه جماعة اليبس اللون واعمننا كل شهيد واتسع الامر فان الشهداء اكثر من المؤمنين  
 افر وستم بكرة استتمى وقال بعض الشرح ولذا اطبق العلماء على ان المراد بقوله تقتنون وفتنة القبر سؤال منكروكم في الاثبات  
 صريحة فيه استتمى وعن ابن عمر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم يوم الجمعة اول ليلة الجمعة الا في عذاب القبر وفيه  
 ساعة الاجابة وكفيرة الاثام وليضعف اجر الزاهب الى الصلوة بكل خطوة اجر سنة وانه خير ايام الاسبوع وتجمع فيه الادراج  
 اخره احمد والترمذي وحسنه والبيهقي وابن ابي شارة كرهت ناظم وقرول خود حسن ذلك الترمذي والبيهقي  
 وكوله من شاهد مصدق + قرطبي گفته هذه الاحاديث لا تعارض احاديث السوال السابقة بل تخصصها وتبين  
 من اليبس في قبره من يجري عليه السوال ويقاسى تلك الالهوال وهذا كله ليس القياس فيه دخل ولا مجال للنظر فيه انما فيه التسلية  
 والانقياد لقول الصادق الصدوق صلى الله عليه وآله وسلم انتهى لكنه في مشكل الطحاوي + بنقد ضعفت فيه  
 الراوي + وجمع التثنية گفته لم تقع على كلام الطحاوي ولا ذكره الناظم في شرح الصدوق والا ان قال الترمذي بعد اخراج  
 حديث ابن عمر عن مسلم انه حديث غريب ليس سناوه بمفضل انتهى گويم ودر حديث جابر ابو موسي رجبى است وهو مدنى  
 ضعيف سيد علامه محمد بن اسماعيل امير حج گفته ونيز مطلع نشدم بر افراد سيوطى در باره شهداء ولكن خود آراى اندى نظم كودم  
 وبنكرش درينجا اراده فائده نالده نمودم وآن نظم اين است **س** دوى لنا الاثبات عن خير الورى + رسولنا  
 للبعوث من ام القرى + بانه خص نبيل الفضل + بجماعة كالشهداء فاستلنى + من فى سبيل الله حقا  
 قد قضى + كذا الغريق والحريق قد قضى + بذاك المختار والمبطون + ومن يجمع وكذا المطعون + اول  
 مرده ودر راه خداست وحديث را تخمين روايت کرده اند ودر حديث ابو هريره است قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم  
 فيكم قالوا يا رسول الله من قتل فى سبيل الله قال ان شهدا امتى او اقليل قالوا فمن هم يا رسول الله قال من قتل فى سبيل  
 فهو شهيد ومن مات فى سبيل الله فهو شهيد ومن مات فى الطاعون فهو شهيد ومن مات فى البطن فهو شهيد اخرجه مسلم واما ك  
 فى الوطا والترمذي قال ابن نعيم شهد على ابيك يعنى اباصحاح انه قال والغريق شهيد هذه رواية مسلم ودر روايت موطا  
 وترمذي است ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال الشهداء خمسة المطعون والمبطون والغريق وصاحب الدم والشهيد فى سبيل الله  
 فهو لا خمسة واما حريق پس ابن الاثير در جامع الاصول اخر اجش کرده ولكن نسبتش بسوى احدى نكرده ودر سبيل الله  
 بر سه قسم است وقضى در بصرع او لش يعنى مات بست ودر ثانی يعنى لم يمسك بين هرو وچنان شد ودر سبيل الله ودر سبيل الله  
 سه نوع است وجمع دران بضم حيم وكسر آن زنى است كه در نفاس بميرد وآنرا انسانى از حديث عقبة بن عامر صفوان  
 بن ميه اخراج کرده وفيه والنفاس شهادة **س** وصاحب الدم وذات الجنب + والسيل والجوس لانك ش

كذلك بنقل الطحاوي + ضعف في هذا الخبر الطحاوي

و این چهار کس اند و حدیث صاحب بهم و حدیث ذات الحجب را ابن ابی شریحه و جامع الاصول آورده و برای آن بیاض  
گذاشته و سیوطی ذکرش در جامع صغیر از حدیث جابر بن عبد الله کرده و منسوب بسوی احمد و ابی داود و نسائی و ابن ماجه  
صهان و عاکم ساخته و همچنین نزدی آنرا از حدیث ابو هریره آورده اند و اما صاحب پس از این شیخ از حدیث عمار  
بن صامت باین لفظ نموده السلسله شهادة و طبرانی آنرا از حدیث سلمان و احمد از حدیث انس بن جنیس و ابی هریره آورده اند و اما  
مجدد بن یزید چون در حدیث ابن عمر و ابن عباس از حدیث علی السلام نموده **و** كذا في المقتول دون اهل بيته او حينا و ما لا يستلزم  
او دمه من جني عليه جيرة او فليس له اول و ثلثه هامة و من سب كذا من صريح عني ابنة ابي حمزة الشيرازي و  
عاشق حقه عن الحسين حاصلا ذكره ببيت اول و سوم سه نفر ذکر یافته و در بیت دوم و چهارم دو نفر مذکور اند  
پس چهار نفر اول را یعنی سه از بیت اول و اول از بیت دوم ابو داود و ترمذی و نسائی از حدیث سعید بن زید باین لفظ  
روایت نموده ان قال سمعت رسول الله صلى الله عليه و آله وسلم يقول من قتل دون ماله فهو شهيد و من قتل دون دينه فهو شهيد  
و من قتل دون دينه فهو شهيد و من قتل دون ماله فهو شهيد و من قتل دون دينه فهو شهيد و من قتل دون ماله فهو شهيد  
بن عامر روایت کرده قاله الشارح و نیز عشيق را دیلمی در سند فردوس و خطیب تابعی خویش از ابن عباس عایشه پسند ضعیف  
باین لفظ استخراج کرده من عشق و عشق ثم مات شهيدا و حافظ ابن القيم گفته اند حدیث یرویه سدید بن سعید و قد انكره  
حفاظ الاسلام علیه قال ابن عدی فی كامله هذا ما انكره على سديد و كذا ذكره البيهقي و ابن عساکر فی الذخيرة و التذكرة و ابن الجوزي  
و عده فی الموضوعات سید علامه محمد بن اسماعیل گفته قلت و الصواب فی الحديث انه من كلام ابن عباس فخط سديد فی ربه  
انتمی و حافظ ابن القيم رح در زاد المعاد داعی وضع این حدیث کرده با تفصیل و اطناب و همچنین در حدیث عایشه گفته  
بخش شهیدان عایشه محدث بنی هاشم از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قطعه بعد ضعیف رفع حدیث از جمیع طرق ذکر کرده بجهه گفته  
ان صح عن ابن عباس فلا يدخل تحت حتى يصبر لمسه و يعف لمسه و يكتم لمسه و لا يكون الا مع قررة على معشوقه و اياها روي  
و خوفه و رضاه و هذا من الحق من دخل تحت قوله تعالى و اما صرحت مقام ربه و هو النفس على الحيى فان الجنة  
هي للآوى و تحت قوله سبحانه و لم يخاف مقام ربه جنان انتهى **و** كذا في المقتول دون اهل بيته او حينا و ما لا يستلزم  
او جاده قال به من عليه و اول را نسائی و ضیاء از حدیث سدید بن مقرن و احمد از حدیث ابن عباس آورده  
و ثانی را ابن عباس از حدیث انس و ابی هریره آورده **و** من اتاه الموت فهو في الطلب العلم و عن اهل قبل  
اقترب به یعنی دیگر هرگز اسوت آمد و دی و طلب علم بود یا از اهل خود منتهرب بود و این هر دو شهیدان اول و دوم  
و بزار از ابی هریره و ثانی را ابن ماجه از حدیث ابن عباس و دارقطنی از حدیث ابن عمر استخراج کرده اند و صحیح الدارقطنی  
و اخرجه ابو بكر الخزاز عن حدیث انس و ابی هریره و الصابونی من حدیث جابر و الطبرانی من حدیث غنم **و**  
و صاحب الحی و من تروی فی من غیر و كذا في النفس به و این سه کس اند اول را دیلمی در سند الفردوس از

از حدیث انس و ثمانی را طبرانی از حدیث عنتره اخراج کرده اند و ثالث زن غیرت دار بر زوج خود دست که از غیرت میرد  
 و من یمنی عن منک و من امر بالعروة فاحفظ ما لقی به الخیر و این را ابن عساکر از حدیث علی علیه السلام آورده  
 و مسائل بصدق الشهادة و من لقی جده العباد و مسائل شهادت برستی را مسلم از حدیث انس  
 باین نظر روایت کرده من قال الله شهادة بصدق یخذه الله تبارک الشهداء و تفسیر قول او باین عباد این بیت است  
 صوم ثلثة من کل شهر محافظه علی الصوم و الوتر و این را طبرانی در معجم کبیر و حسن از حدیث ابن عمر بن  
 لفظ اخراج کرده من صلی الضعیف و صام ثلثة ایام من الشهر ولم یرک الوتر فی حضوره و لا سفره کتب له اجر شهید و مستغنی  
 فی الصباح و لیساً ثلاث عوات و کان حارساً ثلث لیاات ختم الحشر و و انس لورود الال کل  
 و این را ترمذی از معقل بن یساریا بن نظر روایت کرده قال رسول الله صلی الله علیه و علی آله و سلم من قال حين یصبح ثلث  
 مرات اعوذ بالله من الشیطان الرجیم و قرأ ثلاث آیات من آخر سورة عشر و کل الاربعة عشر الف ما یصلو  
 علیه حتی یمسی و ان مات فی ذلک الیوم مات شهیداً و من قالها حین یمسی کان تکلم المنزلة و مصرع چهارم اشارت برست  
 بسوی اخراج خراطمی از انس باین لفظ من قرء سورة عشر الحدیث و من علی ظهر الجواد قد مضی  
 و ابطا و ارضیا حال القضاء و اولی اسلام حدیث ابو هریره و ثمانی را تاجری از انس روایت نموده و  
 قائل فی حضور المنون و ما قال ذ و فون ببطن النون و منون یخرج یم یعنی موت است و منه یم یعنی بر بری المنون  
 و ذ و النون لقب بنی الدیوش بن مثنی علیه السلام است و قول او همانست که او تعالی در کتاب عزیزه حکایتش فرموده  
 لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین و کریمه فی الحد اربعینا و اخر المنقول هارون  
 و این بیت را حکم درست رک از حدیث سعد بن قاص مرفوعاً روایت نموده و قول شارح و مؤید ناخذ احسن  
 و فقنا الله الی الصواب مفعول ثانی قول وی روایت است و حدیث را طبرانی در معجم کبیر از حدیث ابن عمر اخراج کرده  
 و وصل یارب علی محمد و آل و اصحاب اهل الشداء و برین بیت ابیات سید محمد بن اسماعیل  
 که در باره شهدا جمع کرده بودند منشی شده اند و اگر چه حضرت سید محمد باقر علی برکتش مفرود علی درین باب مطلع نشده  
 کما نقلنا عندنا و لا لیکن حجر سطور تجاوزه المذین سیماته و ختم له باحسنی و ادخله فی جناته بران واقف گشته و نامش  
 ابواب السعادة فی اسباب الشهادة است و در آن سیوطی بر شهادت مطعون و عرق و صاحب هدم و شهید  
 فی سبیل الله از حدیث متفق علیه آورده و شهادت صاحب فانی باجنب صاحب حریق و جمع را بر اخراج مالک در موطا  
 و احمد و ابوداود و نسائی و حکم درست رک و این جهانج بهی و شعبان حدیث جابر بن عتیق حواله کرده و در حدیث  
 بطن که نزد طبرانی از سلمان است گفته قال القرطبی اختلف المراد بالبطن الاستقار و الاستمال علی قولین المراد و از  
 معجم کبیر طبرانی از حدیث عثمان بن عبد الله مرفوعاً آورده بانی الشهداء و التوفون بالطاعون فیقول اصحاب الطاعون



نخ شهادت فیقال انظر واقا نکانت جراحا شام کجرح الشهدا تسيل و ما کر سج المسک فم شهدا فمجد و نعم کذا و کذا  
ابن عمر باخرج ابو نعیم آورده قال المرأة فی حلقها الی و ضما الی ضما لما کما لایطی فی سبیل الدفان ماتت فیما بین ذلک فلما  
اجر شهید و گفته اسبیه فخره و آزار بن جابر از حدیث ابن عباس مرفوعا آورده موت الخریب شهادة گویم بهی فگفته  
اشار البخاری الی تفرد بهذیل بن الحکم بهذا و هو منکر الحدیث قال البیهقی و روی من وجه آخر اضعف من هذا ثم اخرج بن  
ابی هريرة عن النبی صلی الله علیه و آله قال من مات غریبا مات شهیدا لیکن شهوات غریبت در حدیث علی بن زید ابن عساکر و حدیث تشره  
و غیره را آورده و این دلیل است بر آنکه حدیث را اصلی هست و اصحابی و را تین از حدیث جابر آورده و موت المسافر  
شهادة و از انس نزد علی مرفوعا آورده انی شهادة و آزار بن عباس نزد احمد بسند صحیح مرفوعا روایت کرده و من قتل و  
مظلومة فموشهید و گفته اخرج الطبرانی و الحاکم فی المستدرک و قال صحیح علی شرط الشیخین عن ام سلمة رضی الله عنها قالت  
قال رسول الله صلی الله علیه و آله من اتى زکوة ماله طیب النفس بها یرید بها وجه الله تعالی و الدار الآخرة لم یغیب شیء علیها من ثلثه فموشهید  
علیه فی الحق فاخذ سلاحه فقاتل فقتل فموشهید و گفته که بزار از ابی عبیدة بن الجراح روایت نموده قال قلت یا رسول  
الله ای شهید اکرم علی الدنیا قال رجل قام الی امام جابر فاحره بعرفت و نهما عن منکر فقتله للبیهقی عن ابی هريرة مرفوعا  
المجید شهید الله و او را از ام سلمة و حضرت علی و روایت کرده المائدی السجی الذی یصلی القیام للبر شهید بزار و طبرانی بسند حسن ابن مسعود مرفوعا  
آورده اند قال ان منک کتابا غیره علی النساء و لهما علی الرجال فمن منهن کان ابی شهید اخرج حمید بن عوف فی فضل الاعمال مرفوعا ماتت و یحکم  
کتب ابی شهید و فی فتنه القبر اخرج مسلم فموشهید طبرانی الشهادة صادقا اعطیها و لکم فیها و شاة عند الناس و الحاکم الطبرانی فی معجم الکبیر  
و اخرج الطبرانی فی الاوسط عن عایشة مرفوعا عن قال کل یوم خمس و عشرين مرة اللهم بارک لی فی الموت و فی ما بعد الموت  
ثم مات علی فراشه اعطاه الله اجر شهید و عن ابی هريرة قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله من استقی عند فساد امتی اخرج  
شهید اخرج الطبرانی فی الاوسط و در حدیث بشارت عظمی است برای غریبا و این زمان که دست بسند مطهر زده اند و  
دامن از غبار تقلید بر افشاند و علام و مرعی اعداد دین بر حجر و مدر شده اند و ابن عمر گفته قال رسول الله صلی الله علیه و آله  
الصدق الامین مع الشهداء اخرجه الحاکم و اخرج شمس عن ابی سعید اذینا و عن ابن مسعود قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله  
جلب طعنا الی مصر من امصار المسلمین کان له اجر شهید اخرج الدلمی و عن ابن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله من  
کال شهید المقتضی فی دمه و اذ مات لم یغیب فی قبره اخرجه الطبرانی و حسن از حال مردی پرسیدند که در شمع غسل کرد و از  
بردش ببرد گفت یا لها من شهادة اخرجه ابن ابی شیبة فی مصنفه و نحوه گفته حلاق ثوئلول ابو سفیان بن الحریب را  
برید و وی در آن ببرد پس گمان کردند که وی شهید است گویم معتبر در نیقام اخبار مرفوعه است نه آثار موقوفه و زینة موت  
هر مومن بهر وجه که بمیرد شهادت است علی بن ابیطالب گفته تجوس سلطان و مضروب و هر مومن مات شهید است  
اخرجه ابن مسعود و در حدیث انس آمده که هر که یکبار بر من درود فرستد حق تعالی در عوض آن بروی ده مرتبه درود فرستد

وهر که برین ده مرتبه درود فرستد حق تعالی در عوض آن بروی صد مرتبه درود فرستد و هر که برین صد بار درود فرستد  
 حق تعالی در میان هر دو چشم او براده من اتفاق و برادره من انوار نوید و روز قیامت هم مسکن شهدار حیاتش  
 اخرج الطبرانی فی الاوسط والصغیر و در حدیث حذیفه بن الیمان آمده که هر که در اول صبح و شام بگوید اللهم انی اشدک  
 بانک انت الله الذی لا اله الا انت وحمدک لا شریک لک فان محمد اعمدک ورسولک علی العزیز واکرم وسلم ابو نعیمه علی  
 و ابو یزید بنی فاضل فی انه لا یخلف الذنوب الا انت و در آن روزی شب بیدار شدید و اخرجت من فی الشریب  
 و در حدیث طویل ابو هریره نزد هبشی مرفوع آمده انما عن وایت فی سبیل الله شهید و در حدیث بن جابر است مرفوعا البر  
 شهید اخرج الطبرانی و وی کسی است که زهری و البیهقی غیر ذلک ما قال رحمه الله تعالی و فضل و یا جملة سید علی و غیره شهید  
 است مرحومه را بسبیل نقل کرده اند اگر چه افضل و اکمل ایشان همان مقتولی فی سبیل است اما بقیه شهداء را نیز نصیب  
 از اجر است که عامه موتی را نیست و فضل الله واسع و رحمة قریب و چون این بحث تمام شد را اعوذ بیکم بسوی شیخ  
 ابیات تثبیت گفت ناظم مع الساجع القادری کل لیلته + تبارک الملک یومئذ یبذلها + سنن ابی هریره قال  
 قال رسول الله صلعم ان سورة من کتاب الله ما هی الا ثلثون آیه شفعت لرجل حتی غفر له تبارک الذی بید الملک اخرج جابر  
 و ابو داود و الترمذی و حسن و الفسائی و ابن ماجه و ابن حبان و الحاکم و صحاب و ابن مردویه و البیهقی فی شعب الایمان و اللفظ  
 للترمذی و عن السنن قال قال رسول الله صلعم سورة فی القرآن غاصمت عن صاحبها حتی اوخلت الجنة تبارک الذی بید  
 الملک اخرج الطبرانی فی الاوسط و ابن مردویه و الفسائی فی المختارة و عن ابن عباس قال ضرب بعض اصحاب النبی صلعم جناحه  
 علی قبر و هو لا یحسب انه قیر فاذا قیر انسان ایت و سورة الملک حتی ختمها فانی الذی صلعم فاجزه فقال صلعم هی المائدة فی الموعظة  
 تنجی من عذاب القبر اخرج الترمذی و قال تبارک من غریب الحاکم و ابن مردویه و ابن نصر و البیهقی فی الدلائل  
 و عن ابن سعد و قال قال رسول الله صلعم تبارک هی المائدة من عذاب القبر اخرج ابن مردویه و عن رافع بن خدیج  
 و ابی هریره انما سمع رسول الله صلعم یقول انزلت علی سورة تبارک و هی ثلثون آیه جملة واحدة و هی المائدة فی القبر و  
 اخرج ابن مردویه و عن ابن عباس انه قال لرجل الا تحمک بحديث تفصح قال بلی قال اقر تبارک الذی بید الملک  
 و علمها اهلک و جمیع و لک و صعبیان بنیک و جبرائیل فانما النجیة و الهادیة تجاول یوم القیامة عند ربها القاریها و  
 تطلب لک ان تنجی من عذاب النار و یخرج بها صاحبها من عذاب القبر قال رسول الله صلعم لو دوت انما فی قلب کائنات  
 من ایتی اخرج احمد فی مسنده و اللفظ له و الطبرانی و الحاکم و ابن مردویه و عن ابن سعد و قال یونی الرجل فی قبره  
 فیونی من قبل جلیه فتقول رجلاه لیس لکم علی باقی سبیل قد کان یقوله علینا بسورة تبارک الملک ثم یونی من قبل  
 راسه فیقول لیس لکم علی سبیل قد کان یقوله فی سورة الملک فی المائدة تنفع من عذاب القبر و هی فی التوراة سورة  
 الملک من قرأ فی لیلته فقد کثر و اطیب اخرج ابن الفریس و الطبرانی و الحاکم و صحاب و البیهقی فی شعب الایمان و درین

معنی احادیث و آثار بسیار اند که ناظم در روش خود و روش دیگرش پرداخته و در آنچه در اینجا ذکر کردیم متنب و بلاغ است و فیه اخبار ذات عدل و بعضی هم ضم الیهما السجدة یعنی در منجی بودن سوره تبارک از عذاب قبر اخبار کثیره از آن حضرت صلعم وارد شده چنانکه نهدی از آن گذشته و از صحابه هم آثار و روایین باب آمده این مسعود گفته من قرء سورة الملك کل ليلة عصم من فتنه القبر و بعضی ائمه اهل بیت علیهم السلام این سوره را در دو رکعت بعد از تسبیح خوانند و اما ضم سوره مجده با سوره تبارک در پنج خاصه پس دارمی در سند خود از خالد بن حذاف آورده قال بلغنی ان آلکم التنزیل تجادل عن صاحبها فی القبر تقول ان کنت من کتابک فشفعتی فیه وان لم اکن من کتابک فاحمینی عنه و انما تکون کالطیء تجعل جناحاً علیة فتشفع له و تمنع من عذاب القبر فی تبارک مثله و کان خالد لا یزال یقرؤها و تیزداری و تیزدی از جابر روایت نموده اند که آن نبی صلعم لاینام حتی یقرء تنزیل السجدة و تبارک و آذر براه فرغ آمده من قرء الم السجدة و تبارک قبل النوم نجاة من عذاب القبر و فی فتاوی القبر گویم این روایت از طریق سوار بن مصعب آمده و وی سخت ضعیف است و باجماع این همه هفت کس اند که از ایشان سوال در قبر نمی رود و باقی مانند آنکه تیر تیر شهید و میرند با آنکه مسؤل شیخی اند و آن شیخی کس اند که ذکر آنها صحیح الاء له گذشته و مستفاد از این روایات آنست که سوال منکر و کنیه مجله عذاب مجتبر زیرا که ناظم هفت کس از ان مستثنی کرده و برای آنها استدلال با و له و الله بر عدم عذاب قبر نموده پس در اینجا ذکر حدیثی جامع خلال جمله از غیر ارفع برای عذاب قبر کنیم تا فاده تمام گردد و حافظ ابن القیم رح در کتاب الروح گفته و قد جاء فیما یحیی من عذاب القبر حدیث فی الشفا و اه ابو موسی المدنی و بنی علیه فی کتابه الترغیب والترهیب و جمله شرح حال و رواه من حدیث ابی الفرج بن فضالة حدیثنا لال ابو حمیلة عن سعید بن المسیب عن عبد الرحمن بن سمره قال خرج علینا رسول الله صلعم و نحن فی صفه فی المدینه فقام علینا فقال انی رأیت الباری عجا رباً رأیت رجلاً من امتی اتاه ملک الموت لیقبض روحه فجاء بزه لوالدیه فرد ملک الموت عنه و رأیت رجلاً من امتی قد لبس علیة عذاب القبر فجاءه وضوءه فاستنقه من فمک و رأیت رجلاً من امتی قد احتوشه الشیاطین فی ذکر الله فطرد الشیاطین عنه و رأیت رجلاً من امتی قد احتوشه ملائکة العذاب فجاءه مملوءة فاستنقه من یدیم و رأیت رجلاً من امتی ملیت عطشاً کلماً و فی من حوض منع منه و طرد فجاء صیام شهر رمضان فاستنقه و رواه و رأیت رجلاً من امتی و النبیون و المؤمنون قعدوا حلقاً حلقاً قعدوا لی حلقه طرد فجاءه من الجنة فاحذ بیده فاقعه الی جنبی و رأیت رجلاً من امتی بین یدیه ظلمة و عن یمینه ظلمة و عن شماله ظلمة و من فوکه ظلمة و هو یخیر فیها و حج و عمره فاستخرجاه من الظلمة و اء غلاء النور و رأیت رجلاً من امتی یخفی بوجهه و یحج ان رؤسهم فجاءه صدر قته فصار ت ستره بینة و بین النار و ظلمة علی راسه و رأیت رجلاً من امتی کلیم المؤمنین و لا یملوه فجاءه صلیته لرحمة فقالت یا معشر المسلمین ان کان وصولاً لرحمة فکلیمه فکلیمه المؤمنون و صافحوه و صافحهم و رأیت رجلاً من امتی قد احتوشه الزبانیة فجاءه بالمرحوف و هم یمن عن المنکر فاستنقه من یدیم فادخله فی ملائکة الرحمة و رأیت



في حديث اسماء فان كان فاجرا او كافرا في الصحيحين بر حديثها واما المناق و المتراب وفي حديث جابر بن عبد الله رزاق وحديث  
 ابى هريرة عند الترمذي واما المناق وفي حديث عايشة عند احمد و ابى هريرة عند ابن ماجه واما الرجل السود واطلقني من  
 حديث ابى هريرة وان كان من اهل الشك فاختلفت هذه الروايات لفظا وهي مجمعة على ان الكافر و المناق يسأل فضيه  
 تعقيب على من علم ان السؤال انما يقع لمن يدعي الايمان ان محقا وان مبطلا و مستندهم في ذلك ما رواه عبد الرزاق من طريق  
 عبيد بن عمير احكامنا لعين قال انما لعين رجلان مومن و منافق واما الكافر فلا يسأل عن محمد و لا عن محمد و لا عن محمد و لا عن محمد  
 و الاحاديث الناصية على ان الكافر يسأل عن فوفه مع كثرة طرقها الصحيحة فحقى اولى بالقبول و جزم لزمذي الحكم بان الكافر  
 يسأل بعبده حافظ ابن حجر كلام ابن القيم بانه تعقيب ابن عبد البر كره ذكره و ذكره و انما مقرر فوفه و ليس عجب و رجا  
 سيوطي مست که چه قسم در اثباتش كلام ابن عبد البر را مرجع گفته با آنکه دلیل بر خلاف كلام ابن عبد البر قائم است در شرح لخصه  
 گفته ان فاقه القرطبي و ابن القيم ممنوع و انه لم يجمع بينهما في شيء من الاحاديث و انما ورد في بعضها ذكر المناق و في بعضها  
 ذكر الكافر و هو محمول على ان المراد به المناق بديل قوله في حديث اسماء و المتراب و المناق و لم يذكر الكافر شيئا و لم يذكر كلام  
 حافظ ابن حجر كذا في شرح سيوطي مست معلوم شد كه جمع میان هر دو در الفاظ احاديث وارد شده كذا نقلنا با و باجماع این همه  
 درباره کافر مكلف است بر هر ملت كه باشد و اما صغيرين ناظر گفته و الوقف بحسب سؤال طفل للمشرك و يقال عن  
 ابى حنيفة في كذا يعني انهم ابو حنيفة نعمان بن ثابت كوني روح و رسول ابودن طفل صغير مشرك توقف کرده و شاید كبر  
 وجه توقف آنست كه سوال فاصلا اين است نيت و گذشت كه همه اطفال مسئول نباشند و الله اعلم اسم الملكين و  
 صفتها و در جمع التثنية بمن قدر گرفته و در بعض نسخ لفظ و كفيته السؤال زياده آمده و همين جواب است زير كه  
 اين كفيته در ابيات اين باب مذكو شده پس چه ترك غير ظاهر است اللهم مگر سو قالم كتاب كتاب باشد اقول المنا  
 من بعد الذي + و دعت اليه و روجه الى المبدأ كلام ناظم شعره روح بعد و فن مست و ظاهر الفاظ احاديث  
 روآن قبل و فن مست و شرح العبد و در باب معرفت ميت فاسل و مهنه و را و ساج او قول قائلين گفته سخن  
 عمر بن الخطاب قال قال رسول الله صلعم ما من بيت يوضع على سريره فتخطى به ثلاث خطا الا تكلم بكلام يسمعه الله من ايشاء  
 الا الثقلين اجمع الانس يقول يا اخوتاه و يا حملة نعشاه لا تغرنكم الدنيا كما غرتني و لا يلعبنكم الزمان كما لعب بي فخافت  
 ما تركت لورثتي و الله بان يوم القيا مة يخاصني و يحاكمني و انتم تشيعوني و تدعونني اخبر جابر بن ابى الدنيان في القبور و ان  
 الشيخان عن ابى سعيد قال قال رسول الله صلعم اذا وضعت الجنازة و احتموا بالرجال على اعناقهم فان كانت صالحة  
 قالت قدومني قدومني و ان كانت غير صالحة قالت يا ويلها اين تذهبون تسمعون صوتها كل شيء الا الانسان و لو سمعته  
 الانسان لصعق و عنده ان النبي صلعم قال ان الميت يعرف من نفيسه و يحل و يكتبه و من يدنيه في حفرة اخبره  
 و ابن ابى الدنيا و الطبراني في الاوسط و الترمذي و ابن ندوة و ظاهر اين حديث عود روح لمبوي ميت و دين حال قبل

وفی او ست مگر آنکه بکر بن عبداللہ بن مرزوقی گفته بلفظی اندام من میت میوت الا و روح فی بدن ملک الموت فمیت میوت و  
 میفوت و نه و هویری ما یصنعا یا اثر جابن ابی الدنیا و حدیقه گفته ان الروح فی بدن الملك المجدد نقاب فاذا حمله تعجم فاذا  
 وضع فی القبر یثقی فی انحراف البقیه مگر آنکه مرزوقی تابعی است و ثانی موقوف پس اگر این آئنا صحیح شود و رفع آن ثابت  
 گردد صلیح تقصید برای احادیث معرفت میت بغسل خود و کلام فوق بخش فقط بروج باشد و تشریح این منظومه  
 گفته که چون روح برآید او را آسمان می برند اگر صلیح است درهای آسمان برای او مفتوح میگردد و آنکه سجده زیر عرضش  
 میکنند و حق تعالی میفرماید بنویسد کتاب بنده مراد علیین و برگردانید روح او را بسوی زمین چمن او را از زمین آفریدم  
 و در آن اعاده او کنم و از آن او را بار دیگر برآوردم پس روح رجوع بارض میکنند غسل جسد خود را می بیند و در بعضی روایات  
 آمده که روح در دست فرشته خاک می باشد پس می درآید در آن و اگر غیبه صلیح است برای او فتح ابواب سما می شود و  
 بعد تسویه تراب بروی در جسد می درآید از برای سوال انشی بعده ناظم گفته و کلام صحیحی لدی الجمیع و لا یجوز  
 لظاهر الماتوق در احادیث صحیح و وارد اند آنکه روح عود میکنند بسوی میت و وی بفرستاده در قبر می نشیند و مخاطب  
 میگردد و این ظاهر است در آنکه حیات کامله با جمیع اعضاء است بهم میدهد و ناظم در تشریح حد و رزق و اوصای حافظ  
 این خبر روح نقل کرده که وی پرسیده شد از فتوایت نزد سوال که آیا می نشیند یا سوال کرده می شود و او ناظم است  
 گفت نه بقدر لکن ظاهر الخیر ان الروح تحل فی نصف الاعلی انشی و جمیع اثبتیت گفته و لا اعرف ان الخیر الذی اشار الیه انشی  
 حافظ ابن قیم نوشته الاحادیث مصرحه باعادة الروح الی البدن لکن بذه الاعاده لا تحصل بها الحیوة المعصوده الیه  
 یقوم بها الروح بالبدن و یتخرج الی الطعام و نحوه انما یحصل بها البدن حیوة اخرى یحصل بها الامتحان بالسؤل و کما  
 ان حیاة النائم و هو نائم غیر حیاة المستیقظ فان النوم مع المیت و لا یخفی عن النائم اطلاق الحیوة فکذا ک حیاة  
 المیت عند الاعاده غیر حیاة الحی و حیاة لا ینفی عنهما اطلاق اسم الموت بل امر متوسط بین الحیاة و الموت کما ان  
 النوم متوسط بینهما و لا دلالة فی الحدیث فی انها حیاة مستقرة و انما یدل علی تعلق ما لها بالبدن و هی لا تزال متعلقة  
 به و ان بلی و تمزق و تقسم و تفرق قال شیخ الاسلام ابن تیمیة مع الاحادیث متواترة علی عود الروح الی البدن  
 وقت السؤل و سوال البدن بلا روح قول طائفة منهم ابن الزعفرانی و علی عن جریر و انکره الجمهور و قالهم آخرون  
 فقالوا السؤال للروح بلا بدن قال ابن حزم و آخرون منهم ابن عقیل و غلط و الا لم یکن المقبر بذلك خصا صلیح سید علاء  
 محمدر بن اسمعیل هم گفته فلت الاحادیث کما قاله ابن تیمیة و انه علی انه یعاد الروح الی البدن ثم یسأل فالسؤال للروح  
 فی البدن انشی و جاء فی المنکر و النکید و صفهما بین الودی شهیر و جمیع اثبتیت گفته که انشی انشی  
 من الایات و بحسن ان تكون القافیه مقبیه فتوقف بال سکون علی اراء فیها و الاکان محال ان الشهیر خبر و صفهما  
 انشی گویم در بعض نسخ بجای لفظ جاب لفظ جاب آمده و در تفسیر نکیر و شید را بر رفع و شبل علی توان خواند و هیچ

ملکین منکر و کبیر و در حدیث انس مرفوعاً آمده و منکر بفتح کاف اسم مفعول است حکیم ترمذی گفته و سمیا منکر و کبیر الایضاً  
 لا تشبه خلق الارضیین ولا خلق الملائکه ولا خلق الموامیل بها خلق بیعیه لیس فی خلقهما انس للثاظرین الیها جلیلاً انس  
 تعالی تکریمه للمؤمنین لثبته و یصوره و تمکال السنابق فی البرزخ من قبل ان یبعث حتی یحل علیه العذاب انتهى جعل ان  
 از دقان اسودان - شعرهما یسحب الوجلان - جعد یفتح جیم است و زینا یگفته جعد در صفات رجال بدیع و ذم  
 هر دو باشد پس معنی مع آنست که شدید الاسر و اخلق باشد یا جعد الشعر ضد ببط باشد زیرا که سبوط اکثر شعور جیم است  
 انتهى و لفظ جعدان را در وصف ملکین بن المبارک و زینا و بن ابی شیبیه و آجری از حدیث ابی الدرداء اخراج کرده اند  
 و فیہ فجاء کلکان ازرقان جعدان الحدیث و گویا که مراد شدت خلق است و اند علم و اما اسودان ازرقان پس ترمذی  
 از ابو جریر آورده قال قال رسول اللہ صلی الله علیه و آله اذ اقمیر المیت او قال احکم اماه مکان اسودان ازرقان فیقال لاحداهما المنکر  
 و الآخر کبیر الحدیث و اما مضمون بصرع ثانی پس در حدیث تمیم داری است نزد ابویعلی و ابن ابی الدنیا و ناظم آنرا شرح  
 الصد و ربطوله سوق کرده و فیہ یبعث الله ملکین ابصارهما کالبرق الخاطف و اصواتهما کالرعد القاصف و انیابهما  
 کالارصاص و انفاسهما اللهب یطآن فی اشعارهما بین منکلی کل واحد منهما مسیر کذا و کذا قد نزعتهما منها الرافعة و الرحمة  
 الالهیة یقال لهما کبیر و منکر فی یکلوا حذرهما سطرقة لواجتمع علیها الشقان لم یقلوا بالحدیث و انیابها معلوم است  
 قول ناظم مع صوفیها کمثل رعد قاصف - والعین تروی مثل برق خاطف - و بهیتر در کتاب اب القبر  
 از ابن عباس آورده قال قال رسول اللہ صلی الله علیه و آله کیف انت یا عمر اذ انتی یکس الی الارض فحضر کاس ثلاثه اذرع و شبر فی ذراع  
 و شبر ثم تاک منکر و کبیر اسودان یحبران اشعارهما کان اصواتهما الرعد القاصف و کان انیابهما البرق الخاطف یحفران علی  
 الارض بانیابهما فجلسا کفر صافیا لاک و یوم لاک قال یا رسول اللہ و انیاب من علی ما نا علیه قال نعم قال انیابها باذن  
 و ابن ابی الدنیا و یبعث و حکم و تاج و بهیتر در غزلب قبر از عمر بن الخطاب روایت نمود و اند قال قال رسول اللہ  
 صلی الله علیه و آله انت اذ انت فی رابطة اذ نع فی ذراع و رایت منکر و کبیر اقلت یا رسول اللہ و منکر و کبیر قال فتانا القبر  
 یحبران بانیابهما و یطآن فی اشعارهما اصواتهما کالرعد القاصف و ابصارهما کالبرق الخاطف معهما حرز لواجتمع علیهما  
 اهل منی لم یطیقوا و دفنوا هی علیها الیسیر من عصا می ذره فامتناک فان تعابست اولیوبیت حنرباک بها ضرب تصدیق  
 رما و اقلت یا رسول اللہ و انیابها علی حالتی ذره قال نعم قال اذ اکفیکما و طبرانی در اوسط و ابن مردویه از ابو هریره روا  
 نموده قال شهدنا جنازة مع رسول اللہ صلی الله علیه و آله فرغ من دفنها و انصرف الناس قال له الان لیسمع خفق نعالکم اماه  
 منکر و کبیر حینما یمشی قد و الخاس انیابها مثل صیاحی البقر و اصواتها مثل الرعد فیلبس فیسیا لانه ما کان یبصر و ما  
 نبیه الحدیث او گفت و دهی من خاس - و کالذهب شبهه الانفاس - یعنی یا چشمهای ایشان مثل نگین  
 خاس باشد شدت حرمت و انفاسها همچو زبانه آتش هر گاه یکی از آنها نفس است کند از دهنش شعله برآید و نمودن تشبه

و هو الذي ثبت المؤمنين بالقول الثابت قد حفر الارض بانياج قري + مثل صياحي بقر قبل انرا -  
صياحي بملتين بمعنى قرون بقر واحد صيدت بالقنيفة واین رویت بچشم سرباشد و دندانها از دهن برآمده  
به مثل شانه های گاو دراز گشته تا زمین رسیده و زمین را بطول و قوت خود کاویده تا مسیت برسند و معهما فو ذبة  
لو یجتمعا - اهل حنی لرفعها الحق رفع + مرز به نمود و حدید را گویند و اصلش مدقه است که بدان خطه را بگویند قاله القاضی  
صدر الدین المناوی فی تخریج احادیث المصالح و حدیث این ضمیمه گذشته و مراد بآبل منی جمع جم و جمع اعظم است نه صحر  
و تخصیص قریعیم نفش بنا بر نقل باشد و در دست ایشان همچو پرگاه در دست یکی از بنی آدم بود و نفوذ بالبدنه علیهما  
الص لوقه والسلام + و هکلی الملائه الکرام + گویا هر اونی ظلم است که خلقت ملائکه مخالف خلقت مهورا نام است  
و در جمیع التشتیت گفته لان مراده ان الملائکه کلهم فی هذه المخلقة خلقة نکر و منکر انتی و در شرح دیگر گفته و به گفته الامام  
عن الیهین و عن الشمال انتی گویم بمعنی که همه ملائکه یک چشم شکل منکر و نیکو اند تا بحدیث صحیح مرفوع ثابت نشود و محل تامل است  
چه ظاهر آنست که بول صورت و قبح منظر خاص با ایشان است و لهذا نام ایشان منکر و نیکو مقرر شده و بقیه ملائکه به  
صوره نه اند اگر چه خلقت آنها خلاف خلقت مهورا انسان و دیگر کائنات باشد و لهذا موصوف شده اند بکرام بره  
و دیگر اوصاف حسنه و عجب از حضرت سید علامه محمد بن اسمعیل السیرج است که اقتصار بر عبارات مذکوره فرمود و تصریح  
باین شبیه نکرد و گویا نزد وی قدس سره نیز همین مراد متعین است فیهضرائه و یقعدانیه و بعد ما یقعد یسا کانه  
آجری و در شرحه از ابن سحر آورده قال ذاتونی العبد بعث الله الیه ملائکه یقبضون روحه فی الکفنه فاذا وضع فی قبره  
بعث الله الیه ملکین فیهنرا فیقولان لمن یک الحدیث ای یکما نه باز علاج و یقعدانه جالس و لیس الا نه سؤال فتنه و امتحان  
و این سوال از سه چیز خواهد بود چنانکه ناظم بدان اشارت کرده عن ربه و دینه سلیم + و عن نبیه لکی یحببنا  
سلیم یعنی سلوب است یعنی سلوب الکفن و این تفصیل سوال در احادیث چند آمده از آنجمله یکی حدیث ترمذی از آنحضرت  
صلی الله علیه و آله و سلم است ان الملكین یقولان له اجلس فیسئلی جالساً فی قبره فتنه الکفنه فی جفرت فیقولان من یک  
و ما و ینک و من نبیک الحدیث اخرجه ابو یعلی و ابن ابی الدنیا و ترمذاه ثمر ثلثه لاه + و هکله ثمره کلاه + و در قاموس  
گفته الشرارة و الشر التفرق و التبدیه کالتشریفة انتی و بی کثرة الکلام و تر دیده و تلتله یعنی تحریک و اطلاق است  
ایز عزمه و اقلقه و زلزله و بهی الاصل السوق بفتح و و نه یه الا و فرعه و نه یه لاهتال یا نه لک افزع بهی در  
کتاب عذاب القبر از ابن عباس آورده قال قال رسول الله کم یفت انت یا عمر اذا انتی یک ال الارض الحدیث و قد تقدم  
و اخرج ابو نعیم و ابن ابی الدنیا و الا جری فی الشریعه و البیاتی عن عطاء بن سیرا قال قال رسول الله لکم من الخطا ب  
کیف یک یا عمر اذا انت مت فقا سواک ثلثه اذرع و شبر فی ذراع و شبر ثم رجوا الیک ففسلک و کفک و کفک و کفک ثم  
استحاوک حتی یضعوک فیه ثم یهیاو علیک فاذا انصرفوا عنک لقیک فتبا ان القبر منکر و نکر صورته کما کله القاصص ابعارها



مثل البرق الخاطف ففتنك ذلك وشر ترك و هو الاك فليكن بك عند ذلك يا عمر قال يا رسول الله سمع عتلي قال نعم قال  
 اذن انميكها وها من رسل رجال ثقات وكسر اسواله في المجلس + فلاذت عوات بلا قانس + ناظم وشرح مصدر  
 گفته في روايت انه يسأل في المجلس الواحد ثلاث حرات و باقى الروايات في ذلك مطلقة فالناطق يحل على ذلك فليكن  
 الحال بالنسبة الى الاشخاص انتهى گويم وشرح گفته روايت تکرير ضعيف است پس صاحب تعارض با صحيح نشود وغلطى  
 تانس علاج وعنف است زیرا که مقام مقام امتحان است و هي اشد فتنة يلقاها العبد طوبى للذي  
 يوداها، يعني اگرچه برای عده فتن متعرضه بسيار رايش مثل آنکه نزاع خصما شيطان بعين مابار و آورده گمراه کردن و  
 و صورت هوي که ذکرش گذشته بنظري آيد و امثال ذلك ليكن اين فتنه سخت ترين فتن است که بنده شمرنده و پيش  
 مى آيد و انميكى در حديث مرفوع نزد جويرى زضاك از ابن عباس ثابت شده و فيه انه يقول لا الملك ونيك فيقول  
 ديني الاسلام فيقول من نيك قال محمديقولان و ما يدريك قال قرأت كتاب الله فامنت به و صدقت و تهرانه عند  
 و هي اشد فتنة تعرض على المؤمن فينادى مناد من السماء ان صدق عبدى فافرشوه من فرش الجنة و كسوه من كسوة  
 طيبة من طيبها و فحواله في قبره و البصر و الحديث سياتي اللهم انى اعد ذلك من عذاب القبر و فتنة بيد له هنالك  
 الشيطان + يؤمى اليه قاله سفيان + اشارت است بسوى اخراج حكيم ترمذى در نوادر الاصول از سفیان ثوري  
 که گفت اذ اسئل الميت في قبره تراى للشيطان في صورة فتيشير الى نفسه انار بك حكيم گفته و يؤيده من الاخبار قوله صلعم  
 الدفن اللهم اجره من الشيطان فلومك من الشيطان هناك سيدى ما دعاه بذلك انتهى گويم حكيم اشارت کرده است به پيشان عمر که نزد ابن عباس  
 و بيهقي در سنن است و لفظه حضرت ابن عمر جازة قلما و ضمها في الحمد قال بسم الله و في سبيل الله قلما اخذني تسوية الحمد  
 قال الحمد بسم الله الشيطان و من عذاب القبر قلما سوى الكتيب عليها قام جانب القبر ثم قال اللهم جاف الارض عن جنبها و صعد  
 روحها و لقاها منك رضوا ناظم قال سمعته من رسول الله صلعم و اخرج الحكيم عن عمرو بن مرة قال كانوا يتحجبون اذا دفنوا الميت  
 ان يقولوا اللهم اعذه من الشيطان الزعيم و القلام و الشيطان برای جنس يا عمدت چه همه محاصى با مراد است و معنى آن جن  
 متمر دست و ليس عن غير اعتقاد يسأل + اتى بهذا خبر مفصل + و طريق گفته اختلاف اللاحاديت في كيفية طيبها  
 و الجواب و ذلك بحسب الاشخاص فمنهم من يسأل عن بعض اعتقاداته و منهم من كلما و يحتمل ان يكون الاختصار على البعض من بعض  
 الروايات و اتى به غيره تاما انتهى ناظم عقب بيان نقل گفته قلت و الثاني هو الصواب لا اتفاق اكثر الاحاديث عليه نعم فوجدتها  
 خصوصاً من روايتى داود و عن ابن عباس فاسأل عن شئ بعد ما و لفظ ابن مردويه انه لا يسأل عن شئ من الكيفيات غير الاعتقاد  
 خاصة و صرح به في رواية البيهقي من طريق عكرمة عن ابن عباس في قوله تعالى يثبت الله الذين امنوا الآية قال  
 الشهادة يسألون عنها في قبورهم بعد موتهم قيل بحكمة ما هو قال يسألون عن الايمان بحمد صلى الله عليه وآله وسلم و امر الجحيم  
 انتهى مخفى مانند که ناظم صرح تعرض بذكر جواب ميت نکرده و ندر آنچه بر جواب مذکور متعرض مى شود پس سيد علامه محسن اسمعيل بن سير

برای اتمام افاده توفیه نظام منظم شامل بر جواب موتی کرده آنچه بران از ثواب و عقاب تفرع می شود و رابعا ثبوت غدیة بین  
 فرمود و گفت سه فصل فان شئت در السما <sup>ع</sup> قال جوابا فانما عند الله وجاهة القرآن والصلوة +  
 والصوم والطاعات <sup>ع</sup> عنه یجادل وخصیه تشفع فیصرف الشر و <sup>ع</sup> عنه یمنع <sup>ع</sup> گویم بزرگوار  
 معاذ بن جبل روایت نموده قال قال رسول الله صلعم ان البیت الذی یقرؤ فی القرآن علیه خیمه من نور یقتدی بها أهل السما  
 کما یقتدی بالکوکب الدری فی سحج البحار و فی الارض القفر فاذا مات صاحب القرآن رفعت تلك الخیمه منظر الملائکة من  
 السما فلایرون ذک الموقفا للملائکة من السما الی سما لتصلی الملائکة علی روحه فی الارواح ثم تستقر الی یوم یبعث و ما من رجل  
 یحکم کتاب الله ثم صلی ساعه من لیل الا وصت به تلك اللیلة الماحیة اللیلة المستانفة ان ینبیه لسانه وان یتکون علیه خیمه  
 و اذا مات و کان له فی جواره جاء القرآن فی صورة حسنة جمیلة فوق عتد راسه حتی یدرج فی الکفاه فیکون القرآن علی عتده  
 دون الکفن فاذا وضع فی قبره و سوی علیه انصرف و تفرق عند صاحب الالهة و نکو فی حلسه فی قبره فی القرآن فیکون بین و بینا فیقول له الیک  
 حتی نسا فیقول لا ورب الکریم انما جئ فی طیلبی فلیست خذ له علی حال فان کتابا امرک بشئ فامض الیه و دعا علی کافی انست فارقته حتی دخلت الجنة  
 ثم ینطق القرآن الی صاحب فیقول انا القرآن الذی کنت تهتم فی تحقیق فانا جئیک و من اجبت اجب الله لیس علیک بعد مسلمة منکر  
 و کثیر عزم و لا حزن فیسأل منکر و کثیر و یصعدان و یقوی هو و القرآن فیقول لا فر شک فر شائنا و لا و لا و ترکک دنا راحنا جمیلا  
 کما اسهرت لیک و انضبت نهارک فیصعد القرآن الی السما اسرع من طرف فیسأل الله ذک فیعطیه ذک فینبی الی الف  
 ملک من تقر فی السما السابعة فجی القرآن فیجید فیقول لا استوششت فاروت منذ فارتکب ان کلمت الله قالی حتی رافعت  
 لک فر شاد دنا را و جئتک بر فخر حتی تفر شک الملائکة ففتنه ذلک الطیفا ثم یفسح له فی قبره اربعة عام ثم یضعه فی فرش مطا من  
 حریر اخضر و حشوه المسک الاذ فر و توضع له مراقی عمد جلد و راسه من السندس و الاستبرق و یسرج له  
 سراجان من نور الجنة عند راسه و جلینة زیره ان الی یوم القیامة فیصعد الملائکة علی شفة الایمن مستقبل القبلة ثم یوقی بایمن  
 ایمنه و یصعد اعنه و یقوی هو و القرآن حتی یبعث الحدیث قال فی شرح الصدور انه حدیث غریب فیبه جمانه و انقطاع و ورود  
 بهذا اللفظ بطوله من حدیث عبادة بن الصامت و عن ابی هريرة قال قال رسول الله صلعم الذی نفسى سیده ان المیت  
 اذا وضع فی قبره انه لیسمع لیسع فاعلمهم یوم یولون عنه فاذا کان مومنا كانت الصلوة عن مینه و الصوم عن شماله و فعل الخیر  
 و المعروف و الاحسان الی الناس من قبل جلینة فیوقی من قبل راسه ففقول الصلوة لیس قبله مدخل فیوقی عن مینه ففقول  
 الزکوة لیس قبله مدخل فیوقی من قبل جلینة فیقول فعل الخیرات و المعروف و الاحسان الی الناس لیس قبله مدخل فیقال له  
 اجلس فیحلس و قد مشکت له الشمس قد قربت من الغروب فیقال له اخبرنا عما نسا کک فیقول دعونی حتی اهل فیقال الیک  
 ستفعل فاجبرنا عما نسا کک فیقول عما تسألونی فیقال ما تقول فی هذا الرجل الذی کان فیکم یعنی النبی صلعم فیقول اشهد  
 ان رسول الله صلعم <sup>ع</sup> علیه السلام جاءنا بالبینات من عند ربنا و صدقنا و اتبعنا فیقال له صدقت علی هذا حدیث و علی هذا حدیث

وعليه تعبت انشا الله تعالى ونفسح له في قبره مد بصره فذلك قوله تعالى يثبت الله الذين امنوا الاية وسيقال انتم  
 له يا ابا النان يقال هذا من ترك لو عصيت الله فزاد غبطة وسرورا فاعيا واجمدا الى ما يرى منه من التراب ويجعل روحه في  
 النسيم الطيب وهي طير خضر تعلق في الجنة اخرجه منها وفي الزهد وابن ابى شيبة وابن جرير وابن المنذر والطبراني في الاوسط و  
 ابن خبان في صحيحه وابن مردويه والحاكم والبيهقي واحاديث درين باب بسيارست وشرح الصدور وجميع التثنيات وقصر  
 الآمال وغيره بالفاظ عريية وترجمه فارسى مذکورست **س** يقول ربى الله شوا احمد بنينا بلخنا صاير شدنا  
 قد جاءنا بالبينات والهدى + ثنينا دى حبا ذاك الندى + من قبل الرب بان قد صدقا +  
 فافرشوا في قبره النماز فافرشوا في القبر عد البصر + ولتغشوا بالاله للنظر + ينظر منه في الجنان منس  
 يا حبا من منزل اعد له + والبسوه خيرا ملبوس + ثنينا موصلة العروس + والرجل الصالح  
 وهو العمل بياتيه في مد فته ويدخل بياتيه بالوجه الذي الخين يجمع فيه الانس للمقبون وورين  
 باب حديث براون عازب بطرق صحيره نزه احمد ابو داود وحاكم وابن ابى شيبة وبيهقي وطيا السى وغيرهم امده وورين  
 كتاب بشير كره شته واخرج احمد والبيهقي بسند صحيح عن عياش بن ربيعة القبر فبى عنى يسانون فاذا كان الرجل الصالح  
 اجلس في قبره غير فزع ولا مشغوف ثم يقال فيما كنت فيقول في الاسلام فيقال يا هذا الرجل الذي كان فيكم فيقول محمد  
 رسول الله جاءنا بالبينات من عند الله وصدقنا ففزع له فرجة قبل النار فينظر اليها يحيط بعضها بعضنا فيقال له انظر  
 الى ما واكل الله ثم تفزع له فرجة الى الجنة فينظر الى زهرتها وافيها فيقال هذا مقعدك منها على الخيرة كنت وعليت وعلية  
 تعبت انشا الله تعالى وورين باب ست از ابن عباس بن زرار بن جبرير وابن ابى حاتم وبيهقي وفيه فيقال له من ربك فيقول  
 ربى الله فيقال له منى سوك فيقول محمد فيقال ما شهدا ذلك قال شهدان الا الله والاسودان محمد رسول الله فذلك قوله تعالى  
 يثبت الله الذين امنوا بالقول الثابت فيوسع له في قبره مد بصره ونحوه عن ابن مسعود وعنه ابن جرير والطبراني والبيهقي  
**و** عن ابن قتادة الانصاري عن ابن ابى حاتم والطبراني في الاوسط وابن منة قال ان المؤمن اذا مات اجلس في قبره  
 فيقال له منى بك فيقول الله فيقال له منى نيك فيقول محمد بن عبد الله فيقال له ذلك ثلاث مرات ثم يفتح له بابا الى النار فيقال  
 له انظر الى من ترك لو غشت ثم يفتح له بابا الى الجنة فيقال له انظر الى من ترك في الجنة اذ ثبت وعن ابن عباس ثم يقول  
 له نعم نومة العرون في جملها واه جوبير في حديث طويل عنه قريبي ودر ذكره گفته در بعض احاديث يك فرشته ودر بعض  
 دو ودر بعض سه آمده ودر بعض تعارض زير كذا اين اختلاف نسبت يا شخاص ست نزد بعض ودر شتمى آيندا اول  
 وانشاء شند وحق او بحسب اقتراف آتام نزد انصار مردم ودر بعض قبل انصار آيند براى تنجيه بروى سبب  
 حصول الشهادت ودر بعض كى آيندا اخت باشد بروى واقل بود بروى حرميت بنا بر تقدير عمى صلح وواجب است  
 كذا ودر بعض مسائل كذا باشد اگر چه در تيان هر دو مشترك اند ودر بعض محمول بر ايت واحد بطولى گفته ثلث ودر بعض



و جميع الدنيا و افيها من يد يد او كبتيد و بيده لوح مكتوب فيه لا تمقت بمينا و لا شمالا فقلت يا جبريل من هذا قال هذا ملك الموت فقلت له يا ملك الموت كيف تقدر على قبض ارواح جميع من في الارض برما و بجرما قال الا ترى ان الدنيا كلها من ركبتني و جميع الخلق بين عيني و يداي تبطن في المشرق و المغرب فاذا انقضاء اجل عبد نظرت اليه فاذا نظرت اليه عرفت اعوان من الملك انما مقبوض عدوا عليه فبطشوا به لئلا يكون نزع روحه فاذا بلغوا بالروح المعلقوم علمت ذلك فلم يخف على شئ من امره و مرت يدي فاسترعتني من جسدي الى قبضتي و درين باب روايات است كه قبطي بلا سند و تشويخ ذكرش كرده و از اینجا معلوم شده كه قول ناظم كه حال ملكين مثل حال ملك الموت است مفاد عبارت قبطي نیست و جواب حقيقي آنست كه اين احزانان جنس است كه ايمان بدان واجب است و تفحصايش سپرد علم الهي است زيرا كه تفحصايش غير نياده با آنكه قبطي بنا سوال بر عدم جواز حلول شخص بر واحد در دو مكان در يك وقت كرده و اين قياس احكام ابدان ملائكه بر بني آدم است و قياس فاسد است زيرا كه ملائكه ارواح لطيفه اند و حق تعالى ايشان را در رتبه بخشيد كه بني آدم بر معرفتش قادر نيستند تا بحصل آن چه رسد و كيف كيكي از ايشان با بين سماء و ارض و اداسر از طرفه العين قطع ميكند و جلال سيوطي قائل است بآنكه اين مذكورات كائن مقدور غير محال بر بني آدم است و كون و بجا نين بدان واحد محال نيست و درين باب رساله تاليف كرده و نامش القول المنجلى في تظلمات الولي نماده اگر چه اين كلام باطل و از هر دليل عاقل است قاله في جمع اثبتيت و قبطي در كلام خود تعرض بسبب تجسم اعراض كرده و بسط اين جواب جاي ديگر از تذكره نزد شفاعت قرآن براي مومن نموده و اين با مجوزي در كتاب روضه المشتاق و الطريق الى الملك الخلاق حديثي در باب ايمان توبه بصورت حسن آورده و سيد علامه محمد بن اسماعيل گفته كه قول قبطي بخلق ملائكه از ثواب اعمال خلاف چيزي است كه بار ازا هر گشته بلكه ظاهر آنست كه اين اعراض نفسها اجسام ميگرد و همچنين عمل صانع و قهر و جلال او و نعمت مانع از ان در قدرت الهيه و ايمان آورده ايم باحوال اخذت و عقل آذاني شناسد و كيفيت آنرا ميداند فاننا لانؤمن بان الاعراض تتقلب اجساما بقدره خالق الاعراض و الاجسام و سيوطي رساله المعاني الدقيقه في ادراك الحقيقه كه در جواب استشكل تجدد اعمال و تجدد موت بصورت كمبش تاليف كرده نوشته است تحقيق الشامل لذلك و بغيره ان جميع المعاني المعقوله عندنا متصوره عند الله تعالى بصورة الاجسام و متشخصه بعموره الاشخاص ان كنا لا نحس ذلك لكوننا محجورين عنه و الاحاديث النبويه ناطقه به و شاهده له قال وان رؤيته المتأمن من ذلك فان الرائي يرى في منامه اجساما تاول باعراض فتلك الاجسام المرئيه هي صورته تلك الاعراض المعبر عنها في عالم الملكوت بعد الاحاديث بتجسد ايمان بكيته و صلوة و صيام و زكوة و خطايا و جهنم و كذا و لعنت و معروف و نكره و ايام و غير ذلك سوق كرده فخراده الدرعنا و عن المسلمين خير اسيد علامه محمد بن اسماعيل ميفرمايد: «يقال ٢٢ هكس الاحاديث» يعني معناها علم فكم السيوطي في تلك الرساله و ذكر ما في ساكن كتب الاثني ان يتوقف في التمهيد في تجدد الاعمال اصل انتمى و در

در مشهور زیر قول تعالی الیه یصلحکم الطیب العمل الصالح و در جامع کبیر و غیره از کتب معتبره احوال و چندین باب  
 ذکر کرده هر که عارف آن حدیث است تجدد اعراض را باخبار صادق مصدوق بعلم یقین میسر آید و حسبیل الرشاد  
 در تقریر تجدد اعراض زیر بحث میزان آخرت اطاعت کلام کرده و گفته که ان الموزون هو صور الاعمال و حافظ ابن حجر  
 گفته ان الاعمال هی التي توزن و عن ابی مال و ادع النبی صلی الله علیه و آله قال یوضع فی المیزان یوم القیامة ثقل من حسن الخلق  
 انما هو ابوداود و الترمذی و صحیح و ابن حبان الی غیر ذلک من الاما و یث الصیحة و هی اکثر الطیب و اختار فی صنف  
 الحلیج تعدل هذا الملك الذکر و پس برای هر شخص دو فرشته مثل دو کاتب اعمال قرار داده و عبارتش در  
 منهاج این است الذی یسجدان تكون ملائكة السوال جماعة كثيرة یسبغ بعضهم ثوبا بعضهم ثوبا فیه ثقل الی کل میت منهم  
 اثنتان کما کان المولکان علیه کتابا اعماله ملکین انتهى و حکیمی از این شافعیست و باین اشارت کرد تا نظم در قول خود  
 و قال بل ملائكة السوال جماعة ککاتب الاعمال فبعضهم یسبغون ثوبا و بعضهم لا و الذکر  
 و سما و فیرسل الله لکل میت اثنتین منه و یعدن اللقنة لیکن در جمیع اشعیت گفته بذه دعوی من الحلیج  
 لا دلیل علیها و اما هو قیاس شنبی کما قال شیخ فقا سأل علی الکفنة و لا مدخل بها للقیاس فاحوال الآخرة لا یجری فیها القیاس  
 علی احوال الدنیا و لا جواب الا بالایمان بما ورد فی النفس و تفحص علی علم الاله تعالی و کلام حکیم ترمذی در وجه تسمیه این ملائکه  
 بنکر و دیگر نقل از شیخ الصدور و پیشتر درین کتاب بموضع خود مذکور شد و فیراجعه و من یقل بمثل النبی قد قال  
 عیاض صاهو المرفعی سید علامه گفته لم یجد من قال ان یسئل النبی صلی الله علیه و آله فی القبر عند السوال انا قال فی شرح الصدور  
 انه سئل شیخ الاسلام حافظ العصر الفاضل بن حجر بل کشیف المیت حتی یری النبی صلی الله علیه و آله فاجاب انه لم یرد فی حدیث و اما  
 ادعاه بعض من لا یجیح به بنیر سند قوی ما نقول فی هذا الرجل لا حاجة فیه لان الاشارة الی الحاضر فی الذهن انتهى و این جواب  
 حافظ مطابق جواب عیاض است زیرا که وی نیز انکار در حدیث درین باب کرده و هکذا اعناه اجاب ابن حجر  
 و قال لا اصل لهذا فی الاثر و من غویب ما قرى العینان و ان السوال فی القبر بالسر یا فی  
 افقی بهذا شیخنا البلقینی و له اعادة لغيره بعینی و بلقینی نسبت است بسوی بلقنی بعضهم کثرت بلقنی  
 بمصر و نام بلقینی شیخ الاسلام علم الدین است تاظم در شرح الصدور از فتا و ایش نقل کرده که گفت ان المیت یجیب السوال  
 بالسر یا نید لم اقف ان ذلک علی سند حسن حافظ ابن حجر عن ذلک فقال ظاهر الحدیث انه بالعزلی قال و یتم مع  
 ذلک ان یكون خطاب کل واحد لیسانه انتهى و هو تخرجه لبعده تاظم به تبعیت اجماع اهل لغت ضبط لفظ مکر و دیگر کرده  
 و گفته و ضبط است مکر بفتح الیاف و فلسف است ادی فیه من خلاف یعنی میان ایه لغت و حدیث  
 که تخرجه از حدیث و قاموس بدان تصریح کرده و ذکر ابن یونس مرجه عینا ان ذلک ین یاتیان للموصفا  
 و اما ما اورد من البشیر و لمرافق فی ذا علی ما یشره شیخ غفر الله له بن یونس از شافعیست و نقل

نکته

او خلافت ماثور از جمیع علماء است و فضل و احادیث را و اوست و الفاظ احادیث درین باب بکرات و معرات در کتاب گذشت و همه جا نام اینها مکرر و تکریر آمده بلکه آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم درین خطاب فاروق رضی الله عنه را فرموده فاما که منکر و تکریر که تقدم و تکریر آن در اواسط بسند حسن از ابن عباس آورده است هم الملکین اللزین یا تیان فی القبر منکر و تکریر این علم است بآنکه کلام این یونس مدنی بر تقدیر ملائکه است کما او عاده اعلی عن غیر ذلک و در منشور و شرح الصدور و احادیث سوال را فرما هم ساخته و در آن حرفی و احد مطابق دعوی این یونس و حلینی نیست ذکر الملک الثالث و الرابع

و قد اتی فی عرسل ضعیف + ان السؤال من ثلاث یعنی + و در اربع اولتک الاثنتان + و الحسنة فان اکو

مع دومان + ضمیر یحیی مرفوع آورده فیا فی القبر منکر و تکریر و در زمان آخر جبرائیل لال و قال ابن الجوزی هذا الحديث لا اصل له یعنی موضوع است و ضمیر مایبی است و روایت وقف ظاهر است و شیخ الاسلام حافظ ابن حجر از رویان پرسید گفت و در بسند غیر یقین نهی و باین است اشارت و نظم و لیکن ذکر این روایت در منشور نکرده و تکرار السؤال سبعة ایام یکر السؤال الا نام + فیمار و وافی سبعة ایام + یعنی هر روز یکبار یا سه بار یا چهار بار یا هفت روز

سوال میکنند کن ارواه احمد بن حنبل + فی الزهد عن طاووس صاحب العسل + یعنی ابو عبد الله احمد بن محمد بن

حنبل شیبانی مروزی بغدادی رحمه الله تعالی و وی احد الاعلام و شیخ الاسلام امام شافعی قطب الامم حجة الفقهاء سید

المحدثین است از خلقی کثیر در حجاز و شام و یمن و عراق شنیده و از وی فخر بن بخاری و مسلم روایت کرده اند و از انصاری

کثیره و کتب نافعه است و بود سید و بر جا نه قبول تکریر و چیزی از اموال ملوک نمی ستاند و نزدش سهوی از دهبای

نبوی بود صلی الله علیه و آله و سلم وصیت کرده که کی را بر سینه و در برابر هر دو چشم او بنهند یتقی در سیرتش مجلدی تالیف است

و هم این الجوزی مجلدی در سیرت وی نگاشته و فائش و دوازدهم رنج الاول سنا حدی و الیبعین و ماتین و بغداد بوده

مسندش چهل هزار حدیث است و ذکر ذلک کلمه فی جمع التشتیت و محرر سطور در اثبات النبلاء قدری اطالت و در ترجمه وی

نموده و طاووس لقب ذکوان بن کسان حسیری تابعی فارسی عالم یابی جندی از ابناء فارس است که کسری ایشان ابروی

کین میل کرده بود و در نحو بفتح جیم وزن که بلده در یمن است سکونت داشت پنج کس از صحابه دریافتند و از زید بن ثابت

و عایشه و ابو هریره و غیر هم اخذ نموده و از وی ابن شهاب و خلقی کثیر روایت نموده و بود و راس علم و عمل از فضلا و اصحاب

و علمای تابعین شهرتش کافی از وصف اوست چون عمر بن عبد العزیز و ابی شد طاووس و ابی بنوشه ان شئت

ان یکون عکاک کثیرا فتعلم ان الحیة فقال عمر کفی بها موعظة توفی سنة ست و مائة و حدیث زناظم در منشور ذکر کرده

و لفظه اخرج احمد فی الزهد و ابو نعیم فی الحلیة عن طاووس قال ان الموتی یفتنون فی قبورهم سبعاً فاما انما یسجدون ان یقطع

عنهم تکمالا یام گویم این اثر مرسل است چنانکه در نظم بران تنبیه کرده و اشارت بسوی اخراج ابو نعیم باین بیت نموده

و بعد ابو نعیم اخبرنا + فی حلیة فیالها من دججه + ابو نعیم گفت حافظ کبیر حیرت شهید احمد بن عبد

۱۰۰

صاحب کتاب حلیۃ الاولیاء است سید علامه گفته کتاب نفیس جمع کل معنی حسن و شتمل علی تراجم فاضل السلفی بحث  
یعنی نظریه انتہی آسانده قد صم و هو مرسلی و قد یونی من جهة متصل یعنی اگر چه در ظاهر مرسلی است  
لیکن نزد تامل اتصالش از جهت نقل طائوس ترا از صحابه نمایان میگردد زیرا که استحباب طعام درین ایام متکثر است  
که این عمل نزدشان معلوم است پس اگر حکم بان اتصالش باین جهت نکنند پس این منقول از صحابه عاصد مرسلی است چه از  
وجه اعتقاد او رسال یکی موافقتش بقول یا فعل صحابی است و درین حین بالاتفاق ترجیح باشد این است تقریر در حکم ناظم

۱۰۱

و در جمیع اثبتیت گفته لم اجد اجماعه التي اشار اليها انه يروى متصلا بل ما وجد الا مشوبا الى طائوس لا غير و حكمه الواقع كما قد  
قالوا اخذ الخليل الرازي في محله اشار الى ان حديث طائوس وان كان مرسلًا فانه في حكم المرفوع وذلك لما تقرر في اصول الفقه  
وغيره بان كل ما ياتي عن الصحابة وكبار التابعين مما لا يصرح للاجتهاد فيه فان له حكم المرفوع فيكون دليلًا ولو ذلك لان الراوي  
ثقة و امور الآخرة والبرخ مما لا يدخل تحت الاجتهاد بل لا يوجد الا عن الطرق النبوية من الوجهي قال الرازي في الحصول اذا  
قال الصحابي قول ليس للاجتهاد فيه مجال فهو محمول على السماع تحسینا للفظ و ما روى طائوس من هذا القيل انتهى فمذا مراد  
الناظم و به يعرف صحة رواة الكلام الخليلی فی نقد و ملائمة السؤال و کلام ابن یونس فی انهم جماعة قیاسا علی کتب الحسنات  
و السیئات فانه قیاس القیاس كما قال الناظم و ليس القیاس فی ذالباب من مدخل عند ذوي الألباب

۱۰۲

و اما التسلیب فيه الا لایق و لا احتیاد حيث انبأ الصادق و فيه ان قد كانت الصحابة  
یرون اطعاصاله استصحابه مگذشت قول طائوس انهم كانوا یستحبون ان یطعم عنه تک الايام و ظاهر آنست که در  
یستحبون ضمیر برای صحابه است كما قال الناظم فی طول تلك السبعة الايام معونة فی ذلك المقام تعلیل آنکه  
اطعام معونت است مدلول سیاق اثر طائوس است و در این دلیل است بر حقوق صدقه میت و نفع آن برای مردم و دیگر بسیار  
اشاره اند تعالی خواهد آمد و مثل ذاك جاء عن جاهد و خیاله من عاصد و شاهد مراد و بما یلوا بها  
مقری کی مفسر مولی سائب بن ابی السائب است از مسجد بن ابی وقاص و غیره اخذ کرده و بر ابن عباس تنبی بارقرآن کرم  
را عرض نموده و نزد هر بیت توقف میکرد و وی پرسید که در کدام یک از آنها نازل شده است و قصه چه بود و بسیار متفکر بود  
تا آنکه بسزین بابل رسید و با روت و ماروت را دیده که همچو دو گاه سرگون آونیه اند پس شیخ بر آورد و بهوش افتاد  
و فاش در سینه یکصد و سیصد و سه حاصل آنکه مثل روایت طائوس از مجاهد هر چه آمده و این عاصد و شاهد است و حدیث  
ایضا تمکنت الارواح فی بقودها سبعاً بالانصوف یعنی مجاهد گفته مکت روح و در قبر هفت روز می باشد  
تا آنکه سوال منقضی گردد و این جریح روایت کرده که روح منافق چهل روز در قفسه می ماند و موسن هفت روز در  
سیاتی فی کلام الناظم روح روی الجمع فی القبور این وجبت و هو اصل م حافظ و منتخب ابن رجب بلفظ شهر  
معروف است و در جمیع اثبتیت گفته و هو امام عالم خلیل کثیر التالیف رحمه الله تعالی یعنی این همه را ابن رجب کتاب القبور



روایت کرده لیکن در نفس محمد بطور ازین آثار موقوفه چیزی نیست و اما علم و عن عبید بن جریس و غیره  
 و ذوالفجاء ابن جریس اسناد عبید بن جریس بن قتاده لیش ابو حاصم کی در عهد نبوت متولد شده قاله مسلم و غیره  
 او را در کبار تابعین شمرده و بود قاضی اهل مکة مکره هر سه اندر تعالی و مجمع ذکر او در تقریب است بانه یفقی سبعا  
 مومن و وادعیان ذوالفجاء یفقی باین اثر را ناظم در و رشور باین لفظ آورده آخیر ابن جریر فی مصنفه  
 عن الحارث بن ابی الحارث عن عبید بن جریس قال یفقی رجلان مومن من منافق قال المومنین سبعا و اما المناق فیفقی البعین  
 صبا حاشی سید علامه میفرماید و لم اراه فیہ عن ابن جریس کما فی النظم فانظروا فی نقل النظم و هو ذاک سبعا  
 الا انه لا یوافقه قوله و ابن جریس اول الذین بنا قد صنفوا العلم لنا تدوینا نص حلیه احمد بن حنبل  
 و غیره من کل جبر معتقل یعنی امام احمد و غیره نص کرده اند باینکه ابن جریس اول کسی است که در اسلام تالیف  
 کتب پر داخته و باندین علم ساخته عامری در غزال نوشته عبد الملک بن عبد العزیز بن جریس القرشی المکی اول من صنف  
 الکتب فی الاسلام علی ما قبل و قد اتفق علی ابن خلیکان و غیره وفاته فی سنة ثمانین و مائة انتفى و تمام این بحث در خطبه  
 بذكر الصحاح است و غیره نوشته ایم و کما امام قد حکمی فی کتبه و ما قد عزی لابن جریس فانه تبه و کما  
 الغوب ابن عبد البر فی تمهید و کوله من مقنفه و در جمع التشتیت گفته التمهید کتاب ابن عبد البر  
 نفیر جامع و تقدم ذکر ابن عبد البر انتفی و وی از ایزد مالکیه است تلاوه فی شرح الموطا المغربی و ابن رشتی و  
 کذا ابن جریس یعنی این هر دو مثل روایت ابن جریس نقل کرده اند و چون این روایت مخالف روایت طاووس و مجاهد است  
 ناظم اشارت بسوی ترجیح میان روایت مذکور و روایت عبید بن جریس کرده و گفته و ابن جریس من جاهد اجل  
 کذا و من طاووس الخیر البذل ناهذ فی زمان الصطفی قد ولدا و قال قوم بلقاء سعد و ان  
 یات الراجح ان یعد فی کبار التابعین جدا و بمکة قد قص فی عهد عمر و ذال شاول امره ابتکر  
 ابن جریس ذکر کرده که ولادت عبید بن جریس در عهد رسول خدا صلعم بوده و او را دیده پس صحابی باشد و روایت صحابی ارجح  
 از روایت تابعی است بعد ترجیح داده که وی از کبار تابعین است و صحابی نیست و او اول کسی است که در مکة بعد عمر  
 رضی الله عنه مردم را وعظ گفته و قصص انبیاء علیهم السلام بیان نموده و حکایات قرون خالیه و وعد و وعید مذکور ساخته  
 سید علامه میفرماید ناظم حجاج این ترجیح نمود زیرا که میان روایت مجاهد و طاووس و روایت عبید بن جریس ترجیح منافات  
 زیرا که عبید موافق آن هر دو است و سبب لیکن اینقدر زیاده کرده که این خاص بوجهی است و منافق سی و سه روز زیاده بر من  
 منتفی می ماند پس در روایتش زیادت است و زیادت عدل که منافی نباشد مقبول است کما عرفت فی الاصول و علوم  
 و بحیث بعد ناظم ایراد سوال بر روایت سبج و روایت اربعین کرده و گفته فان تعقل فاکثر الاختیار و ضالیة  
 من صدقة التکرار پیش ازین چندین آیات گذشته و در چیزی از آنها ذکر نکردیم سوال نیست مگر در روایتی نکردیم

قوله

سه بار در یک مجلس آمده که قدره الناظم قد متناثره پس جواب داد و گفت جوابه ان السؤال فيها يخرج احد  
 للذي ينفذه يعني روايات خالی از ذکر تعدد و عدم و اگر درست پس ثابت نکلا میکند و زنی آن میا زوایا که مطلق  
 بر یک بار و بار هر دو صادق می آید گمانا قال وکل ما جاء من الأفراد + یصدق بالمره و التعداد یعنی از  
 افراد و ایات مطلقه پس مراد بفتح هجره جمع فروست نه یکسره و مصدر افرو و بر تقدیر که تحمل که مراد و ایاتی باشد که  
 با فردین عن غیره آمده اگر چه قول او یصدق بالمره و التعداد ملائش نیست زیرا که روایت مقیده بسبع خالی از ذکر نیست  
 و لکن قول او خاتمه است حکم للظلمه + و حکم هذا زیاده النقصه + مشعر است که مرادش آن هر دو  
 روایت طاووس و مجاهد است و مراد به هزار روایت عبید بن عبید بنی روایت آن هر دو مقید بسبع است مثل مطلقه نسبت  
 به روایت مقیده باربعین پس زیادت روایتش همچو زیادت ثقه مقبول است کما قد مناه و این جواب بعینه در روایت آن  
 هر دو روایت عبید بن عبید جاری است نظر لیسان روایات متقدمه مطلقه حقیقه نه آنکه آن روایات در حکم مطلقه است  
 و اگر ناظم قول خود بکلامها الی آخره حدت میکند و عوض قول خود حکم باینکه الی آخره چنین میگفت و کل لخل  
 عن القیود مطلقه + و کل ما قبل من زیاده النقصه + و خبر و اعمی بود اول خود ظاهر است و اما ثانی پس  
 از حیثیت شمول جواب است برای آنچه خالی از تقدیر بسبع و غیر است و برای آنچه مقید بسبع نه غیر است زیرا که تقدیر  
 بسبع مقید است نظر بآنچه خالی از درست و این اکثر روایات است و مطلق است نظر بر روایت اربعین بر هر صادی است  
 که زیادت ثقه است و جزو البش آنست که آنچه مقید است از باب زیادت ثقه است و بدان پیشتر اشارت کردیم گفتیم که حجت  
 بترجیح نیست بنا بر عدم تنافی بعد ناظم برای جمع میان روایات متظاهرا کرده و گفته که قرطبی آن سابق گشته است  
 الا ترى للقسطی کیف حشع بین روایاتهما الخلف و فتح بان راوی البعض لویف الذي  
 اقتضا الاخر فاجمع ذی و ذی + مراد قول قرطبی است که در جواب و ال دارد گفته و حاصل این است که در تفسیر  
 شیخین و ترمذی آمده که ملائکه سائلین و نفر اند و حدیث ابو داود و یک ملائکه و این اختلاف نسبت باشخاص است  
 و حدیث ابو داود و احتمال دارد که مراد بدان سوال یکی و اتیان هر دو باشد و مشارکت در آمدن بودند در رسیدن پس راوی  
 اقتضا بر هر ملائکه سائل کرده و دیگر را ترک داده زیرا که وی در حدیث این گفته که در قبر و جز یک ملائکه و دیگری نمی آید  
 انتی سید علامه فرموده این قاعده میان علما معروف است که عدم ذکر عدم نیست انتی گویم بعض نسخ این است  
 که اولش و کم امام قدحی است تا این بیت اخیر موجود نیست و بعض شرح هم آنرا گرفته اند اما در جمیع التثبیت بدان تعرض  
 نموده که اعرفت قال الناظم و جاء عن عبد الجلیل القصوی + فی شعب الایمان قول فاحدی من الجلیل  
 بن عطیه قیس قری است و شعب الایمان نام کتاب هقیق است که در آن از وی این قول نقل کرده است ابو داود  
 و نسائی و بخاری و ترمذی از وی روایت کرده اند و احادیث او را خارج نموده این خبر عقلائی گفته صدوقی و غیر قول

نابجا

مشاریه و یومین است الروح اما تات فی نعیمه و اوفی عن اب حاکم الیه اکثر اهل اسلام بر آنند که روح  
 نسیم است و برین دل است کتاب و سنت و اجماع صحابه زیرا که صفحش در آیات و احادیث بتونی و قبض و مساکن احوال  
 و تناول و اخراج و خروج و نفی و اقزیب و رجوع و دخول و رضا و عطف و انتقال و تردد و بر سرخ آمده و با آنکه میخورد و  
 می آشامد و می خورد و می آید و میگوید و می شناسد و آنکار میکند و جز آن از آنچه از صفات اجسام است و غرض متصف  
 باین صفات نمیکرد و نیست شک در آنکه روح عارف خالق و مدبر محقولات است و این علوم اند و علوم احوال اند  
 پس اگر عرض می بود و علم بدان قائم می شد قیام عرض بعضی لازم می آمد و این فاسد است و اما آنکه روح و نفس یک است  
 یا دو شیئی متغایر پس صحیح آنست که شیئی واحد اند قال تعالی یا ایها النفس المطمئنة ادجی الی ربک و اذنی  
 عذیبه و فرمود و علی النفس عین الهی و اهل سنت مجمیع اند بر آنکه روح محدث و مخلوق است نه قدیم و واجب است  
 نکرده اند برین حکم که زنادقه و منجم و جمیعین بر حدوث روح مخبرین نصر و وزی و ابن قتیبه اند و از ادلایین دعوی است  
 حدیث الارواح جنود مجننه ما تعارف منها اختلف و ما نكثت منها لم یخلف و همچنین باشد مگر مخلوق و اما آنکه خلقت ارواح  
 قبل اجساد است یا متصل وی پس بیان دو قول است اول قول محمد بن نصر و ابن حزم است و بر آن دعوی اجماع  
 کرده و استدلال نموده بحدیث عمرو بن عبس و فرمود از زبان بنده بلفظ ان خلق الله فی الجبال قبل الجبال فی عام فماتت منها  
 اثنان و ما تبکا کر اختلف و سندش ضعیف است و اهل مل از علمین متفق اند بر بقا روح بعد موت بدن و قلا  
 در آن راه خلاف پیوده اند و دلیل ما قوله تعالی است کلی نفس خائفة الموت و لا بدست که ذاتی بعد مدوق باقی  
 ماند و برین تقدیر روح را روز قیامت یافتنا حاصل گردد پس عاده کرده شود بدینا ظاهر قوله تعالی کلی من جلیها  
 فان یا نگردد و در استثنای قوله تعالی الا من شاء الله داخل باشد و برین مسأله دو قول است حکایا السک فی تفسیر السی  
 بالدر الطییم و قال الاقرب انما لا تقنی و انما من المستثنی کما قبل فی الحو العین انتهی و ابن القیم روح در کتاب الروح گفته که مختلف  
 فی الروح بل تموت مع البدن ام الموت للبدن و حده علی قولین و الصواب انه ان ارید به و قما الموت مقارنه لم یجد  
 فنعم هی ذائقة الموت بهذا المعنی و ان ارید انما تقدم فلا بل هی باقیة بعد خلقتها بالاجماع فی نعیم و عذاب و عن محمد بن  
 بن سعد و ذکر که رجل ینیب الی ان الارواح تموت بموت الاجساد فقال معاذ الله هذا قول اهل البیوع فان قبل باقی  
 شیئی متغایر الارواح بعد مفارقة الاشباح حتی تتعارف و بل تتشاکل اشکال آجیب بان الارواح ذوات قائمه بنفسها  
 تصعد و تنزل و تعمل و تنفصل و تدرب و تجلی و تتحرک و تسکن و علی هذا اکثر من ثلثه دلیل مقررته منها قوله تعالی و نفس  
 و صاواها فافخیرنا مساواة قال عن الیدن الذی خلقک فسواک نسوی بدنه کالقلب لنفسه فتسویه البدن تابعه  
 لتسویه النفس قال و من باهنا یعلم انما تخذ من بدننا صورة تمیز بها عن غیرنا فانما تشار و تنفصل عن البدن کما  
 یتناثر البدن و تنفصل عنها فیکتسب البدن الطیبه و الخبیث منها کما تکتسبها هی منه قال بل تمیزنا بعد المفارقة کیون

من تميز الابدان والاشتباؤها بينهما البعد عن اشتباه الابدان فان الابدان تشبه كثيرة اوالا الارواح قتل بالاشتبه  
 قال ويوضح هذا التام تشابه ابدان الانبياء والائمة وهم تميزون في علنا اظهر تميز وليس في كمال التميز راجعا الى مجرد  
 ابدانهم بل هي باعترافه من صفات ارواحهم فانت ترى اخوين شقيقين شديدين في انماثلة غاية الاشتباه وبينهم وبين  
 غاية التباين وقل ان ترى بدنا قبيحا وشكلا شنيعا الا وجدته على نفس تشاكله وتناسبه وقل ان ترى آفة في بدن وفي  
 روح صاحبها آفة تناسبها ولذا تأخذ اصحاب الغرسة احوال الناس من اشكال البدن وقل ان ترى شكلا حسنا و  
 وصورة جميلة وتركيبا لطيفا الا وجدت الروح المتعلقة به مناسبة له واذا كانت الملائكة تميز من غير ابدان تعلمون ذلك  
 ايجز فالارواح البشرية اولى والعذاب على الروح والجسد معا بالتفاق بل الستة وكذا القول في النعيم واخرج ابن ماجة عن  
 ابن عباس رضي الله عنه قال ما تزال الخصومة حتى تخصم الروح الجسد فيقول الروح للجسد فعلت وبقول الجسد للروح  
 اثبت امرت انت سبوت فيبعث الله لك يقضي بينهما ان شكلكما كش رجل مقعد بصير آخر ضرير فطالبتا بما قال الله  
 للضرير اني ارجي يا هذا ثارا ولكن لا اصل اليها فقال للضرير اركبني فركبنا ولما قايما التعدي فيقولان كلاهما  
 فيقول لهما الملك فايكما قد حكمتما على نفسكما يعني ان الجسد للروح كالطية وهو كالبها واخرج الدارقطني في الافراد  
 من حديث ابن جوفه انه سئل عن كثرة روح راجع الى راحة ست وحكم هر فانه جد است فراجعه وحاصل معنى بيت فذكر  
 انك انك روح بعد جردا من اذن من نعمت فزارست يا در عذاب ناسا راويك عجب وسالى الى الخلاص من  
 ملائكة القدنة فافتحوا واستجاب يا تاربا في اذوت فرشتگان فتنه عبوس است بعده اشرع عبدة الجليل  
 قصرى بواسطه جزولى نقل ابن روايت كرده وگفته وعنده قد اوردت الجسد الى روحه في حديثي عن النبي صلى الله عليه وسلم  
 يعني جزولى ابن روايت را زوى آورده وآنرا پسند كرده واین روايت افاده نموده كه ارواح را بعد موت به حالت  
 يك تميم ودم عذاب الهم هم جسد از عقاب ابن القيم فرموده مسلة مقرر الارواح به الملوكة مسلة عظيمة يتلقى الارواح السبع  
 وقد قيل ان اروح المؤمنين كلهم في الجنة الشهداء وغيرهم تقسمهم كبيرة نظا هر حديث كعب ام باني وام مشعر الى سيد  
 وضمه ونحوها بقوله تعالى فاما ان كان من المقربين فروح وريحان وجنة نعيم فالة الارواح عقيب جسد  
 من البدن الى ثلثة مقادير اخبرنا في جنة نعيم واصحاب يمين وحكم لهما بالسلام وهو يضمن سلامهما من النار مذبة  
 ضالته واخبرنا لما نزلنا من نعيم وتصلية حميم وقال يا ايها النفس للطمينة ادجي الى يدك راضية  
 موضعية فادخلي في عبادي ولادخلي الجنة قال جماعة من الصحابة والتابعين انه يقال اما ذلك عند  
 خروجها من الدنيا على لسان الملك يشارة ويديه قوله تعالى من آمن آل ياسين قيل ادخل الجنة قل  
 يا ليت فحق يعصرون وكلام ومقرر ارواح پیش این گشت واین القيم گفته ان الارواح متفاوتة في مستقرها  
 في البرزخ اعظم تفاوت ولا تماثل بين الادلة غنها ارواح في اعلى عليين وهم الانبياء وبعدهم متفان وتون في منازلهم

كما راجع النبي صلعم في ليلة الاسراء وتند ارواح في حواصل طير خضر تسبح في الجنة حيث شارته وهي ارواح بعض الشهداء  
 لا جميعهم فان منهم من يحبس عن دخول الجنة ليدن او غيره ومنهم من يكون على باب الجنة ومنهم من يكون محبوبا في قبورهم من كل  
 محبوبا في الارض لم تحصل روحه الى الملاء الاعلى فانها كانت روحا سفلية ارضية فان النفس الارضية لا تتجاسع الا مع نفس  
 السماوية كما انما لا تتجاسع في الدنيا فالروح بعد الفارقة تعلق باكلها والمرجع من حب وسمها ارواح تكون في تنوير  
 الزمان واوراح في نزل الدم الى غير ذلك فليس الارواح سعيدا وبقية مستقرة واحدة وكلها على اختلاف محالها وتباكن  
 مقارباتها اتصال باجسادها في قبورها يحصل لهم النعيم والعذاب ما كتب له انتهى وانما بين القيم تفاوت مقاربات ارواح  
 ذكر كرده اقول اهل علم واثنا صحابه واتجاه فرود شاد بدو عاصدا و است خطب آن همه در نيا خرابان در ازی ست هذیل  
 بن شرمیل گفته ارواح کل فرعون در اجواف طیر سودرست صبح و شام بر ناری می آیند این است عرض آنها و ارواح شهداء  
 در اجواف طیر خضرست و اولاد مسلمین که بخت نرسیده عصفایند در جنت و تجوه علی الضحاک بدون ذکر الاولاد و تجوه من  
 ابن مسعود و درین باب روایات بسیار است که در درمنثور آنها را آورده و در مجمع التشتیت بابی در عذاب کافر و قبر و طبری  
 نقل کرده و قصه ابو جهل و عذاب ابن محم ذکر نموده و حدیثی از امامه در روایات آنحضرت صلعم که نزد ابن خزیمه و ابن  
 حبان و حاکم و بیهقی و طبرانی است و در ان انواع عذاب رجال و نساء کاذبین و زناة مذکور است ایراد نموده و گفته و  
 فی الامات حدیث طویل را می معلوم عالم من المعذین فاما حاصل آنکه معلوم من مجموع ما در وان الارواح بعد الموت مستقره  
 او مغذیه آبن القیمیم گفته عذاب قبر و گونه ست یکی و انهم وان عذاب کفار و بعض عصابه است دوم منقطع و آن عذاب  
 عصابه خفیف است و انهم ست مرتفع می شود از ایشان و این رفع گاهی بدعا یا صدقه و نحو آن باشد و در بدائع گفته از خط  
 قاضی ابوالجلی در تعالیق نقل کرده ام که لابد من انقطاع عذاب القبر لانه من عذاب الدنيا والدنيا و اما منقطع فلا بد ان المحقق  
 القضا والبلایا لا يعرف مقداره ذلك و در شرح الصدور بعد از نقل گفته و مکرر است قول مجاهد لکذا جنة یجیدون  
 فیما طعم الموت حين تقوم القيامة فاذا أصبح بابل القیور یقول الکافر یا ویلنا من بعثنا من عوقل فانیقول الموت الی  
 جنبه هذا ما وعد الرحمن و صدق المسلولون انتهى سید علامه گفته و اذا عرفت هذا فتقول الناظم ان من الارواح  
 ما یکون محبوبا من فتنه لم اجد بل ظاهره ما سلفنا من الاحادیث من اول الكتاب انه اخذ من فتنه القبر ولا یجوز انما العلم  
 اعلم بمراده انما فتنه اخرى و هذه المسئلة الشریفة او حقیقتها که اسم لطیفه و مراد مسئله تقسیم ارواح  
 بسوی منعم و معذب و محبوب است چنانکه ظاهر سیاق او است و شرف بعضی هاوست و کراسه واحد کرارین است قاله الجوهري  
 و ابو جعفر نخاس گفته معنی الکراسه الکلیه المضمونه بعضها الی بعض والورق الملصق بعضه ببعض من قولهم رحمکم مکرر اذا  
 التصقت الریح التراب به و ما وردی در تفسیر خود گفته اصل کراسه علم است و منه قيل للصحيحة الکراسه انتهى مراد کراسه  
 در اینجا جزو کتاب است ضمنها فرائد فنیسه لمن له اهلیة انیسه و يقال ضمنه الشئ تضمینا يتضمن

وکل شیء جملة فی وعاو فقد ضمنت اياه و فمرت بالضمه کما یک اسی ما مثل علیہ کان فی ضمه ای فی طیه و مر و ضمه  
 مرغب فیما ست و انیس معنی مونس است و کذا کل فی مونس به اذ شهورت معنی صلاء البلیل و لحوین بصرها  
 من احد یعنی امر این رساله متصح و ظاهر هرگز در جمع اشتیاق نوشته بذر رساله لم اقم علیها و لا عرفتها است  
 و اغناها و بالاکتاد من لیس اهل السخط الا قاله یا و معنی اسرع و کمی به البدر و لم یأثره الشمس اطلق فی تعبیه  
 یعنی چون این رساله از من مشهور شد واحدی آنرا نمی شناخت کسیکه حدیث نبوی و شتابی یا نکار کرد و گفت که مضمون این  
 رساله صحیح نیست و همین است حال تاد افتخار هر زمانه که هر چه را نمی دانند و دست ایشان تا دوره فطش زرسیده نزد  
 و قوت بران تعلیل بر دو انکار میکنند و کذب و ایما هم عیو و ابعلمه و فتنه را در اموجیا نکار عدم بلوغ با وج تحقیق می شود و کیف  
 که سکونت حقیق تقلید را و بسیاری از سالکان دین زده است و از برکات شرع مبین و رحمت اجدید و آیات  
 کتاب مستبین و سنت سید المرسلین صلعم و هم داشته الامم و همه الله تعالی و قلیل با هم فایت برو من عند اللیس  
 من اهل المعتزله و ذلک ذو و ساقه بل ذلک و گو یا امر او به ترک در بخا حفظ و اطلاع است و باطل و اهل علم  
 یعنی راول صاحب حقاقت و سقاقت است که با وجود علم ببادرت با نکار کرده و ثانی که ضعیف الاطلاع و قلیل العلم است  
 تا توان میوه است یقال رک الشیء یرک بالکسر و رک و رکاته ای رقی و ضعف فهو رک یک و منه قولم قطع من حیث رک  
 تا اصل آنکه انکار جلال تجلالت و انکار عالم رکاکت است و این بلای است که کمتر کسی از اهل علم و ایمه دین از ان نجات  
 یافته خصوصاً از دست معاصرین که غالباً معاندین و جمیع داند علی قاری و امثال او را نیز از دست این جهل فریاد است  
 و همین متقدمین را ولیکن حق تعالی حق را باقی و باطل را فانی میگرداند و ضمنت ما الفتة عن بدایه و الفتح  
 لویقتد و امن اهل و و انما یصلح للافاده و ذو ادب ترجی له السیاده و در جمع اشتیاق گفته  
 کانه وقع انکار من جهه من اهل عصره لما اتممت علیه الکراسه التي ذکرها و ذلک بقصورهم عن معرفه ما عرفه و الف و منه  
 فصان بعد ذلک مؤلفه من لم یکنوا من اهل الشی و قدر و سیادت در بخا ریاست و تقدیم بر غیر خود است اهل علم گفته اند  
 بر تمیز اقتدار شیخ و احوال و اسرارش واجب است و اگر استاذ باشاگرد و مباحث کن شاگرد را باید که با و مزخ نماید  
 بلکه در توفیر و تعظیم همیشه بغیر اید و با وی معالجه با جلال و تحیت فراید و بر و لغات شیخ خود و دیگر اهل علم که در مرتبه  
 از وی بالاتر باشند و دنیا با دنیا و کلب اعتراض بلا فهم و ادراک نکشاید و اگر شبهه یا طریک بگذرد با داب تمام حل آن مشکل  
 نماید و بیروچی نرسد که موجب طلال خاطرش گردد و این معنی سبب شقاوت داری این کس شود و از برکت علم و ادب  
 محروم و اندیشه حق معلوم است و استاذ زیاده از حقوق والدین است چه الون سبب حیات قانیه اند و معلوم سبب حیات ابریه  
 سرمدیه تا آنکه گفته اند که حقوق استاذ را تو نیست یعنی اسارت و رفعتش بسیار است و نعم قیل و آن العلم  
 والطیب کلیمهما لا ینصحان اذا اهل الوبیکر ما فانظر لدلائل ان جفود طیبیه و وانظر



هم آمده است و بعضی آن آثار را بر ازار خراج کرده و آنها را جمع اثر مست و رفع آن بسبیل بلست از عده مست گذانی  
 الجمع لیکن در نسخ دیگر بجای عده لفظ نه آمده و این نظر است و اکثر اطلاق اثر بر چیزی آید که مرفوع نیست کما استحقاق و یک  
 فی منبع الوصول الی مصطلح احادیث الرسول و حدیث معاذ رضی الله عنه و اثبات سوال گذشت و من جمله فاذ و بعضی  
 قبره و متوی علیه التراب و تفرق عنه صاحب آباءه و دیگر چنانچه فی قبره فیجی القرآن حتی کیون بینہ و بینہما فقیولان الیک  
 عنه حتی نسأله فقیول لا ورب الکعبه انه لصاحبی و خلیلی فان کنتما امرتما بشئ فامضیا لما امرتما و دعانی مکانی فانی لا انا و حتی  
 او خله لجمته و تروی الطبری عن حفصه بن الیاس فی قبره فاذ انی من قبل را سه دفعه قراة القرآن و اذ انی من قبل بیدر فوته  
 الصدقة و اذ انی من قبل ربعلیمه دفعه شیه الی المساجد احدث و تروی ابو نعیم عن بشر بن الماجر عن عبد الله بن یزید عن  
 قال کنت جالساً عند رسول الله سلم فسمعت یقول ان القرآن یلقی صاحبہ یوم القیامۃ حتی یشق عنه قبره کالرجل الشاب  
 فقیول لہل تعرفنی فقیول با عرفک فقیول انا صاحبک القرآن الذی اظاکک فی المواجر و اسبغ لیک و ان کل تاجر  
 من وراء تجارتہ و انک من وراء کل تجارة و تروی ابو نعیم عن عبد الله بن عمر موقوفاً ان القرآن و الصلوة شفعان یوم القیامۃ  
 لصاحبهما گویم چون قرأت قرآن روز حشر شفاعت کند تفسیر قرآن بالاولی انشاء الله تعالی شفعی خواہد بود و کلام و یک  
 نجات اقوی تر ازین باشد کہ یکی بنده خدمت کلام مولای خود کند و با تصمار مقاصد خدا و رسول و صلی الله تعالی علیه  
 و علی آله وسلم پرواز و چون یوم القیامۃ یاتی الناس قاطبةً بصحائف الاعمال الا و ان ہوا اذا استکلت  
 بصائف فتقول لی قد جئت بالتفسیر القرآن اللهم شفع فی القرآن و نبی من عذاب القبر و الزیارات و خلعتی  
 بر جنتک و عفوک جنتہ السلام و دار النضوان قال الناطم رحمہ الله تعالی هذا تمام ما اردت نظمہ - و اسبغ لیک  
 الذی اتمہ - و نظمته للعصین تبصوه - ادعوا بالتبیت عند اللزوم - معنی تبیت و تشریح و تفسیر  
 ازین گذشته و مجازات از جنس عمل باشد از مکافات عمل غافل مشو کہ بگویم بگویم وید و جرجی و حیایه  
 و نصفی اسریه - ابیاطاکا لا یجحد لہ - سری معنی نفیس است و درسی منسوب بسوی دترم و دانست کہ این  
 ابیات در اخلاصات الفاظ و مبانی و اشراق مضامین و معانی همچو کواکب دری ست و بعضی شرح سری را در اینجا بعضی  
 پاره از حدیث گرفته اند و اولی و اسبغ الله علی ما یلھو - فخر علی بنیہ - اسلمہ ای و مہل لما تقدم  
 فی اول الکتاب فخرم بلامتدبره و قال فی الجمع حدیث الصلوۃ و لم یذكر الاک و الاصحاح کا کہ گفتی با سلف فی اول الابیات  
 فانما کلام واحد و شئ متحد و اندک حسن جزاءه عن الاسلام و اہل و یریدہ من احسانه و فضلہ انتہی و اقول ارجو من الوسلے  
 حسن الاولی و انما تہ و النجاة من فتنۃ القبر و عذاب الہی و النار اساطیرہ و قد اخرج السلفی عن سہیل بن عمار قال راایت  
 زید بن یارون فی المنام بعد موتہ فقلت ما فعل السدیک قال اتانی فی قبری مکان فظان فظان فظان فقال ما یتک  
 و من یتک و من ربک فاخذت بلحیتی البیضاء و قلت لشی یقال ہذا و قد علمت الناس جو انکما تین سنۃ فزیہا و قال

من ابیاتی قد خلت علی



كتبت عن حميد بن عثمان قلت نعم قال انه كان يفيض عثمان فابغضه الله ثم قال انتم نومة العروس فلا رومة عليك  
 بعد اليوم ولعل ان تكون حجة زيد بن هارون رحمة الله تعالى واياه وان لم يبلغ مبلغه عند السبعين والعمر والتميز ما  
 على الله بعزله واسأل الله ان يصلي وسلم على سيدنا ومولانا وجدنا واولادنا محمد المصطفى احمد المحمدي وان يجعنا عليه عند  
 العطش الاكبر ويحفظنا منه في نهر الكوثر وان يحشرنا تحت لوائه ويحفظنا من كرب المحشر فان من حشرني هذا المحل فقد فاضت  
 النوار السعادة عليه وتوجت ركائب الغفران والرضوان اليه انه بالمؤمنين روف رحيم فغلبه وعلى آله الصلوة والسلام  
 اللهم افعل ذلك بي وبوالدي واخوتي واخواني واولادي وابي وشايعي في العلم وصحابي ومن اجبت في الدين عاني  
 على سلوك الصراط المستقيم وهذا آخر ما جرى به القلم في شرح الابيات السيوطي رحمة الله تعالى اعلم وعلمه ثم فضله اسم  
 قف سيد علامه محمد بن اسماعيل بن الصلاح الامير الباني رحمه الله تعالى ورحمته الله تعالى في جمع التثنية ميفرايد ثم اني لما فرغت من شرح  
 من شرح هذا النظام وايداع شرحه فواتد تروق لذوي الافهام اجبت ان اكملته نظمي لرسالة اكمال السيوطي رحمة الله  
 بشري الكتيب بلقاء الحبيب وشرح ذلك بما ارجو به من الاثابة اجزل نصيب انما ضمنت اليه لان ابيات التثنية  
 وشرحها من قسم الترهيب وبشري الكتيب من قسم الترغيب ورايت الله تعالى يجمع في كتابه بين هذين الامرين كشيء  
 فياتي بالوعيد ثم بالوعد وعكس ذلك في عدة آيات فالكامل ان يجعل مرقوما في صحائف احسان ويجو به اسلفناه  
 من السينات ويجعل الموت راحة لنا من الآفات ويجعل القبر لنا روضة من باض البساتين وهذا اول ما فطننا به وشكرناه  
 وجعلته كالدليل لالابيات التثنية وسميت تائيس الغريب بالنظم وشرح لبشري الكتيب انتهى بناء على هذا مخر سطوة عفا الله  
 ما جناه وما تحمل فيا يحبه ويرضاه بعد قرأه في شرح ابيات ذكره تبعنا هذا السيد الامام بايرد انظم شرحه في بيرواز و  
 بشرى ابيات شري ساذنا ترهيب همدوش ترغيب گردد وكل نصيحت بفيض ضم اين نصيحه رعنا شود وكيف كنهج فو بشر  
 را درين عالم فاني دور بر رخ نهجاني از رخ و راحت گزيه گزيه نيست **س** دين چمن كه بهار و خزان هم آغوش است  
 ز ما نه جام بدست و جنازه بردوش پس جمع ميان اين هر دو امر بسبب طائيف خاطر و تلج صدر ساكن صراط  
 هدايت است و سميت ضال النسا الكتيب في شرح المنظوم تائيس الغريب و بالند التوفيق قال السيد محمد بن  
 السيد علي التوفيق في شرح هذا المنظوم بالتحقيق شرحا بديعا قد حوى نقايسا و ذفقتها كالكواكب  
 عرايسا و شررايت بعد شرح النظم وافي اذيل نظمه بنظمي و لما حوى بشري الكتيب فاستمع  
 عسى بلقياك الحبيب ينفع بيان ما ورد من خيرية الموت للمؤمن و ما يناسب ذلك  
 قد قال خير الخلق ما معناه و تحفة من ومن في لقاءه الموت ما من راحة سواء و راحة  
 ضمنية تلقاه و انما اللذياليه كالسبحان ان مات لم يبق له من حزن و وانه خير من الفتن  
 وفي الحية لا يزال في محن و الموت كفارة لكل مسلم يا حبا يا حبا من مغلو و دين نظم شره بر

موت نسبت به من چهار نام ذکر کرده و گفته که موت تحفه لمومن و راحت مومن و رحمة لمومن و نصيب مومن است و  
 دنیا برای من است و موت خرم از ان سجن باشد و کفار است برای هر سلم و مردن بهتر از فتنه است و درین باب  
 مرفوعه دارد گشته عن عبد الله بن عمر رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله الموت اخرجه ابن المبارک فی الزهد  
 و ابن ابی الدنيا فی ذکر الموت والطبرانی فی معجم الکبیر و المحکم فی المستدرک و حلی ابن الحسین بن علی علیهما السلام ان رسول الله  
 صلی الله علیه و آله قال الموت رحمة للمومن اخرجه الدلمی فی مسند الفردوس و عن عائشة رضی الله عنها قالت قال رسول الله  
 الموت غنیمة للمومن اخرجه الدلمی ایضا و عن محمود بن لبید رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه و آله قال کبره المومن الموت و الموت  
 فیل من الفتنه اخرجه احمد و سعید بن منصور بنده صحیح و عن عبد الله بن عمرو بن العاص ابن النبی صلی الله علیه و آله قال دنیا سجن  
 و سنته فاذا مات فارق السجن و السنة اخرجه ابن المبارک فی الزهد و الطبرانی فی الکبیر یعنی دنیا زندان مومن و قطعه است  
 پس چون ببرد گذشت زندان و قطعه را و عن انس قال قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم الموت کفارة لكل مسلم اخرجه  
 ابو یوسف و سیوطی و ابن کثیر گفته اند صحیح ابن العری و رواه البیهقی ایضا و تحفه بمعنی بیه و لطف و مال نوست و غنیمت فائز  
 شدن بخیر می ست بلا شقت و بیجان گیاهی خوشبو است و کفار و خصلتی سار و ماحی خطیه را گویند قال القرطبی انما  
 جعل کفارة لما یلقاه المیت عند من الآلام و الاوجاع و قد قال صلی الله علیه و آله من یصلح ما من یصلح یصلح اذی من شکوة فافوقها الا کفر گشته  
 بهما من سیئاته فاظنک بالموت الذی سکره من سکرته اشد من ثلاث ما ته ضربته بالسيف نبتی اقول و کذا لک تسمیة  
 غنیمة لما ینال منه من الاجر و الثواب کما سجد صلی الله علیه و آله فی شتا الغنیمة الباردة فکما سماه تحفه فانه بهر العبد المومن و لطفه  
 به بخرجه مولاه من الاراکه را فی اشراف جوار کما قال التهامی جاودت اعدائی و جاود دینیه و شتان بین  
 جاود و جاود می و التهامی حدیث شریف داری آمده که و تعالی ملک الموت را میفرماید بر و بسوی دوست من و بیار  
 او را که من تجرید کرده ام او را بسرا و حضرا و یافتم او را در جای که خواستم پس بیار نزد من او را تا راحت بهم و از هم  
 دنیا و عنوم او و الحدیث و این حدیث در شرح ابیات گذشته و عن ابی قتادة قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بمنزلة فقال  
 مسترح او سرت منه فقالوا یا رسول الله المستراح و المستراح منه فقال العبد المومن مسترح من تعب الدنيا  
 و اذا بالی رحمة الله العبد الفاجر لیسترح منه العباد و البلاد و الشجر و الدواب اخرجه شیخان و نعم قبله تو چنان  
 زی که چو میری بری نه چنان گر تو میری بری نه و حافظ شیراز گفته سه چنان بزی که اگر خاک ره شوی کس را  
 شایر خاطر از بهادرانم رسد و دیگری گفته سه یا داری که وقت زادن تو همه خندان بودند و تو گریان آنچنان  
 زی که وقت مردن تو همه گریان بودند و تو خندان و دنیا را زندان مومن نام فرمود و مرگ را خروج از زندان  
 مقرر کرد و سجن بمعنی حبس است و صاحب و اسجان گویند و مجوس بودن مومن در دنیا بجهت آنست که تا در دنیا  
 ممنوع با و امر و نواهی شرعی است از تفریط و اموال و از کتاب مناهی و خلاص ازین هر دو کار جز بفرانی دنیا

دست بهم نمیدهد و گوید هر چه بخواهی بیا و فتن این پیچی سرا و ملافت اعداء و مدارات صبا و مکاره تحلیف  
 و بلاست منصور و قیصر گفته اند قلنا هذا مدح الحیوة و اسراف فی الموت البت فضیلة لا تعرف منها  
 احسان لبقائه بلقاءه و فراق کل معاشی لا ینصف و دیگری گفته است من کان هیوی ان بعایش  
 فانین بحسب احب بان اموت فاعنقا فی الموت البت فضیلة لو اطا عرفت لکان سبیله ان بعینه  
 لیکن مدار این فضیلت و موت بر حسن غایت است و لهذا از تنهای موت و احادیث صحیحی آمده و سبیل تشریحی گفته  
 تنها نمیکند موت را مگر کسی که بی جاهل از حال ما بعد موت دوم گردید و از قبضه و قدر یعنی مصائب دنیا و ستم  
 لقای او تعالی بعضی عرفا گفته اند الموت جسدیصل الحبیب الی الحبیب و عمل گفته اند موت عدم یعنی مفصله عدم  
 نیست بلکه انقطاع تعلیق روح از بدن و مفارقت از تن و تبدل از حالی بحالی و انتقال از دنیای ماضی به دنیای  
 یوم و ما بحوی و یوم ما بالعقیق و بالعذیب یوم ما یوما بالخلیصاء و این عمر گفته اند کسی یومی روح و جسم و نفس  
 و مثال مومن نزد خروج از ان مثل موی است که از دندان بیرون شد پس متقلب گردید و در آن قدر لان ابیاتش بنفشه و در آن حال  
 از عایشه مرفوعا آورده دنیا لا تصفولون کیست و بی سجنه و بلاؤه و عن الرجیع بن جیم قال ما من غائب کثیر یظن ان  
 خیر له من الموت و این سجع گفته اند لیس للمومن امة دون لقاء الله و عن مالک بن معول قال بلغنی ان اول  
 علی المؤمن الموت لیس من کرامته الله و ثوابه و آتیه الدردا گفته اند ما من مومن الا و الموت خیر له و مرفوعا  
 لا یضیع فی غیره قتی فان الله یقول و ما عند الله خیر لایراد و لا تحسبن الذین کفروا انهم سوا الله  
 الا یموت و تسروا گفته اند غیبت شیئا کمومن فی محله قد امیر به و مثال آن که بگوید او غیبت من الله یا فانه دوم که در زندان  
 ساقین و دنیا بر او به دیر صاه بعد از آن که در آنجا است و مثال آن که بگوید او غیبت من الله یا فانه دوم که در زندان  
 در رحمت و نعم اند و بسیاری از کفار و ضعیق و مصیبت و در جوابش دو سخن است یکی همان که سخن با صحت است که کاین مشر  
 و تقیید بدان و جهاد نفس است فعلا و تریکا و کافر مطلق العنان غیر متقیید با و امر و نواهی است گویند در رحمت است که کاین  
 از وی مرفوع گفته دوم آنکه مومن باعتبار مال خود از جنت و انهار و حور و قصور و خدم و حؤل و انوار و جزآن که  
 زیر حصر بلکه زیر قید و شرط قلب ند آید و اینجا گویند در زندان است که نعمت فانی بدولت باقی نمیرسد و اگر مومن ساج  
 نباشد مگر خلوه و در بدو استغنا از بهر احد و دخول ملائکه لسلام از بهر باب و دوران و لذت و غلمان همچو لولو بنشور و گوهر  
 شاهوار با کوس و کواب بر سر مرفوعه و زردی میشود و کواب موضوعه و نمارق مصفوفه و لحوم شمشاد طیر و فواکه متغیره  
 و نعم نامحصوره و لهذا گفته اند ما بعد دو و عنوان اکبر از جانب و تعالی همین تنها برای او بهتر از دنیا و مافیهاست و این دار  
 باین اعتبار و حق او یعنی بیش نیست اگر چه در مال برابر قارون و در عزت مثل فرعون و در جبروت مثل نمرود باشد  
 و قاهر قرآن و متاخر قرون بوده اکوان برای او خضوع کنند و حیوان متقاد او شوند بلکه اگر از دولت و جاه و نیا

مثل سلیمان نبی الله علیه السلام بغرض محال بدست او آید نسبت بانچه در آخرت حاصل او گردد و همچو کسی است که عظمت  
 سخن و استرسان است چه در حیوان و در آخرت است نه این خاکدان فنا نشان و گناه اعتبار آنچه او را در آخرت نصیب  
 گردد از حریق و زهر و شقیق و دعا بویل و ثبور و در قعر ناز سحر و تخریب جمیع و شقاق در دوا ربوار و قیقن خلود و در دنگات جمیع  
 و انواع عذاب الیم و تبدیل جلوه و نزول ضعیف جلوه و نامسعود و نهش حیات و عقارب جهنم و صهر بطون و جلوه بشارت آن  
 گوید درین عالم اگر دراضیق سخن از سخن دنیا و اقیع ضیق و شنع بلیمه باشد و منتصب به نیزان گردد نسبت بآل حال او که از  
 تعاطی کفر و معاصی حاصل او شده و متقی خلود و در جمیع و عذاب همین الیم گشته درینجا در عظم خبات دنیا و اشراف رب علیات  
 قائمه سوم آنکه تسویه آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم دنیا را همچون مومن بنفید نیست که وی از حین موت خارج از ضیق بسوی سخت است  
 و منزل او بعد فراق از دنیا اوسع و حالش ارفع است منزل او بعد الموت اوسع + و قبوه خیر له و ارفع +  
 سخن اول قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ما شیت خروج بنی آدم من الدنیا الا مثل خروج البصیر من بطن امه من ذلک الغم  
 و النقلة الی روح الدنیا اخرجه الترمذی فی نوادر الاصول و سخن عباد بن الصامت قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله  
 ما علی وجه الارض من نفس میوت و لها عند الله خیر مما یرجع الیه و لها نعم الدنیا و ما فیها اخرجه النسائی و درین باب  
 روایات است و احادیث توسیع در قبر بیشتر و شرح آیات گذشت و در حدیث آمده ان القبر روضة من بیات الجنة  
 او حفرة من جحر النیران و سیوطی در شرح الصدور بابی در احوال موتی در قبور عقد کرده و در آن ذکر نماز و قرأت قرآن  
 و تراود و نوعم و لباس در باره اموات کرده و سخن ابن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یس علی اهل الاالا الله  
 و حشنة عند الموت و لانی قبورهم و لانی منشرهم اخرجه الطبرانی فی الاوسط و الاصبهانی فی الترغیب و سخن ابن عباس  
 ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال ان لا اله الا الله النفس المسلمة تمت بموت و فی قبره و حین یخرج  
 من قبره اخرجه ابوالقاسم اجمعی فی الذیج لیکن مراد بآل کلمه توحید درینجا اصحاب اعمال صالحه و طاهر  
 پس جدا باید کرد تا در ایشان معدود شود و رننه توکی بدولت ایشان رسی که نتوانی در جزین دو گشت  
 آن هم بصدر پریشانی تسلیم الله تعالی علی من فی السیاق من المومنین و تسلیم الملائكة علیهم  
 و فی السیاق بالسلام یلتقی + من دینه و من اولئک الملائكة مراد بآل کلمه مرسل بسوی بعضی از روح  
 و بیت اشارت است بسوی قول ابن مسعود اذا اراد الله قبض روح المؤمن اوحی الله الی ملک الموت قرعه فی السلام  
 فاذا جاء ملک الموت لقبض روحه قال ربک یقرک السلام اخرجه ابن منده و در ابن عازب در قوله تعالی تعقیبه  
 فیها اسلام فرموده یوم یلقون ملک الموت لیس من مومن یقبض روحه الا سلم علیه اخرجه ابن ابی شیبہ ابن ابی عاصم  
 و الحاکم و صحیح البیہقی و ابن عباس در قوله تعالی و السلام لث من اصحاب الیمین گفته یاتیه الملائكة بالسلام من قبل  
 الله فیسلم علیه و یخبره انه من اصحاب الیمین و قتاده در آیه سو صد گفته سلام من عذاب الله و سلمت علیه الملائكة الله











بر خیر و رحمت الهی است نه بر آرایش ظاهری و لهذا گفته اند سه اذ برون چون گور کافر بر چهل و زرد برون قهضی  
عز وجل و در باره قهض و عدم تحسین آن منامات صحیح و در روایات مرسله و غیره آمده حافظ ابن القیم رح و کتاب  
الروح در مسئله تراویح گفته الارواح همان مغذیه و منعمه فاما المعذبه فی فی شغل عن التذاده التلاقی فاما المنعمه  
غیر المعذبه فتلاقی و تتراد و تتراد اگر ما کان منها فی الدنیا فیکون کل روح منها مع رفیقها الی علی مثل علما و روح  
نبینا صلعم فی الرفیق الاعلی قال تعالی و من یطع الله و الرسول فاولئک مع الذین انعم الله علیهم الایة  
و هذه المعیة ثابتة فی الدنیا و فی البرزخ و فی دار الجزاء و المرع من احب فی هذه الدار الثلاث قال و قد لقا اترت  
المأی بذلک بعد شئی کثیر از ان ذکر کرده و گفته که سنت صریح بدان آمده است گویم ظاهر آیه و حدیث مذکور آنست  
که آدمی با دوست خود است اگر چه در عمل قاصر باشد وقتی که محبت برای خدا بود و بهم اعتقاد آن کس باشد و این بنات  
عظیم است برای ما غبار و زبر که هر چند در عمل قاصریم لیکن خدا آگاه و دل آرزو و مشگواه است که محبت ما با صاحب و یارین  
و زمره محمدین از متقین و متاخرین و اتقاد و در عقاید و اتباع و انکار طبلع ما از اهل بدع و رای و فسق ثابت ایم  
و از پنجاه امید داریم که حق تعالی در برزخ و در حشر ما را تحت لوا اسید المرسلین صلعم و در جگر متبعین بر انگیزد و رفیق  
ایشان در خیرات انجا گردانند و این کار بروی تعالی آسان تر از هر آسان است سه شنیدیم که در روز امید و بیم  
یدان را به نیکان بخشه کریم + آری سه که چه از نیکان نیم خود را به نیکان بسته ام + و در بهار آفرینش رشته گلدسته ام +  
ابن ابی الدنیا بسند خود آورده که چون بشرین بر این معرور بر و مادرش بروی پنج بسیار کرد و گفت ای رسول خدا  
همیشه با کلی از بنی سلمه هلاک میگردد آیا اموات یکدیگر را می شناسند تا سلام خود به بشر یا نعم فرمود آری و الذی نفسی  
بیده یا ام بشر نعم لیتعارفون کما یتعارف الطیر فی رؤس الشجر یعنی هیچ کس از بنی سلمه نمی مرد مگر آنکه ام بشر نزدش  
آمده میگفت ای فلان علیک السلام و وی میگفت و علیک السلام باز میگفت بشر یا از من سلام بخوان و درین باب  
روایات است و در بعضی از آن آمده که خبر یکدیگر می پرسند اگر معلوم شد که فلانی بمردن ایشان زیسیگی بینداند و انا  
البیر راجعون و او را بسوی ما دیه بر و ند حدیث بذلک ابو ایوب الانصاری مرفوعا و اما ملاقی ارواح احواء و اموات پس  
ابن القیم برای آن مسئله عقد کرده و گفته ان شواهد با و ادلتها اکثر من ان یحصرها الا الله تعالی و احسن الواقع مرعظم لشهور  
بما فیستلقی ارواح الاحیاء و الاموات کما یتلقی ارواح الاحیاء و بعد برین مسئله کلام کرده و مرای صادق و اسد ذکر نموده  
که این مختصر گنجایش آن ندارد و سعید بن سعید گفته عبد الله بن سلام و سلمان فارسی با هم ملاقی شدند یکی دیگری گفت  
اگر پیش از ما میری ما را ملاقات کنی و از لقاء رب خبر دهی و اگر من پیش از تو بمیرم با تو ملاقی شوم و خبر دهم دیگری گفت  
که مگر احیاء و اموات با هم ملاقی می شوند گفت آری ارواح ایشان در جنت است میروند و هر جا که میخواهند سعید گفته که  
فلانی بمرد و او را در خواب دیدم گفت تو کل کن و بیشتر شو که مثل تو کل هیچ شئی را ندیدیم گویم حق تعالی فرموده و علی



بكم لا تحقون يرجم الله مستقيمين منكم والمستأخرين نسأل الله لنا ولكم العافية فمنذ السلام واخطاب والذالموجود لم يسمع  
ويعقل ويخاطب ويردوان لم يسمع المسلم الروايتي وعن ابي هريرة قال قال ابو زرين يا رسول الله ان طريقي على  
الموتى فهل من كلام الحكم به اذ امرت عليهم قال قل السلام عليكم يا اهل القبور من المسلمين انتم لنا سلف ونحن لكم تبع و  
انا انشا الله لكم لا تحقون قال ابو زرين يا رسول الله يسعون قال يسعون ولكن لا يستطيعون ان يحجبوا قال ابي جوبا  
يسعون الحي ولا فهم يردون وقد وهم جماعة فقالوا ان قوله فلا يستطيعون توصية ولا الى اهلهم يرجعون  
ول على انهم لا يعرفون زائر ولا يتلقون خبر اجملا بصدرا الآية وتفسيره والا فصد باما ينظرون الا بصيرة واحدة  
تأخذهم ويخفون والآية في صيغة يوم القيامة وان الاحياء لا يستطيعون توصية الكلام في الروح وحقيقت

واعلم بان هذه الصفات المذكورة هي الروح لا الذات فاصرف عنان القول نحو الروح بشرح حاله  
بالحي والصحيح بكلام ديني مسئلة يشترط في شرح ابيات سيد علي رح بقدر ضرورت مقام گذشته وناظم دريغا چهار  
مسئله متعلق بدان ذكر كرده وگفته قال روح جسم حادث فوداني جسمي خفيف مسرع السران في

الاعضاء فهو خالص في الفخو وكالماء في الانحجار مسئلة اولي جسم بدون روح ودرين مسئله از نظار بايد علم  
اقوال مست كه ابن القيم ذكر ان كرده وهر چه در خوا بطلال بود بدوش پرداخته وبيان حق نموده و بدان اينصاح استدلال  
كرده پس هر چه منجمه آن لائق اجمال است از ذكرش اعراض كرده شد و آنچه موافق دليل است آن را آوردمي شود

قال رحمه الله تعالى جو جسم متخالف بالماهية لهذا الجسم الحسوس و هو جسم نوراني علوي خفيف حي متحرك فيفقد في جوار الاعضاء  
ويسري فيها سر بيان الماء في الور ودمه في الدمن في الزيتون والنار في الفحم فاد است هذه صائفة لقبول الاثنا لفظ  
عليها من هذا الجسم فحق ذلك الجسم ساري في هذه الاعضاء فاذا هذه الاثنا من الحس والحركة الارادية واذا فسدت هذه الاعضاء  
بسبب استيلاء الاخطا الغليظة عليها وخرجت عن قبول تلك الاثنا فارق الروح البدن ونفصل الى عالم الارواح

وهذا القول هو الصواب في المسئلة وهو الذي لا يصح غيره وكل الاقوال سواه باطله وعليه دل الكتاب السنة و اجماع الصحابة  
واولئك العقل والفطرة اتمى بقده اوله اين مسئله را بريك منق سوت كرده وبقرا آن وحديث استدلال نموده و يك صد  
و شانزده دليل از اوله كتاب سنت ايراد كرده و گفته الرابع عشر بعد الماية ان العقلاء كلهم متفقون على ان الانسان

هو هذا الحي الناطق المختلئ الحساس المتحرك بالارادة وهذه الصفات نوعان صفات لبدنه وصفات لروحه وهذه الناطقة  
قلوب كانت الروح جو هرات مجرد الادخل العالم ولا خارج ولا متصلاً به ولا منفصلاً عنه كمان الانسان كذلك او كان بعضه  
في العالم وبعضه لا خارج العالم ولا داخله وكل عاقل يعلم بالضرورة بطلان ذلك فان الانسان بجلته داخل العالم بدنه و  
وهذا في البطلان ايضا جى قول من قال ان نفسه قد ريت غير مخلوقة ففعلوا انصف الانسان مخلوقا ونصف غير مخلوق وقالوا  
والذي عاينهم من العقلاء ان الانسان هو البدن والروح معاً وقد يطلق اسمه على احدهما دون الآخر بقية قالنا

لهم أربعة اقوال في معنى الانسان هل هو الروح فقط او البدن فقط ام مجموعهما او كل واحد منهما انتهى بالسلسلة التي فيها  
كون الروح حادثة او قديمة وهي سلك فضل فيها طوائف من بني آدم وهدى المتبحر سلك على بنيانهم على سلك اولادهم فيها الحق  
السبين فاقول اجعلت الرسل على انما هي خلق مخلوقة مصنوعة من مادة مادية هذا معلوم بالاخطار من دين الرسل كما يعلم  
بالاخطار من دينهم ان العالم حادث وان معاد الايمان واقع وان الله تعالى هو الخلاق وان كل ما سواه مخلوق وقد  
تضمن عصر الصحابة والتابعين والبعث وهم القرون المفضلة على ذلك من غير اختلاف بينهم في حدودها واما مخلوقة  
حتى نبعت نابعة من قسمة في الكتاب الستة فترجمنا قديمة غير مخلوقة وصحح بانها من الله الله غير مخلوق وبانه تعالى  
اضاف اليه كما اضاف علمه وقدرته وسمعه وتوقف آخرون قال شيخ الاسلام بن تيمية روح الآدمي مخلوقة متعبدية  
باتفاق سلف الامة وامتدادها الستة وقد حكى اجمع العلماء على انها مخلوقة غير واحد من ائمة المسلمين على كراهة محمد بن  
نصر المروزي الامام المشهور الذي هو من اعلم اهل زمانه بالاجماع والاختلاف وحكى ابو جعفر قتيبة والنف في البوعبد الله  
بن مندرة والذي يدل على انها مخلوقة له وجوه وقد ذكر ابن القيم ان الناس في المراتب بالروح في الالهية خمسة اقوال واختار  
انه الروح الذي به حيوة الحيوان وان السدال عن قدمه واحد وثمة ثم قال ابن القيم في النصوص المدالة على انه كان الله ولم يكن  
شيء غيره كما ثبت في صحيح البخاري عن عمران بن حصين وفيه قوله صلى الله عليه وآله وسلم كان الله ولم يكن شيء غيره وكان شئ  
على الماء الحديث وهو ال على انه لم يكن مع الله ارواح ونفوس يساوي وجودها وجوده تعالى عن ذلك علوا كبيرا  
فهو الاول وحده لا يشترك غيره في اوليته لوجه من الوجوه ومنها النصوص الدالة على خلق الملائكة وهم ارواح مستغنية عن  
اجساد تقوم بها هم مخلوقون قبل خلق الانسان ورواه فاذا كان الملك الذي يحدث الروح في جسمه من آدم مخلوقا فكيف  
تكون الروح الحادثة بنفخة قديمة سيده علامه محمد بن ابي بكر كفته قلت امانة الدليل فليس بنا يرضي لانه يقول انهم ارسال  
الملك بنفخة لا يدل على حدوثه اذ قد يرسل بالشيء القديم فيحدث في الحادث كما يقولونه في الكلام انه قديم وانه ينزل ملك  
فيلقيه الى رسل الله في غير من الدالة عليه وقديما لانه ابن القيم وحاول الجواب خصا مالا استلزامه انتهى واما انك لو قيل  
حدوث روح جندة بودن اوست وجندة هي باشد مگر مخلوق پس اين دعوى مستقر بسوى استدلال مست و تحقيق المست  
ثابت شده است كه نيست قديم مگر الله وادله بوقوع در علم كلام قائم اند و بهر كه مدعى قديمي همراه خدا باشد بروى برهان است  
و بر اى مدعى قدم ارواح و دليل نا هض يافته نشد و در اخلافش بسوى خدا در قوله قل الروح من امر ربي محبت بر قدسيت  
بله و دليل بر مخلوق بودن اوست و اما انك خلق روح قبل اجساد است يا بعد آن پس اين بحث ديگر است كه در بيان جليل شد  
و از محل نزاع نيست و اين القيم بن درين بحث اطالعت مقابله كرده و احتيازا كرده كه خلقت روح بعد خلق اجسام است  
و اطال في هذا و ما خالفه ليكن ناظم روح كفته و الذي قومي لنا انها مخلوقة قبل الاجساد قبلية غير معلوم زمانها و لا ابتداء  
و ذلك ان اوله القائل بتقديم خلقها و اصح و تكلف ابن القيم لرواها فانهض بقاله و لو لاجته الاقتصار بهنا لقلت كلامه

وما كنت بين الطائفتين انتفى وسلاهم قولنا ظمير حست والنفوس الروح هما شيان. وقيل غشي وحس  
والثاني. اختاره العلامة ابن القيم. لمأذاه من دليل قوي. حافظ ابن القيم گفته اختلاف الناس  
في الروح ولفظ من قائل ان مساهل واحد هم الجمهور ومن قائل انها متغايران ونحن كشف المسئلة بحول مدققة  
انتهى لجمه از لغت و جزان بران كلام كرده و سوال يهود از روي بود كه جز بوي شناخته نمی شود و آن روح نزد خدا  
و مردم آزار نمی داند و اما روح بنی آدم پس از غيب نیست و طوائف مردم از اهل ملل غیر هم در آن كلام كرده اند و  
در تفسير روح از ابن عباس و آیات آمده و آن همه مضطرب است كما قال ابن القيم روح و ساقی فانی كتابه و بنی و جلا اضطر  
و موقعا و غيرها من البدن هذا الذي يختاره ذوو الفطن. هذه الادب في المسائل. مشوقه الا اذا  
والكامل. و این مسله چهارم است كه آیا روح می میرد یا نه حافظ ابن القيم گفته اختلاف الناس في هذه قتالت حائفة  
تموت و تذوق الموت لانها نفس كل نفس فائقة الموت قالوا و قد دلت الأدلة على انه لا يبقى الا بعد حده قال تعالى  
كل من عليها فان و يبقى وجه ربك ذو الجلال و الاكرام و قال كل شيء هالك الا وجهه قالوا و اذا كانت الملائكة  
تموت فان نفوس البشرية اولى بالموت قالوا و قد قال اهل النار اننا نمنين فالقوة الاولى هذه المشهورة هي للبدن و الاخرى  
للروح انتهى قلت ومن هذا القبيل قول ميرزا الدهلوي رحمه الله ساغر فانی و يزعم و ساقی فانی. با هر كه شدی  
در دلاقی فانی. بر دلازل از هستی بی بود جهان. اندر بود باقی و باقی فانی. و ترجمه انا بالعزیز  
و هیچ نفسی السقاة و یفنی الكاس و النادی. و من تلاقيه من خل و من عادی. لا تكون الى الله  
و ذهبت فانی یعنی الجميع و یبقى ربنا الهادي. بعد ابن القيم گفته و قال آخرون لا تموت الارواح لانها خلقت للبقاء  
و انها تموت لا یبدان قالوا و یدل على هذا الاحادیث الدالة على نعيم الارواح و عذابها بعد الفارقة الى ان یرجعوا اليها و اما  
ولو ماتت الارواح لانقطع عنها النعيم و العذاب و قال تعالى ولا تحسبن الذين يقتلون في سبيل الله امواتا بل احياء  
عند الله یرزقون خیرین بما آتاهم الله من فضله فهذا القطع بان ارواحهم قد فارقت اجسادهم و قد فارقت  
الموت قال و الصواب ان يقال موت النفوس هو مفارقتها لاجسادها و خروجها منها فان ارید بموتها هذا القدر فی ذاتها  
الموت و ان ارید انما لعدم تفصل و قصر عمرها محضاً فی الاموت بهذا الاعتبار بل هي باقية بعد فلعننا فی نعيم لو عذاب  
كما صرحت به النصوص انها كذلك حتى یردوا الى اجسادها و قد نظم هذا المخلات محمد بن محمد الكندي فقال تتنازع الناس  
حتى لا اتفاق لهم. الا على شخب. و اختلف في الشخب فتخلص نفس المؤمن سالمة. وقيل ينزل  
جسم المؤمن في العطب. الشخب الملاك یرید انهم اختلفوا في كل شيء الا في الملاك ای الموت ثم قال اختلفوا فيه ايضا  
فقال طائفة تلك النفوس مع الابدان فتشارك الجسم فيه وقيل بل تنفصل عنه الملاك لان في الجمع كونه ملاكاً و هو  
خود سببها ای اهل علو و اهل اهل بقا شاربای فنا آفریده نشد اید بلکه برای بقا و دوام و چاره نیست از این لیکن نقل

می کشید از داری باری و قل بعض العرفاء و لو كنا اذا امتننا تركنا مكان الموت داحت كل حي و لو كنا اذا  
 مننا بعننا و نسأل بعد عن كل قس م مروه هم فكر قیامت دارد و آرسیدن چقدر دشوار است بعد از این بزرگوار  
 فان قيل فعند النفخ في الصور هل يبقى الارواح حيث كانت او تموت ثم يحيى قيل قد قال تعالى و نفخ في الصور فصعق من  
 في السموات و الارض الا من شاء الله فقد استغنى سبحانه و تعالى بعض من فيها من هذا الصعق  
 فقيل هم الشهداء و هو قول أبي هريرة و ابن عباس في سعيد بن جبیر و قيل هم جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و ملك الموت و هذا قول  
 مقاتل و غيره و قيل هم احوال العین و غیرهم و من فی النار من اهل العذاب و خزنهها و هو قول اسحق بن سافلا من اصحابنا و قد  
 انضى الامام احمد على ان احوال العین و الودان لا يموتون عند النفخ في الصور و قد نص تعالى على ان اهل الجنة لا يذوقون فيها  
 الموت الا للموتة الاولى فلو ماتوا مرة ثانية لكانوا قد ماتوا مرتين و اما استقرار جوارح البدن فقد مر بانها و انما لا تفترق  
 و لا بعد فراقها اتصال به قیامت زائر و غيره و تعلقات الروح بالبدن اربعة الاولى تعلقاتها به فی بطن الام حینما و ذاك بعد  
 نفثها فيه و الثانية تعلقاتها به بعد خروجه الى الارض الثالثة تعلقاتها به حال النوم فان لها به اطلاق من وجه و مقارعة من وجه  
 الرابعة تعلقاتها به فی البرزخ فانها و ان فارقت و تحجرت عنه فانها لم تفارقه فراقا کلیا بحيث لا یبقی لها الیه التفات البتة  
 و قد تقدم من الاحادیث و الآثار و المناطات ما يدل على رد الیه وقت سلام المسلم و هذا الروا عاده خاصة لا یوجب حیوة  
 البدن قبل یوم القیامة انتهى كلام ابن القيم رحمه الله تعالى و چون ناظم قدس سره از احوال ارواح فارغ شد ذکر کرد که واجب  
 اعمال را که بعد موت لاحق موتی میگردد و فرمود و لیکن المیت بعد الموت من اجزما قدیم قبل النفوس و عشی

خصال ادب فی مسلم و غیره ای غیره فلنعلو هذا علیه جملة الاحیان و مشاهد الايضاد عا  
 الاخوان یعنی هر چه از جزای اعمال بعد انتقال در قبر میست می پیوندد و ثوابش پیوسته بروی جاری و جاری  
 می ماند و چیزست سدازان متفق علیه شحین بخاری و مسلم اند از حدیث ابوهریره بلفظ اقامات ابن آدم انقطع علمه الا  
 من ثلث صدقة جاریة و علم یثقی به او و لا یصالح یدعول اخرجه البخاری فی الاو سید و سلم و ابو داود و الترمذی و ابن ماجه و  
 هفت چیز باقی در چند حدیث آمده اول مراتب امام احمد از ابی امامه از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده اربعة  
 تجوی علیه من بعد الموت مراتب فی سبیل الله بعد ذکر همان سه چیز گذشته کرده و دوم کسی است که راه نیک برآورده علم  
 از جریر بن عبد الله مروی عاروایت نموده من سن سنة حسنة كان له اجرنا و اجر من عمل بها بعده من غیر ان یقصر من اجرهم  
 شنبه سید علامه فرموده و اما حدیث ابی سعید فرمود من علم آیه من کتاب الله او بابا من علم النبی الله له اجره الى یوم النبیات  
 فتعلم آیه من کتاب الله و عمل فانه داخل فی حدیث ابی هریره فی قوله و علم یثقی به فان تعلیم کتاب الله رأس العلم  
 فخطفه منا علیه من عطف العام علی الخاص انتهى گویم چون تعلیم یک آیه که میباید این شرف شریف می بخشد که اجز علم تار و حشر  
 بره است پس هر که تعلیم تمام قرآن کسی بکند اجزا و را چه شمار توان کرد که چندان است خصوصاً : آنچه کسی که تفسیر کتاب الله

نوشته باشد و حدیث رسول الله ﷺ با آورده و آنرا شائع ساخته و مردم را بسوی عمل بدان دعوت نموده هیچ  
 میسر که جز خالق علم و عالم خلق احدی حد و رسم آن و غایت و نهایتش نمی تواند دانست و فضل الله اسع و رحمة قریب  
 و عفو کثیر سوم و چهارم و پنجم و ششم آنست که در حدیث مرفوع ابوهریره نزد ابن ماجة و ابن خزيمة آمده مصحفی که آنرا میراث  
 گذاشته و سجدهی که آنرا بنا ساخته و نهی که آنرا جاری نموده و مسافر خانه که آنرا برای غربا بنا کرده باشد و در حدیث  
 مرفوع انس نزد ابونعیم و بزار زیادت حضرت و غیرش نقل یعنی کنندن چاه نمائند این درختی از خرمانیز آمده پس این قسم  
 سبعة باقیه گشته باشد چیز اول ده گردید و این بر تقدیری است که اجراء نه و حضرت یک چیز مقرر شود و الا فالجموع احدی  
 عشرة خصلة افاده العلامة السید دم و قال البیضاونی انه قد نظمها النماظ ابن حجر و لم یضرب فی نظمها حال تالیف هذا  
 نظمها فقلت یجری لمن قد حل فی الحدیث + اجود عشر حدیثها المصطفی + الولد الصالح ید عیلة و علمه  
 النافع بین الوری + او صدقات قد جردت او قضی + حی ابطا و مسجد اقدینا + او مسکنا کان سبیل  
 و من لم یصنع حدیث لما توفی + و غرسه النخل و اجواءه + نظر او ید یحرف فی الذری + و سنة احسن  
 فی بنیها بهذا عشر ایت لا سوی + انتمی و اهل علم تفسیر کرده اند صدقه جاریه را بوقف و تقیید نموده اند و صاحب را  
 بآنکه داعی باشد برای والد چنانکه در حدیث ابی امامه نزد احمد و حدیث ابی هریره نزد مسلم آمده و در حدیث ابی هریره نزد ابن  
 ماجة و ابن خزيمة بغیر تقیید واقع شده پس مطلق محمول باشد بر تقیید و تقیید علم بنافع در حدیث ابوهریره نزد مسلم آمده و در  
 غیر آن بلا تقیید مذکور واقع شده و در بعضی احادیث تقییدش بنشر آمده و لهذا ما ظم لفظ بین الوری آورده که نفید نیست  
 چه نشر علم بتدریس و تالیف و نحو بها باشد و مرابط کسی است که در لغز و بر سر حد سلام مرده پس جمله اعیان برین اندک این همه  
 اعمال مذکوره لاحق میت می شوند مثل آن دعا از اخوان است چنانچه ناظم رحمه الله و حافظ ابن القیم رحم و کتاب الروح  
 نوشته است اشیاء روح الارواح من افعال الاحیاء امران مجمع علیهما بین اهل السنة من الفقهاء و اهل الحدیث و التفسیر احدا  
 ما تسبب الیه المیت فی حیوة و الثانی دعاء السلین لم یستفاد منهم و الصدقة و الحج علی نزاع فی الذی یصل من ثواب  
 اهل ثواب الاتفاق او ثواب العمل فعند الجمهور ثواب العمل نفسه و عند اخفیه انما یصل ثواب الاتفاق اتفقوا و اختلغوا

فی الصوم و الصلوة + و غیرها من المقربات + و حتی ان الکمل حایل یحی + دلته ادلة تحقیق + قد  
 سقطها فی شرح هذا النظم یقتضی لمن حققها بالجزم + بان ما یجهدی من الطاعات + لای حیث  
 کان خیر یاتی + حافظ ابن القیم رحمه گفته اختلاف فی العبادات المبدیة كالصوم و الصلوة و قراءة القرآن و الذکر  
 فذهب احمد و جمهور السلف و صولها و هو قول بعض اصحاب ابی حنیفة رحم نفس علی هذا احمد رحم لما قبل له الرجل لعل الله  
 من الخیر من صدقة او صلوة او غیره لکن فیصل نفسه لایبیه اولاً + قال ابو ج و قال المیت یصل الیه کل شیء من صدقة  
 او صلوة او قتل ایضا اقرا آیه انکرمی ثلاث مرات و قل هو الله احد و قل اللهم اوصله لاهل المقابر و المشهور من فقهنا

وما لك ان ذلك لا يصلح انتقي وسيد علامه وشرح ابن علقمة فوثقه اعلم ان الدليل على اعتقاده بانصل له الاحياء والكائنات  
 وهسته والاجماع وقواعد الشريعة ما اكتتب فقوله تعالى والذين جاءوا من بعدهم يقولون ربنا اغفر لنا ولإخواننا  
 الذين سبقونا بالايمان فاشحن الله عليهم بالاستغفار رسم المؤمنين قبلهم فدل على اعتقادهم باستغفار الاحياء  
 ودل على انتقال الميت بالدعاء واجماع الامم على الدعاء لهم في صلوة الجماعة وقد قال مسلم اذ مسلم على الميت فخلصه  
 الدعاء واخرجه ابو داود في السنن من حديث ابى هريرة رضي الله عنه وقد ثبتت الاحاديث بان مسلم عافى صلوة الجماعة على  
 من صلى عليهم وخطبوا وعابكوا جاجا في صحيح مسلم من حديث عوف بن مالك قال صلى رسول الله صلى الله تعالى عليه وآله وسلم  
 على جنازة فحفظت من دعائه اللهم اغفر وارحمه وعافه واعف عنه الحديث وهذا المعنى انتقال الميت بدعاء الاحياء والاشخاص  
 فيه انما خالف فيه قوم من اهل البدع فقالوا لا يصلح الى الميت شيء من دعاء ولا غيره وهو قول باطل لا يفتقر الى ردده فانه  
 يردده القرآن وهسته واعلم منهما فلا الطيل باولته انتقال الاموات بدعاء الاحياء بل تشتغل بالاستدلال على وصول دعاءه  
 من القرب البديهة وغيره قلت هكذا قال ابن القيم ربح ولا يخفى ان الدعاء ليس من باب ايراد ثواب القربة بل سألوا القربة  
 من السدان ليعطى المسؤل له ما طلبه السائل شفاعته منه وتوسل الى الله بدعائه ان يسبب للمسؤل له ما طلبه وليس بها ثواب على  
 يسببه له ويبدى اليه وثواب هذا الدعاء والاستغفار والسؤال والشفاعة باق للسائل فذا ليس من اوله ابداء الثواب لما  
 شئت الله على المؤمنين بدعاء اسم الاخوانهم الذين سبقوهم بالايمان فهو شأنا عليهم لا عذر لهم له بفضيلة السابق وصلتهم لهم الدعاء  
 بعد الموت وصولهم لهم الغفرة بعد ان سألوا لانفسهم وثواب هذا الدعاء باق السائلين لانهم لم يخبروا انهم ويهود لاخوانهم  
 السابقين فان ويهوده ظليل آخر هو سياقي فقول اما وصول الصدقة فقد ثبت في الصحيح عن عائشة ان رسول الله صلى الله  
 وسلم فقال يا رسول الله ان احدى امتي اقتلته نفسها ولم توص واظنما انك تكلت لصدقت فلما اجزان لصدقت عنما قال نعم  
 وفي صحيح البخاري عن ابن عباس ان سعد بن عبادة توفيت امه وهو غائب عنها فاتي النبي صلى الله وسلم فقال يا رسول الله ان احدى  
 توفيت وانا غائب عنها فكل نفيها ان لصدقت عنما قال نعم قال فاني اشهدك ان حاطي الخراف صدقة عنها وفي السنن  
 ومن احمد عن سعد بن عبادة انه قال قال رسول الله صلى الله وسلم ان ام سعد ماتت فاي الصدقة افضل قال الماء فاحضر به وقال  
 هذا لام سعد وسعد بن عبد الله بن عثمان العاصم بن اكل نذر ان يخبر في الجاهلية ما يرد عنه وان برهان بن العاصم حصة  
 خمسين وان عمر سأل النبي صلى الله وسلم عن ذلك فقال اما ابوك فلو اقر بالتوحيد فصمت او تصدقت عنه لفع ذلك لخطيئته  
 احد واما وصول ثواب الصوم ففي الصحيحين عن عائشة ان رسول الله صلى الله وسلم قال من مات وعليه صوم صام عنه  
 وفيما عن ابن عباس قال جاء رجل الى النبي صلى الله وسلم فقال ان امي ماتت وعليها صوم شهر فاوصم عنها قال نعم فدين ادا حق  
 ان يقضى وفي رواية جاءت امرأة فقالت ان امي ماتت وعليها صوم نذر فاوصم عنها قال اقرت لو كان على امك  
 دين فقصية اكان يبرى عنها قال نعم حتى عن امك وهذا اللفظ البخاري وحده تحليقا وعن يريدة رضي الله عنه قال



بينا لما جالس عند رسول الله صلى الله عليه وسلم فقلت اني تصدقت على امرىء بجارية وانما ماتت قال وجب اجره  
 وروى عليك الميراث فقلت يا رسول الله انه كان عليها صوم شهر فاصوم عنها قال صومي عنها قالت فانما لم تنج افاج  
 عنها قال هي عنها رواء مسلم وفي لفظ شريك وسنن ابن عباس ان امرأة ديكيت البصر فذرت ان الصلوات بالانصوم  
 شهر فبها بالصلوة فلم تقم حتى ماتت فجاءت بنتها واحتمل الى رسول الله صلى الله عليه وسلم فامر بان تصوم عنها رواء ابن السنن وحدثه كذا  
 روى عنه وصول ثواب بر الصوم وهو الاطعام ففي السنن عن ابن عمر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من صام وعليه صيام شهر  
 ان يطعم عنه بكل يوم سكين او انة التردى وابنه وقاتل التردى لانه خففه فوعا الا لمن هذا الوجه الصحيح انه من قول ابن عمر  
 موقوف في سنن ابى داود وابن عباس قال اذا مرض الرجل في رمضان ولم يصم اطعم عنه ولم يكن عليه قضاء وان كان  
 قضى عنه وليه قاضيا ووصول ثواب الحج ففى البخاري عن ابن عباس ان امرأة من جهينة جاءت الى النبي صلى الله عليه وسلم  
 ان ابي نذرت ان تنحج ففعلت فلما حج عنها قال حج عنها ارايت لو كان على امك دين كنت قاضية تصوم الف ليلة حتى يقضى  
 وفي سنن ابن عباس مرفوعا اخره النسائي واخره البيهقي في شعب الايمان والاصحاب في عن ابن عمر مرفوعا وصل  
 ذو رحمة بافضل من حجة يذبحها عليه في قبره بعد موته وسنن زيد بن ارقم مرفوعا من حج عن ابويه ولم يحج اباهما  
 ولشتر ارواحهما في السماء وكتب عنه ابنه ابا خزيمة البيهقي في فوائده وسنن ابى هريرة مرفوعا من حج عن ميت  
 قلندي حج عنه مثل اجره وبه اعوام في كل حاج كل ميت اخرجه الطبراني في معجمه الاوسط وقد وقع الاجل على ان يقضاه  
 الدين عن الميت من اي قاض قريب او صنيب من غير تركته او منها يسقط عنه ذمته وول له حديث ابى قتادة حيث  
 دين ميت كان عليه دينان فلما قضاهما قال له رسول الله صلى الله عليه وسلم الآن بردت جلدته واجموا ايضا على ان الحج اذا كان له  
 حق عند الميت فاسقط عنه وابراهه نيفه كما يسقط عن ذمته الحج فاذا سقط عن ذمته الحج فاقضه والاصل مع الامكان  
 او انه منه نفسه فادلى واخرى ان يسقط عن ذمته الميت ونيفه ذلك واذا انتفع بالابراء والامقاط انتفع بما يهدي لمن  
 ثواب الاعمال ولا فرق فان ثواب العمل حق للعامل فاذا ابراهه ووجهه لميت انتقل اليه كما ان الذي على الميت من الحقوق  
 ونحوها هو محض حق الحي فاذا ابراهه وصل الابرار اليه وسقط من ذمته محكما بما حق الحي فاقضه او قيسا وقاعدة من  
 قواعد الشرع بوجوب وصول احد ما تنتفع وصول الآخر بل هذه النصوص متظافرة على وصول ثواب الاعمال من الاجراء الى  
 الاموات وتوضيح ذلك ان الصوم مجرد ترك ذمته محضه تقوم بالقلب لا يطلع عليها الا الله سبحانه وكفى النفس عن الفطرت  
 وقد وصل الميت الى ثوابه الى الميت كما في الحديث فكيف بالقرارة التي هي على سبع حرني وذمته بل لا تقتصر الى ذمته فوصول  
 ثواب الصوم الى الميت تنبيه على وصول ثواب سائر الاعمال وتزيده وضوحا ان العباد على ثلاثة اقسام بربية والية  
 ومركبة منها فبها الشارح صلى الله عليه وسلم وعلى الله وسلم وصول الصوم على وصول سائر العبادات البدنية وذمته بوجوب  
 الصدقة على وصول سائر العبادات المالية وذمته بوجوب الحج المركب من المالية والبدنية سالى وصول ما كان كذا كذا

الثلاثة ثابتة بالنص والاعتبار انتهى قول الناظم مخلصا وكل الرزح عندي الاقتصار على النص دون الاعتبار فاحتجوا  
 يا اولي الابصار بعبدة ناظم ح اوله بالنعيم امير المؤمنين وآتوا زودا ولسلست وازهر ليل جوابا في رد ما سخ كافي اذ  
 ودر وشن طالعت نموده وگفته واذا انتهى بنا القول الى هنا علمت قوة القول بانه يصل الى الميت كل ما اياه اذ اكي من  
 قرينة من صلوة وصيام وتلاوة قرآن وحج وغير ذلك من كل ما يوجب عليه العبد يجعله لآخره من باب الامسان والصلوة والبر  
 واجوج خلق الله الى الصلوة هو الميت من الشري الذي قد فقد عليه فعل كل طاعة ولا كلام ان الانسان تبصده على غير  
 يوجر لان الله لا يضيغ على عامل بل قد ثبت ان العباد اذا دعا لآخره بطل الخشب قال للملك امين ولك مثل ذلك فكيف  
 اذا احسن العبد وجهه في غيبته لا يردى ايا به الى الداعي والمهدي منها ثم ان ما اياه لآخره حسنة واحسنة بعشر اشكالها فمن ايا  
 اليه مثل انواب صوم يوم او ثواب قراءة جزء من القرآن اعطاه الله اجر صوم عشرة ايام واجرة تلاوة عشرة اجزاء ومثلها  
 يظهر ان جعل طاعة لغيره افضل من ادخارها لنفسه ولذا اقر مسلم من قال له جعل لك صلوتي كلها وقال له اذ اكلني بك  
 وهذا شئ قد فعله بنو الصحابة لا شرف خلق الله صلى الله عليه وسلم ومن اين لك ان لم يفعل السلف ذلك فانه لا يشترط في  
 هذه العبة اشياء والناس عليها ولا اخبارهم بها وحببنا فعل هذا منهم فانه لا يقع فيه من مذنب لا واجب ولانه  
 قد ثبت لنا دليل جواز فعله سواء سبقنا اليه احدا ولا واما الابداء الى رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال ابن القيم ح ان من القضاة المتأخرين  
 من استحسنه ومنهم من لم يستحسنه ورواه بدنه فان الصحابة لم يكونوا يفعلونه ولان النبي صلى الله عليه وسلم لم يجعل كل عامل من غير  
 ان يتقص من اجر العالمين شيئا لانه صلى الله عليه وسلم هو الذي نزل الله على خير ارشادهم ودعاهم الى مثل اجرهم في تقص من اجرهم  
 شئ انتهى ومثل لابن قاضي شبهة في جواب سؤال واقول اما انه لم يفعل احد من الصحابة فغير صحيح فقد فعله الصحابي الذي قال  
 صلما انه يجعل له صلوة كلها وظاهر حيا وميتا ثم ان ابن القيم ح قد جعل من ادته وصول الابداء العادة الاستغفار صلوتي  
 اجمعا زودا كذا فعله السلف له صلواتهم وان يدعو له باليتاير الوسيطة والفضيلة واحرم الله تعالى بالصلوة عليه  
 صلى الله عليه وآله وسلم الى يوم الدين والصلوة دعاء له فاي مانع من ادائه ثواب سائر الاعمال التي صلى الله عليه وسلم واما قوله  
 ان لا مثل اجر من عمل من اتمه طاعة فنعلم به كذا فليد له العامل اياه اجره ليكون له صلوات الاجران صلى الله عليه وسلم  
 ما خلف للملوان واطلع النيران وما بقي الا ابرار في غرف الجنان والنجار في الافع النيران وهذا عندنا شئ مقطوع به فقد  
 وصلنا جماعة من قرأتنا ومشايرنا جميعا الى تعالى بصلوات من دعاء وتلاوة او صدقة ورايناهم في المنام شاكرين لما  
 صفناه وظهر لنا نعمهم بما اعدنا به انتهى مختصرا بعد ما علمه روحه ذكر بعض محاليات متعلقة اين باب كرده وليكن  
 نزد محمد رسول الله اقتدار بر ما ورد اولي واحوط سمت بعدة گفته اخراج الطبراني في الاواسط عن انس قال سمعت رسول الله صلى  
 يقول ان من اهل بيت يموت منهم ميت فيتصدقون عنه بعد مائة الاهداء بالخير يعل عليه السلام على طبق من نور ثم يقف  
 على شفير القبر فيقول يا صاحب القبر العقيق هذه هدية اهداها اليك اباك فاقبلها فقد خل عليه فيخرج بها ويستبشرون

جیرانه‌الذین لایهدی لهم شیء انتهی و از عایشه صدیقہ رضی اللہ عنہا آمدہ کہ وی غلامی از طرف برادر خود و خیرین  
آنرا کرد و امید آنکہ نفع آن بعد موت بوی برسد اخرجہ ابن سعد و نحو سطور از طرف والدین و برادر کلان خود و ہجو  
خواہ خود و حج بیت اللہ و زیارت مسجد و منزل مبارک رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کنید و از طرف مادر چاہی بر شاہ راہ ہونیک آباد  
و از طرف پدر مسجدی در باغ واقع بھوپال و از طرف برادر رحمان سرای بقرب چاہ مذکور صدقہ جاریہ ساخت و برا  
بقیہ نیز فکر چنین صدقہ پیشینہ و خا طر کسیرست از حق تعالی امیدوارم کہ اجور این اعمال بایشان رساند و اولیائے  
برحمت عامہ خود و از فقین بر نرخ و اہوال حشر و آفات موقوف بخاتہ بخشیدہ بشرف جوار صلاح و عباد و اذنبیاد و اولیاء  
و اصحاب حدیث بنوازند و مادک علیہم غم فضلہ و نوالہ بعزیز و عن الحجاج بن دینار قال قال رسول اللہ صلی اللہ  
من الیر بعد البر ان تصلی علیہ ما مع صلاتک و ان تصوم عنہ ما مع صیامک و ان تصدق عنہ ما مع صدقتک اخرجہ ابن  
شیبہ و عن علی بن مروان عن معمر بن المقاتل قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من اعطی من اللہ اجر  
بعد و الاموات اخرجہ ابو محمد السمرقندی فی فضائل سیرۃ الاخلاص و عن ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من دخل  
المقابر ثم قرأ فاتحۃ الكتاب و قل ہو اللہ احد و الحمد للہ تکبیر ثم قال اللهم انی جعلت ثواب ما قرأت من کلامک لاهل المقابر  
من المؤمنین و المؤمنات الاکانوا شفعا لہ الی اللہ اخرجہ القاسم بن سعد بن علی بن ابی طالب فی خواصہ و عن انس ان  
رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال من دخل المقابر فقرأ سورۃ البقرۃ لم یحضرہ منہم و کان لہ بعد من فیہا حسنات اخرجہ عبد العزیز صاحب  
الاعلام البندہ قطری گفتہ قولہ صلی اللہ علیہ وسلم اعلی موتاکم یستحق ان یتکون ہذہ القراءۃ عند المیت حال موتہ و یتم ان یتکون  
عند قبرہ و سید علی گفتہ بالاول قال الجمهور گویم و رجحہ ابن القیم بوجہ من الترجیحات و عبد الواحد مقدسی گفتہ نزہ قبورہ و  
و محب طبری گفتہ کہ در ہر دو حال بخواند و اول اولی ست و غزالی و راحیاء العلیم و عبد الحق در کتاب العافیۃ از احمد  
حنبل روایت کردہ اند کہ چون در مقابر داخل شوید سورۃ فاتحہ و معوذتین و قل ہو اللہ احد بخوانید و ثواب آنرا برای  
اہل مقابر گردانید کہ این ثواب بآنان رسید سید علامہ فرمودہ قلت فہذہ و امثالہا من احادیث معروفہ عاتقہ نامات  
صاحبتہ و ان علی ارتفاع الاموات بایہدی لهم من الاحیاء و المنا مات و ان کانت بحجہ بالاکون و لیکن کما قال العلامة  
ابن القیم رحمہ اللہ علی کثر تہا بحیث لا یصیبہا الا اللہ تعالی قد قوا طاعت علی ہذا المعنی و قد قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان روایہم  
توا طاعت علی ہذا المعنی انما فی العشر الاواخر یعنی لیلۃ القدر فاذا توا طاعت روایہ المؤمنین کانت کما طاعتی روایہم  
کما طاعتی آراہم علی استحسان شیء او استقباصہ و ما راہ المؤمنون سافو عند اللہ حسن و ما راہ قبیحاً فہو عند اللہ قبیح انتہی  
کلام ابن القیم رحمہم اللہ گویم فی شبہ روایت مؤمنین جمیعاً و اما روایہم از قرون خالیہ و ہو و خالیہ امارت حسن و قبیح نیست  
اگرچہ حجت قطعیہ و نص شرعی نباشد لیکن استقرار و ادراک آن خیلی دشوار است و روایت جامعہ دون جماعت یا اہل  
انقلم دون اقلیم خارج از محل نزاع است و احوط بر امثال این مسائل اقتضا بر وار دست نہ تسک بقیاس و اعتبار

و این احتیاط طالع نزل از جملات و رافع شقاق با هم اسلام و موجب جمع میان روایات است فقه بدو این روایت  
قال الناظم السيد العلامة رحمه الله تعالى و هاهنا قد انشج المراد بمن جمع ما يهدي به العباد الى سبيل  
الخير والرشاد هاهنا الجاهل في العباد مصلحيا من بعد محمد الواحد على النبي و الله الامام  
يد و مسمما دامت اقدواح وان فئت من هذا الانشاج حضرت حيد عليه الرحمة بعد ان نظم مرقايد  
هذا الحمد آخر ما اردنا الكلام عليه من شرح ابيات السيد و ما احتجنا من نظم و الاية و الحمد لمداد و آخره في كل حين من  
الاحيان و لحظة من لحظات الزمان حمد ليقوق حمد كل انسان بن ليقوق حمد حمد به الفضلان الانس و الجان يوم بدو الممد  
مد و ما خلق الله و لنا ان ثقتنا بالشوق الثابت في احواله الدنيا و في الآخرة و ان يرحمنا اذ هنر لنا الحمد و فارغنا الحمد  
ورحمنا عن الاوطان و احتجنا بالسابقين من الاخوان ربنا انتنا في الدنيا حسنة و في الآخرة حسنة و قنا  
عن اب السناد و على الله توكلنا في ساعات الليل و النهار و الاحول و لا قوة الا بالله مصلی الله علی محمد و آل محمد و سلم  
فرغنا من تالیفه يوم الخميس لعل غرة شهر رجب من شهر سنة ست و ستين و ما تیر و الف انتی کلام مرع و انا قول مثل ما  
قال السيد رحمه الله تعالى و ارجو قبوله من لدن جلال و اکرام و قد اتممت شرح هذا النظام في اواخر شهر شعبان من  
سنة ثنتين و تسعين و اتمت و الف الهجرة على صاحبها الصلوة و التحية و اتممت به خاتمة تشتمل على بعض الوصايا و هي  
تقصيد جد المن هو من اهل التقوى و العفوة و ارجو العمل بها من خلا في عند حلول اهل و حدی و نزول فی بحری و النور على  
من لم يعمل بها بعد صد و الوصية بها و ما ينبغي من كل من يعمل في الم يرد بكتاب و سنة صحیح و بالالتوفيق و هو المستعان  
خاتمة الشرح في ذكر الوصية و ما يناسب ذلك عن ابن عمران رسول الله صلى الله عليه و آله قال ما حق امرؤ مسلم له شيء  
يوصي فيه ميت ليلتين و في رواية ثلث ليل ل لا وصية مكتوبة عنده رواه الشيخان و غيره بها و عن جابر قال قال  
رسول الله صلى الله عليه و آله ما مات على وصية مات على حق و شهادة و مات متفق رواه ابن ماجه و عن  
انس مرفوعا المحرم من حرم و وصيته رواه ابو يعلى و اسنا و حسن و اهل علم گفته اند که وصیت واجب است بر هر که بر وی شيء  
از حقوق خدای تعالی یا حقوق مردم باشد و بر هر کس که کسی نیست مستحب است و محل وصیت در مال مطلقا حصه مردم است و در  
واجبه استغیاض بصورت امتیاج بسوی آن باید کرد و در مستحب تنقیص باید نمود و طریق وصیت آنست که ذکرش بزبان  
پیش و عدل بکند یا نوشته بر دو محل بخواند و آن هر دو گواه شوند و این اولی است و اما حقوق ناس پیش مثل دیون  
و دوائع و امانات و مضونات است همچو مبیع و مضروب و سرور و همچو حقوق بدنی مثل ضرب و جرح و استنظام بغیر حق  
و همچو حقوق قلبیه مثل شتم و ستم و زنا و نحو این وصیت کند بقضاء دیون و رد و دوائع و امانات و مضونات و ارضاء  
خصوصه و امر آخره و اما حقوق الدین همچو صلوة و صیام و حج و زکوة است تا تواند بدو آن پردازد و قضاء عمره  
بدین ثابت نشده و خصوصه و از طرف بیت بسنت میراث است گردیده و او دن زر نقد برای او اصلوة فایده است



واجباب خود وصیت میکند چنانکه بیاید و پیش از ایصال جمعی نویسد که عمر این پند و سرزنش در صین تحریر این مقاله و تقریر  
 پهل و چهار سال رسیده و یقین که عبارت از عمر است بر سر رسیده می آید زیرا که هرگز پند و سرزنش در و گذشت و در با بعد  
 مافات و ما اقرب ما هوات قوت جوانی و دوله و شباب زائل و پیری و سفیدی موئی تن حاصل گردیده معلوم نیست که از انفس  
 مستعار و در علم باری ششم چند نفس باقی است و هرگز که ام جای از عرب علم مقدر و بهر حال در روزی این خاکدان فانی را گذشت  
 و ازین کالبد خاکی گذشتنی و کار و بار با حق سبحانه و تعالی یافتادنی درین عمر گذشت هر چه از معاصی و توبه و غیره و بکفر و بیعت  
 آمده باشد معلوم آنی است از همه توبه النصوح بر زبان داریم و بدل نادم و غافل و بجان ترسان و در زانیم و تانی تو نیم خود را  
 از انکتاب محارم و اقتراف جرائم دورتر میگردد و تو فیق بدست خالق است و حق تعالی وعده عفو بر توبه فرموده و سؤل  
 خدا صلواتم تا نب ایچو بی گناه قرار داده پس از اینجا امیدم قوی و جرائم را نسخ است که آن همه کرده ناکرده گردود و راست  
 این است **س** کیسر دولت سفید نشد به اگر چه موئی به تن سیاه نماند ای حسن توبه انگلی کردی که که ترا طاقت گناه نماند  
 و الحمد لله تعالی که بدست خود هیچگاه آلوده ذره از شرک متلوث نوعی از بدعت نشده ام و بفسق از فسوق بهتر دل و قصر  
 خاطر رضا نداده اگر مقتضای فساد زمانه گاهی در چنین مجلس اضطرار الا اختیار مبتلا شده باشم مجبوری و اگر اهل طبع صبر  
 نموده از ان باخلاص تا نبم و تا ممکن شد از ان گریخته ام و تقصای خداوندی جلالت عظمت و عسم نواله در حق این هیچ  
 کس پرسش بیش از انست که اگر هر موئی تخم زبانی منفرد و جنانی مستقل گردد و شکر انکی از احسان او در عمر و از ادا نتوانم کرد  
 در تخم آتشیان نگاه داشت که کسی با وجود پدر همچنان ز نیست با ناز و نعمت نکند و از حنیض جبل و ضلالت محض استیغاری  
 و توفیق خود با وج علم و هدایت رسانید و از ذلت فقر و فاقه بعزت غنا و دولت ترقی بخشید و الا حصی ثناء علیک انت  
 کما انشیت علی نفسک از مذہب تقلید بحال بر آورده شاه راه اتباع کتاب سنت بنمود و مقهور احدی و مجبور کسی نسا  
 و از اوصاف ابناء زمان که معاشرت با نساب و طعن در احساب کنند و تحاسد و تباعض نمایند و نتیجہ علوم انکساب فقر  
 و جاه و نمکباره و مجادله باشند و فکر شکست یکدیگر می نمایند و با اهل حق طرف می شوند و سببای ازای خلق الله میگرددند  
 و تسلیم و انشمنندی را در سر تحصیل مراتب دنیوی **ب** می نسند اما اندر وصیت فساد اشرار و امر از انهار در می بازند  
 در یا و سمع و اکمل بطل بزی علماء و مشایخ و و حافظ **ج** در بد و پیری تمام و بعد تمام بخشید و این اه و رسم را در نظر او  
 حقیر و ناشایسته و انمود و معاش او را از بد و شعور و آغاز هوش در کسب می منحصر فرمود و از وجه مکاسب محرمه بازداشت  
 و جز خود محتاج و دیگری نیست پذیرا حدی از خلق چه اقارب و چه اجانب ساخت و به تمیز کتب ایله دین و صفت شرع بین  
 دوستی سلسله روایت مستقیم طهر و اقامت نسبت با زمره محدثین کرام و علماء اعلام اعانت کافی و مدد دانی فرمود  
 و بی همد و فکر من ال حلال دایده بر مقدار حاجت و کمالات اهل و عیال ارزانی داشت و توفیق تخریر مکر بعد و تسخیر  
 و فرزندان سعادتمند روزی کرد و چشم بینا و گوش شنوا و دل دانا و خاطر آگاه عنایت فرمود و با انواع نعم صورت

و معنوی و اطاعت و فضائل ظاهری و باطنی که من دانم و آفریدگار من مخصوص ساخت و از تجات دولت و کائنات  
 غنا که نجات ازان بابنا جنس اکثر حاصل می شود محفوظ داشت و در علم و دولت بر بسیاری ازا کار بدین و دنیا مرتبت  
 محبت فرمود و از امراض عقلیه و او و از تعلیه و اسقام بدینیه که جهانی در آن گرفتار است عافیت روزی کرد و از اخلاق  
 روزی که کتب سنت صحیح و قصص قدیم بران مشتعل است تخیل و یا اخلاق حمیده و بقدر تقدیر مسیور تخیل ساخت و غرض که عذ  
 نهایی منعم حقیقی و حمد و شکر من مطلق طاقت زبان و کار و دل ناتوان نیست **س** از دست و زبان که بر آید  
 که عهده شکرش بدر آید اگر اثار تمام عالم اعلام و ابجاز جمیع دنیا مداد گردد و کلمات حمایه ربانیه و عبارات محاسن الهیه  
 نقاد نه پذیرد و لو ان فی الارض من شجرة اقلام و البحر یحیه من بعده سجدوا بحمد الله کلمات الله **س** مجلس تمام گشت  
 بیایان رسید عمره و ما یحفظان در اول و نصف تو مانده ایم چه من و چه قدرت من که جرأت بر ادای حمد و شکر الطاف ناقص  
 رحمان و مراتب عفو و غفران او کنیم چه همت من که خود را در محامدین و شاکرین بشمریم هرگز پرتوی اذین آفتاب یا حرفی  
 ازین کتاب نشان نتوان داد و ان تعد و النعمه الله لا تحصى ما از نعمتهای او یکی این است که از اصلاط مسلمین و احکام مسلم  
 آفرید و از نسل سید المرسلین و شیخ المذنبین و خاتم النبیین علیه و علیهم الصلوٰه والسلام و علی اکرم جمیعین گردانید و بسوی حراط  
 مستقیم سلام هدایت فرمود و بران استقامت بخشید و توفیق اشاعت علوم حق کتاب و سنت بتالیف و نشر داد و از همه  
 بیگانه ساخته یا خود آشناساخت **س** هر بیگانی از خلق با حق آشناکردست و بطبع من یکس کم ساختن بسیاری سازد  
 با احدی غشی در دل و از یکی شکوه بر زبان نیست نه فکر از کسی است و نه اندیشه گری با زار خود نه شوق دیدن احدی  
 از اینها و جنس است و نه شیوه اعراض از کسی نه هوس مناظره با احدی است و نه طریقه مجادله با کسی نه از قبولی عالم غرضی  
 و نه از رد خلائی تعبی نه فکر عوج نه دوست و نه صدمه نه نزول خویش در جهل حال و هر چند خوش دلیم و بجه و شکر و تعالی  
 تر زبان **س** زمین شدیم چه شد آسمان شدیم چه شد و بچشم خلق سبک یا گران شدیم چه شد و بهیچ رنگ ریگستان  
 قراری نیست و تو گریه بهار شدی ما خزان شدیم چه شد و حق تعالی علم حسنه کی از احسان اوقات برای موت مانند  
 تمامی شهر رمضان یا عرفه یا اداون صدقه چنانکه در حدیث **س** یا ابو نعیم آمده یا نزد عل صانع مثل حج و عمره و صوم  
 هما و یار و جمعه یا شنبس یا نماز و مانند آن در اشرف اماکن نصیب نموده خاتم حیات بی ثبات بر اقرار کردیم طبعیه  
 و عقیده و توحید و محاببت و مع و اشراک فرماید که این نعمت بس بزرگ است و این دولت بسی بزرگ و در برنج و موافق حشر  
 و مسکن بعنوان همسایگی برگزیدگان خود بر رحمت عامه خویش روزی گرداند که غایت آرزوی این نمودنی بود این است  
 پس بس و چنانکه دین و اربابا ندای بعضی دستگیری خویش کفیل همه حوائج او شده و حاجتمند هم چنی نکرده همچنان در آن  
 عرصه بهر حال آثار رحمت خود را در حق این نگونسار گران بار جلوه اظهار بخشیده از مخالفات تمام نجات تام و حد  
 و یا بحکم این وصایا و ذی نفعت است لایستی آنست که اختصاص بموصی عفا الله عنه دارد و رعایتش از جانب فرزندان

و اعزاء موجب خوشنودی روح این بنده و رفعا حق سبحانه است ان شاء تعالی و نوعی آنست که رعایتش موجب صلاح و فلاح موصی اوست و نعمت اند تعالی پس نوع اول آنست که در تمیز و تکلیف و غسل و دو قن رعایت سنت صحیح و اتباع احادیث صحیح کنند و نماز و جهاد و جماعت کثیر و امام صالح عالم و ماسومین موحیدین خلص بجای آرند و بعد بکبر ادبی سوره نما خوانند و قبرا اعلام دارند و زیاده از یک شبر بلند نسازند و بران کتب بنویسند و گنبد بنانمایند و منصف و حصار استند که این همه حرام و منتهی عنه و ممنوع است و دست مطهر و عیدهای محنت و وراثت بران وارو گشته و رسوم و نیوی شی بسوم و دهم و چهل و شش نای و سالیانه و جز آن خود مرسوم خاندان نیست و همه بدعت ضلالت است رسول خدا صلی الله علیه و سلم زیاده از سه روز و تا تم کردن جائز نداشته اند بلکه حرام ساخته و زنان از گریه و زاری منع فرموده بایکدگر و اگر چه زمان از عادت گریستن جز از چشم و صبر کردن بر مصائب نیست و رعایت حیات خود این چنین را بپسندند و دهم و احد را از ایضا نه تکلیب شدن آن ندایم تا با بعد عات چه رسد آری بر عا و استغفار و صدقه انداختن حلال اگر توفیق خیر رفیق باشد اما باید کرد که نفع این چیز با موقوفی ثابت است لیکن بروحی باید کرد که سنت صحیح بدان مطلق است نه بروحی که عادت اهل زمان و مبتدعان است و دعای اولاد صالح برای آباء و اعمات خیلی نفع دارد و آبرای والدین خود در دنیا و عای خیر میکنیم و مغفرت ایشان و جمیع مومنین و مومنات از خدا می خواهیم و از وی سحانه امید با جابت اریم چنان از اولاد خود برای خود آرزو داریم و توفیق بخشیدن بدست آفریدگار است و احدی که از دیون و ودائع و امانات و مضمونات احدی هیچ شری بر ذمه نایست که ایضا بقضا و آن رود و مسائل متعلق این نوع و در کتاب نیل الاوطار و رؤیه ندیه و مسکن انعام و غیره در ذیل کتاب انجمن بر و در بسط نام مرقوم است مطابق آن نزاد احتضار کار بند شوند و هرگز سبوی از طریق سنت مخالفت نکنند و در رعایت و تمیز شویم و جزا به بر سر برگران بهمانند و بران مثال یا دشوار ننید از نزد و در تمیز تعجیل نمایند و لا شرا در بر تر و رخا نگذارند و احتفاظ برای قرآن خواندن بر قبر نگارند که حرام است و قاری و مقری هر دو قائم و اجرت قرأت حرام خدا خواسته اگر اتفاق انتقال درین بلده بهو پال که عالان زایل کنیم شود جعفر قریه یا غنیه بر سر غنیه کافی است و زنا امید آنست که سفر آخرت در یکی از دو حرم محترم مکه مکه مدینه منوره دست بهم دهد و چرا صلحا میسر گردد و حصول این اهل از قاضی الحاجات پس آسان است چندان دشوار نیست ان شاء تعالی انعام کا و همچنین خواهد شد اللهم و قدنا شهادة فی سبیلک و اجعل موتنا بسبیلک سبیلک این عاجز را آرزوی تمام است که چنان صورت بندد که جان در راه جان آفرین رود و وجه جام شهادت علیا نوشیده آید پس اگر شارقدم بایر گرامی نکند که گوهر جان بچه کاری و گرم باز آید به نفع و دیگر که مفید پس ازندگان میبازند آنست که دنیا اعتبار را نشاید بسیار از ایشان در عهد و اکثری و طفلی و جمعی در جراحی میسرند و بعضی که به پیری و شیخیت میرسند تمام عمر دراز ایشان و راندن که فرصت هیچ باوصبا از دست میرود و غنیا اند که بایستند بهر نوع عمر جمعی است



که در برهم وجود بنسبم مرده برهم زدن فاموش است. بلکه از آغاز نشو و نما تا هنگام بلوغ که اکثر آن پانزده سال است  
 بنظمت میگذرد و بنا بر عدم حصول تمیز قدر عمر گرامی کمتر میداند و بعد از تقضای اربعین وقت تحلیل قوی و تبدیل آب  
 هواست پس عمری که آنرا عمر توان گفت بشتریکه اجل فرصت دهد و تندرسی و فراخ دستی هم نصیب شود همین است  
 و پنج سال است و اگر اوقات خواب که برادر مرگست بر آید مقدار ندر که برهم بنقصان می گراید و معامله آخرت که انقطاع  
 پذیر نیست بر سرود و شمی ماند و حساب و کتاب آخرت در پیش است و نجات ازان خیلی دشوار پس بنایت ابلی باشد  
 که باین لذت قلیل و فرصت حقیر که آن هم بی مقاسات شدائد و کمالات ثلثه علم میسر نمیکند و لذات باقیه و نعم ستره  
 و انیمه را بر یاد دهد و دامن ولت پاندا محبتی را از دست همت بگذارد و بآلام ابدی و عذاب سردی راضی و گرفتار شود  
 و قانی را بر باقی اختیار نماید و لغو بالمدن جمیع ماکر به اند و جوانی که نشو و نما و بر طاعت و علم و عبادت باشد روز جزا  
 زیر عرش سایه یابد و توبه او گناه در جوانی بهتر از پیری است درین باب احادیث وارد شده **س** توبه از باده و زانیام  
 جوانی کردم و اول مستی من بود که هشیار شدم و بعد باید کرد تا یکی ازان هفت گرده باشد که روز جزا زیر عرش سایه گیرند  
 و از خدای تعالی سائل فردوس برین و طالب عفو و عافیت دارین باید بود که هیچ نعمت به تندرسی و رشکاری و فراخ  
 دستی نمیرسد و من ذنوح عن النار و ادخل الجنة فقد فاز و ما الحیوة الدنیا الا امتاع الخمر و فرض  
 وقت آنست که هر جا که مصلحت دینی و مصلحت دنیاوی باهم متعارض گردد تاواند مصلحت دینی را بر همه چیز فریت نهد و  
 مقدم دارد و کسیکه مصلحت دینی و منفعت یقینی را بر غیر او مقدم میدارد و دنیا هم بقدر تقدیر بوسی حاصل میگردد و هر چه مصلحت  
 دنیا را بر فضیلت اخروی ایشا میکنند وین از دستش چون تیر از کمان بدر میرود و دنیا هم پیش از قسمت و پیش از وقت او را  
 طوع ید میگردد **س** دنیا سطلب تا همه دینیت باشد و دنیا طلبی نه آن نیست باشد و بر روی زمین زیر زمین از برزی  
 تا زیر زمین روی زمین باشد طلب دنیا سبب گریختن دنیا است و گریختن ازان سبب حصول اوست هر که در پس  
 سایه خود بد و دسایه از وی بگریزد و هر که خود بگریزد و سایه دنبال او را نگیرد و آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرمود من جعل الهوم  
 بما و احدنا ثم اخرته کفی الله ثم دنیا حق تعالی با من بنده شرمندم همین حال که در بیشتر درین زمانه همچنان است که هر که مصلحت  
 دنیا را مقدم میدارد و دنیا هم او را دست بهم نمیدهد و مصداق خسرة دنیا و الآخرة می شود و اگر دنیا حاصل می شود و فرصت  
 تحلیل ز حال می پذیرد و قیام ندارد و نتیجه آن خسران ابدی لاحق حال میگردد و هزار پاکسی ازین زمانه دیدیم که کینه اتق لب  
 رسیدند با ناز آئنا اثری بر روی کار نمانده **س** غافل مشوز عشوه و دنیا کاین عجز و کمکاری نمی نشیند و محاله می رود و بنحله  
 تقدیم مصالح دینی بر دنیاوی یکی آنست که در شاکت و نیداری را منظور نظر دارند و بر رفاه و معیشت و حصول زمام حکومت  
 نظر نگارند بلکه صحیح انساب سید العین سازند و روز قیامت جزوین و تقوی سوائی از دولت و ششم نرود  
 و نه پسند که رشته دار که ام دولتمند امیر یا رئیس است فلا انساب بنیم یومئذ و لا یتسألون حفظ انساب خصوصاً انساب

سیادت یکی از ضروریات دینی و تقوی است طینی با سید المرسلین است علیه وعلیه السلام در مناکحت ذکر و مضائقه نزد  
ضرورت نیست اما در مناکحت اثبات حفظ سیادت ضرورت است که فرماست هم در دین و هم در دنیا و کین که گروه این است  
مخصوص بچیز است که در غیر ایشان یافته نمی شود و واقع در دین است لیکن همراه تقوی و اتباع سنت نبوی و ان  
و اکمل کاملین نوع نبی آدم و اشرف الماکنه و تمام عالم جناب سید المرسلین محمد مصطفی احمد مجتبی شفیع المذنبین اند صلی الله تعالی  
وسلم و بارک علیه و علی آله و صحبه اجمعین هر کس بر قدر شایسته که با آن جناب بهم رساند و در باطن و ظاهر و صفات فطری و  
اخلاقی کسی و علم و اعتقاد و عمل در عبادات و معاملات خلق و خالق مانا شود و قدم بر قدم مبارکش و دانگش را  
همان قدر نصیب از منزلت پای آخرت حاصل گردد و در دنیا بمقدار ثباتش کامل شمرده شود و هر که درین شایسته قاصر است  
بمقدار قصور مذکور ناقص است و لهذا در معرفت اهل علم بجهت کمال اتباع سنت مطهره و کتاب عزیز که زمره حدیثین کرام الهی  
اعلام اختیار کرده اند گوی سبقت بر یگمان برده اند و در جماعه اولیا و اصحاب سلسله انقبضند به عزیت اتباع مخصوص  
و همین کمال شایسته بجهت کمال متابعت دلیل ساطع بر فضیلت ایشان است و اگر جهت اقا صراحت از کمال متابعت  
نبوی صلی الله علیه و آله و سلم بگوئیم اگر آئیده شرف کمال اشتغال بسنن و نوافل در امور دنیوی و دنیوی و ستیاب نگشته فقط بر ادای واجبات  
و ترک محرمات و مکروهات و مشتهیات در عبادات و معاملات قناعت کرده و اعتقاد توحید و اتباع مواظقت نموده  
این هم غنیتی است که بری و محبین مرفوعا آمده من اتقی الشبهات استبرأ لیدینه و عرصة من وقع فی الشبهات وقع فی الحسوم  
و حق تعالی ارشاد کرده که نیستند اولیا و خدا یعنی دوستان او و مکر متقیان و تقوی عبارت از تادیه واجبات و ترک محرمات  
و احتراز از مشتهیات است تا زکشت نوافل و عبادات و اتیان بستمیات و تظلمات و اقیع محرمات و نوافل نفس است  
از نفاق و عجب و کبر و خند و حسد و یا و سمه و طول امل و حرص بر دنیا و طمع مال و حکومت و ابتلا بفسوق و بیع و فساد  
و مانند آن و بعد از آن محرمات که بافعال جوارح تعلقی دارند موضع آن کتب فقه است و اگر جهت ازین مرتبه هم بگوئیم که  
و از شوخی نفس شر شیطان مرتکب محرمات شود و بچیز آنچه اکتاف حقوق العباد باشد و ترک صیحه صلوات رحم بود از آن خود همان  
بعضی است اجتناب واجب و اند و در فعل منکرات شرکاء حدی از اقارب و اجانب و اجاب و امر او و حکام گرد و حق تعالی  
اکرم الاکرمین و ارحم الراحمین است و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم رحمه العالمین شفیع المذنبین انما اسید عفو و ترک تمام از حقوق الله  
قوی است و اما حقوق العباد پس خود بخود شش نمی آید آیات و احادیث درین باب بسیار است ضبط آن همه و اینجا شوار  
رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم من سلم المسلمون من لسانه و یدیه و ارسته و کرده ان تعجب الناس ما تعجب لنفسک و مکره لهم  
ما مکره لنفسک و این دو حدیث درین موضع کافی است دیگر از فضیلت آنست که با اتباع خود و از زن و فرزند و نوکر و غلام  
و کنیز و رعیت حتی الاستطاعة معاشرت بساعت کنند تا بگمان راضی و دوست باشند و از تقصیرات خفیه ایشان  
درگذرند و متبوعان خود را از حسن ادب لطف فراموش واری و غیر خواهی و خدمت گداری و نصیحت ظاهر و باطن فراموش

و مهربان سازند مگر آنکه امر بصحبت کنند و شریک فسوق خود سازند که در نصرت طاعت ایشان نیست لاجتماع لایق  
 فی مصیبه مخالف و باقران و اقرباء و غریبا و احبا و اخوان و اخوات و همسایگان با خلاص محبت و غمخواری و تواضع و کمال  
 عمر بسر نمایند و تیا جایی سهل است بهر چه میگذرد و برای معاملاتی با هم تقاطع خوب نیست هیچ خانه پر بار نشده و گرفتاری که با هم  
 منازعت و محاسمت رود و او آذکسانیکه اندیشه دشمنی باشد آنها را با احسان و مکتولی شمرند و سرگون باید کرد **س**  
 هیچ دانی که شیر مردی محبت و شیر مرد زن دانی نیست و آنکه با دوستان تواند ساخت و آنکه با دشمنان تواند زیست  
 حق شامی ارشاد کرده میفرماید اضع بالی حی احسن فاذا الذی بینک و بینک عدل و اوه کانک و لی حدیثی ما  
 یلقها الا الذی یصد و او ما یلقها الا الذی یحفظ عظیمه و اما ینز غداک من الشیطان نزع فاستعد  
 بالله انه هو السبع العلیون این آیه شریفه جامع فوائد دنیا و آخرت است و عامل بران سلمان کامل **س** اگر موسی بن  
 علی مر اساء و این حکم در حق کسی است که با وی برای دنیا ناخوشی و دل تنگی و دشمنی باشد اما کسی که خالصانه تقابل وی  
 دشمنی و بغض بود مثل و افض و خواص و مانند آن از اهل بدست و عادیان سنت پس با آنها موافقت ضرورت نیست لاجل  
 بصورت دنیا اگر چه پیرایه باشد حق تعالی فرموده یا ایها الذین امنوا لا تتخذوا اعدای و عدوی و عدو اولیاء  
 الی قوله لن یفعلکم ارحامکم و اولادکم و هم للقیامه یفصل بینکم و آیات مدین باب بسیار است در  
 خاندان همیشه اید اهل بیت و مشایخ طریقه و علماء دین گذشته و شده آمده اند که در هر عصر متنازل بودند و در علم و عمل و  
 کس از اجداد و قریب که گرفتار دولت و غنا گردیدند و بهلای محبت و نیاز افتادند و تجاوز از حد نمودند **س** من بودم که بخی و دروغ  
 و کتابی به علم را که نشان داد و بلا را که خبر کرد لیکن آخر اعمایت آبی و سنگبری کرده همان شیوه قدیر را اعاده فرمود و پدر بزرگوار  
 سرخیل علما را تقیاده و تاج شکل اهل بیت با صفا برآمد و ایشانرا بعضی بر دنیا نمود و تقدیم علم و عمل برهم چنان فرمود آری این  
 عاجز از بلوغ رتبه پدیری قاصر ماند لیکن به قصد و همت خود بلکه تقدیرا لیکل خادمه قضا و قدر بران جاری شده بود و  
 بهای خود و سخت شمرند و انگشت برندان است چه کند **س** آنچه نصیب است بهم میرسد و اگرستانی بستم میرسد و لیکن  
 فرزندان سعادتمند را باید که از چنین ابتلا و خود را حتی الا سکان دور دارند و هرگز ایشان را جریات تن برسانند هر چند که  
 خالی از فساد و نیا و مساومت **س** اگر نرسیدیم تو باری بری و دوریایند که علم بهراز دولت است بلکه علم با فقر  
 بهتر از غنا بر وجه کمال است که آن فانی است و این باقی **س** علم داند یا بدین بقا و نرسیم و شد که بختی میان  
 و گری تحت سبک و علم عبارت از دانشن حسن برقع عقائد و اخلاق و احوال و احوال و افعال و اقوال است و کتب سنت صحیح  
 متکفل بیان است و این علم بدون دریاقتن از ادله قرآن کریم و حدیث رسول رفوف رحیم علیه و علی آل الصلوٰه و السلام  
 و تفسیر و شرح سنت و اصول ایمان و دریا فخره بطریق سلف است و الله او اهل قرون فاضله الله رحمهم الله تعالی  
 و علم لغت و صرف و نحو صورت غنی باشد و بیشتر روایات شایعی و غیره و اعداد مسائل و فرم کتب فقه مروجی اصل

و غیر مستند بریل است و دریافت حال صحت ستوش بدون این علوم غیر منکر و سپس در این علوم سفلی بلطف باید کرد و خود من  
 برای تحصیلش جست باید برزد چه اگر توفیق کریم فیض باشد بقاری علوم و کتبش برای نجات دنیا و آخرت کافی و توانی است  
 و از ادب قلبی و قلبی شافی و تواندن حکمت و اذیل و دو قاتر فلاسفه لاشی محض است کمال دران مثل کمال مطربان و علم  
 موسیقی است این قیاسی از فنون حکمت یا منی است آری قدری قلیل از منطق که خام علوم است اگر نیکو نگردد بجا نطق فتن  
 و شبهات نموده باشد بخواند مضائقه ندارد اما انما که دران موجب حیران از یکت علوم حدیث و قرآن است و محمد و اهل  
 کتب تقاسیر و احادیث و معانی این علوم در کتابخانه بیرون کمال موجود است با وجودش فرزندان را حاجت کتب دیگر  
 نیست قهر است این کتب در سلسله العبد نوشته ایم و قد در این کتب که نعمت عظمی است و بهر نذر کثیر و مال خطیر پیش از حقیقت  
 آنها از بلاد حجاز و عرب اصحاب عجم سخن شاقه و افکار طویل حاصل کرده ایم باید شناخت چه مثل این مواد در هر بلاد دست بهم  
 نمیدهد و چنان نباید کرد که حافظ شیراز فرموده **دل بی خون بکشت آورد ولی دید و برکت** و الله که تعجب کرد  
 که اندوخته بود و این همه ذخایر عقی را با اموال نفوذ و امتعه و جز آن بر چه شرف و وفادار ملک خاص است برای اخلاف  
 میگذاردیم باید که مطابق قرآن امد مندرجه سنت محمد و کتب با سوره و در آورده با خواهر و غیره تقسیم نمایند و بر قسمت دیگر  
 بلا نزاع راضی باشند و اهل حقوق را از آثار بقریه حصص آن بدهند و عاشق خود را یکسب بدقت تصور دارند و خدمت تقضا  
 و افتا و آنچه بدان می ماند هرگز اختیار نکنند اگر چه مجبور شوند و معاش را بر مقدار کفایت غنیمت شمرده پس از دنیا بمانند که در  
 حدیث شریف آمده **ما قل و کنی خیر ما کنی و انی و اصل غنائی نگیری نفس است و در مصارف هر چند غنی باشند جاود بقضا**  
 سپردن و بر قسمت خود قانع بودن نعمت کبری و موجب تیسر عمری و تبشیر میری است و اتوا اند مطالب و مصایب قرآنی  
 و حدیثیه و مصالح استاده و مشایخ مثل مصایب شیخ عبدالخالق غجدانی و شاه ولی الدمدیث و دهلوی و شیخ ثناء الدین  
 محمد السعدی و جل کار بند شوند این مصایب و کتب بماند موجب است و مشتمل بر انواع حکم و مصالح دنیا و آخرت است اینجا تحریرش  
 بنا بر طول مقال اتفاق نیفتاد و با علما و وقت در مسائل **تحریر** شریعت طرف شدن و رد و قبح و کلام بگوید کردن  
 و منافرت از معاصران نمودن و خود را در علم و تحقیق فضائل **چند** شمران و از رد و قول فعل خود بهر شدن و برقع آن  
 بتقریر و تحریر بر و احقن چیزی نیست بلکه سبب هم شد و مراقب **چند** و موجب نقصان از بلوغ و ریه ایان کامل است  
 اشتغال بدین و تدوین کتب حدیث و تفسیر و **چند** سنت و قبح بدعت بعد از حدیث و تفسیر بدین بجا  
 خود کافی است قاتل تصار نداهب پدران و استادان و مشایخان با اختیار طریق اجل خوب نیست حتی ثابت برهه اوری  
 باطل منکر و سپس پیرا بدید و اوقات خود را در مناظره و تعاقب مخالفان ضائع بایر ساخت اگر از فرض اعتقاد  
 و علی غرضت وقت بهر هم بدی حسن نیست صرف انقباس گرامی که گوهری بهما وجهه شاهیوار است در مطالع کتب دین  
 از تفسیر و حدیث و اصول فقه و اصول کتبه و بیعت می باید و همچنان در نشر علوم فقه و حدیث و اصول طایفه که خوش عقیده

و هم نه سب باشد و تهذیب نفوس خود بر وفق منطق قرآن و حدیث و دولت غلظت فضیلت کبری است تا اگر آنو نقیض  
بخشد و کذا از چنین نعمت بی بدل حرمان نصیب نکند و تکلف در بدین مسکن و ماکل و مشرب و منکح و انما ک و تحسین این چیز  
شبهه و دنیاواران غافل از آخرت است اهل اسلام و عارفان نعم عقبی را از ان عار و انکار می باید رسد خوشا جهان  
تهدیدستی و غریبانش به زوال نیست در اقبال بی نصیبانش به فقری که با ایمان صحیح کامل دست دید بهتر از سلطنت تمام  
روی زمین است و توحید رب العالمین سر جمله طلعات است و مردن بر قول لا اله الا الله محمد رسول الله ثبات قلب با اتقان  
ایقان عجب دولت بی زوال است اللهم ارزقنا و اخلافنا و دوری از صحبت فاسق و کناره کشی از محبت اهل منکر و نفاق  
دلیل سعادت اخروی است صحبت برابر و در عمر و از اثر نیکند و همچنین اشعار و فوار و زودتر و دیگر رسد زاهدان حلقه زنده  
بسلامت بگذرد تا خرابت نکند صحبت بدنامی چندی ترک نماز عباد کفرست و تارکش کشتنی و گردن زدنی است و تارک صوم  
بلا عذر فاسق غیر عادل است و تارک حج با وجود استطاعت که عبارت از زاد و راه است همچو یهودی یا نصرانی می رود و در تنه  
گوشه گرفتن سنت سلف صلی است و جهاد بر تقدیر وجود و شرائط ثابته از کتب سنت فرض کفایه و ماضی است تار و قیاس  
با امام مسلمین که استحقاق امامت داشته باشد و در عموم بلوی شریک یکی از فریقین شدن دست زوین و دنیا شوی سیرت  
عقد دهند و ستان که در شکله عجزی واقع شده جام و نبود یکین قتل و ظلم و شرفقتون نیست و شاید که اجری یا بد و تجا و عامه  
وران مجتهد غلطی بود در دریافت احکام فتن کتاب حج الکرامه فی آثار القیامه مرشد شفیق است با وجودش حاجت مستفسار  
از علمای نیست و در او کافه سنت و تفسیر کتاب اصول اینها مولفات ماورین دیار کافی است و اکثر مولفات ضرورت  
ایمده حدیث مثل شیخ الاسلام ابن تیمیة حرانی و حافظ ابن القیم جوزی و سید محمد بن ابراهیم وزیر و حافظ ابن حجر عسقلانی و شیخ  
جلال سیوطی و سید محمد بن اسمعیل امیر و قاضی محمد بن علی شوکانی و امثال ایشان در کتابهای محفوظ است و لایحه مصنفات  
این حضرات بابرکات را تلاش و جستجو باقی است و سرایه کتابخانه روز افزون گویا تمام دولت ما و ابایی با همین کتب کوم  
پس بس این اجم و دانیر که چشم با خلی قلیل و در حدیث بسیار است و پیش ما کثر از خدوت و نزو اهل دنیا بهتر از  
جواهر و در نظر محقر و همان و در بصیرت با گیتی عزیز و جلید و در حقیقت خوابی و سرابی و نالیش آبی بیش نیست اهل دنیا  
بدان نفرین و بعثه اش از جاز و نرسد آمد اندیشه باری بری نگاری دل به گفتم آن شیفته بی سرو با حاضر نیست  
همت آنست که اتواند با خلق خدا احسان کند و خود را **رسد** است منت پذیرا حدیث نشود الیه العلیا خیر الیه **اللفظ**  
**رسد** بی نیازی همی دارد که همان واقف اند ما هم از دست رد و خو چیز با بنشیده ایم آخذ زکوة بر سادات حرام است  
از کسی نماند اگر چه با فاقه و فقر قوتن باشد و با خدی از سادات ندهد که باشد و هر کجا که باشد و بهر حالت تقیه که باشد  
تقصیر در عبادات بهتر از کشید و معاصی است چه دفع مضار مقدم بر جلب منافع است لذت گناه باقی نمی ماند و باقی  
باقی است و شفقت علامت میگذرد و ابر و ثوابش ثابت است هر که این نکته را در یافت حال و آتش نیکو شد جواب

و خلوص اصل اصول جمل طاعات است و رن کالای بد بربیش خاوند باشد صوابان عمل است که مطابق کتاب و سنت  
باشد و حاصل آن فعل است که برای خدا بدردن لوث نجاست شرک و آمیزش چرک ریا و سمع بود چون این هر دو اصل  
قائم و دائم شد امید نجات داین قوی پشت گردید و سرشته مغفرت و عفو بدست آمد و خود را مولوی یا کلاً یا حاجی  
یا حافظ یا قاری یا صوفی گو یا نیدن یا بالقباب شرعی و کئی فاضله مثل شیخ الاسلام و محمدالدین و ابوالبرکات و ابوالحسن  
و آنچه بدان ناز مطبقه کئی ساختن و بران خوشدل و بدان راضی بود چون چیزی نیست و دشمنی آنست که عالم عامل باشد  
و متقن علوم کتاب و سنت بر وجه تحقیق بود و دور و ریافت مسئله یا حکمی محتاج دیگری نشود و معذاتم باین سمان بود و کافی  
و منفی بودن بلای نیرنگ است اصحاب این مناصب اسمی بنیم که در سر و نیادین باخته اند و روکش اهل دنیا گردیده و مصلحت  
عاجل ابر مصلحت آجل مقدم داشته پروائی نبشع و ایمان خود زکده اند حفظنا الله و اخلا فناعن فی ملک راز و روان  
پرده زردان است پرس و کین حال نیست زاهد عالی مقام را به غرض که اگر از دست برآید و توفیق الهی مساعدت فرماید  
مسلمان خالص شود فلان و بهمان شدن و این فلان و چنین و چنان بودن عائق از فضائل آخرت است این حدیث  
چه خوش آمد که سحر میگفت به بر سر سیکده با دوت و فی ترسانی به اگر مسلمانی چنین است که حافظ دارد و وای گردی اهر و  
بود و فردائی به دنیا سراسر زور است و جز زور و فریب نیستی آنکه کثر اهل عالم چاهل چه عالم دران گرفتار اند و هر روز هر روز نازک  
و بونی این گل بد بو تازه تر بر روی کاری آید و آنرا غایت عقل و نهایت هوشیاری میدانند و بدان مفاد آخرت می نمایند  
و هر که هم رنگ ایشان و هدم و هم وضع ایشان نیست او را ابله و سفیه و کجاند و نمیدانند که غافل ازین فکر و فکر عاقل است  
و گرفتار این دام و دواحق چاهل فردا که روز عیار ذات الصدور و اظهار هر ضرر و ستور است معلوم شود که در چه کار بود  
و انقباس گرامی را در سر که را خمیس در باخته عاقبت محمود را تباها ساخته اند بوقت صبح شود و بچور روز معلوم است  
که با که باخته عشق و در شب و بچوره و با بجهل حوادث روزگار و تقلبات ادوار و دنیا و اخفات و تبعات این  
سپنجی سر امیش ازان است که بدگرش توان پرداخت و تدا به چنوع و وضع آن باید آموخت لا یحییها الا الله سبحانه و تعالی  
پاک اعتقاد و مومن کامل را باید که اگر تمام عالم کافر گردد و همه گیتی پیرساده شود و جمله بنی آدم راه ناصواب پویند و ی تنها چهر  
مستقیم اسلام و جاده قویم ایمان بی یار و مددگار قیام کند و مراقب خدای تعالی در هر فرج و ترج و صلاح و فساد و امداد  
و موت و حیات و غنا و فقر ماند و ذیل سنت سطره و کتاب عزیز را قوالاً و عملاً و اعتقاداً از دست نند به بلکه دین اسلام است  
بدندان گیرد و باز علاج احدی از خویش و بیگانه و نادان و فرزانه از جزا زود رس بیا عشق رسوائی چنان نمک که یک  
چندی به طامست های میدروان شنیدن آرزو دارم به و این حالت استقامت را فوق کرامت و ولایت اند و این  
ماجرار غنیمت کبری و اکبر عظم و کبریت احمد و عفتای سعادت و کیسای هدایت شمار و سه من اهد بشتی حسین  
فی الهوی و لی من هب و محلا عیش بدو صلح و این قدر که گفته و نوشته آمد باعث بران نصیحت دین شد







منفی : و اینست که علی بن ابی طالب من العلماء الاعلام و المشایخ الکرام ان یخبروه بعین العناية  
 یسلوا علیه ذیل الرعاية . امینوا ما یری فیہ من غل و یصحوا ما کان فیہ من العلل فقد ابی ان یدان یصح الاثنین  
 العظیم و ان یسلم من النقص الاخطایه الکریم و نعم ما قیل **س** اخذ العلم لا یجمل یعیب مصنف . و لعل  
 تنصق ذلک منه تعون . فکما افسد الراوی کلاما بعقله . و کما حرق للنقل و قم و صحفوا  
 و کما ناسخ اضحی لمعنه مغیرا . و جاء بشئ لم یورده المصنف . و لما بلغ من الکلام الی هذا المقام  
 لنا ان نختتم هذه الابیات اقتدار بعض الکرم و باس التوفیق و بیده حسن الختام **س**

الهی لیس لعنعت فالویل کلاه تعلو علما لیس فیہ بعا مل فان تنفع من ظالم شر ظالم وان تعی من العفو فضل انت به علی عجب عطشان لطغان <sup>محقق</sup>	لعبد مسیئ ذی اضلال باطل و کما قال من قول و لیس بغافل فعدل اتی من عادل خیر عادل سحاب جود جاد بالخصب باطل فقیر الی غوث یغیث و ابل
--	---

و آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین

خاتمه لطبع نتیجہ طبع شہسوار لنگاہ اتباع بزم زن بنگامہ شرک و ابدان عمره ارباب مقبول  
 قد وہ اصحاب منقول مولوی محمد عبدالرشید بن شاہ محمد کشمیری نائب محکمہ افتا لطف اللہ  
 بہ و حسن البیہ و بارک لہ و فیہ علیہ

اوراق السنہ بلغا فصاحت نشان و صحائف صد و رفعا شدیو ابیان صرف و فاطر محمد بنی انشا الرحمن  
 کہ فواتح و خاتم کتب ساکنان این خاکدان کمن بہ و حرف ممد و کد نہادہ و اقلام نامل علمای خوش بیان  
 و ارقام جوارح فضلائی بلاغت نشان وقف مباح علی الاملا معاش و معادی ست کہ رسائل و مسائل  
 نو آموزان این دبستان پر محن برد و باب حیات و ممات ترتیب دادہ و جداول صفحہ مصاحف ایمان  
 و آیات شفاء امراض جنان اتحاف تصلیہ و تسلیم بر رسول کریم ست کہ نقوش توحید برجیدہ و رنگارنگ  
 فرمودہ اوست و صحت الاملاء و انشاء عمر فانی و عذوبت عبارت حیات جاودانی اہدای تحیہ و تکریم پر روف  
 و رحیمی ست کہ ابواب شرح متن متین عالم اولی و آخری بر روی جہانیاں کشودہ او و ریگ افشائی  
 بردیدہ کور سواد ان خلوکیش و سواد نامہ اعمال جاہلین تصعب اندیش ترجم و تثنائ بر آل و اتباعی ست

که سر دفتر محمل جایست اندر و نگین اجزاء جماعه ضلالت و سر کوبی طایفه معتدله و کمر شکنی زمره مستعصبه رفیعه  
و دعای اصحاب و اشیاعی است که شیرازه بنده کارنامه هدایت و کار و سر تراش زمره غیایت اند و صلی الله  
علیه و علی آله و اصحابه و اشیاعی ساجد الشقیق و تلی تال ابیات الثقیبیت آما بعد به شام شمیم شنایان و طالع عالم  
جاودانی و سایشینان طوبای معانی و مبانی صلاهی نوید و برای شیرین کامان کوثر کتاب و سفت و شکر گداز  
شرائین شرک و برعت مزده دولت جاوید باو که درین نزدیکی او ان و قریب زمان و امنی ملوا و درهای شهن عالم  
غیب و سبیدی پراز گلهای رنگین ملکات لاریب دست بهم داده نه خرف پارهای قبل و قال که بر خاک انداختی  
و نه خار از آرا و جمال که به تبر قرآن و حدیث بریدی بلکه درج لای مثالی مسائل است که بمیزان سنت سنیة شیده  
و دود گلهای رنگین و لائل است که از گلین نبوت و ضیة حیده بنام ایزد خستین تجلی طوریست که بر دل موسی  
صفقان تافته و باز پسین کل رعنائی است که بگوشه دستار سقبلان جا گرفته شکر آینه ایست که صورت  
عالم مثال در و پدیدار و سترگ خزینة ایست که پز و پهنه رالعلع که در حبیب و کنار دل برای وصال این شاه  
زیا قرین اضطراست و چشم تمنا بر آه نظاره اش سراپا انتظار و کیفیت که اکثر مصنفات علماء و سرزمین هستند  
کالبدی روان و دفتر پریشان است نقلی چند از این و آن بهر ساینده رساله ناسیدن و شت خاکی از رهگذر  
تقلید بر دشته نقش فلک تنقید بسین نظر راست پرستان دلیل تهیدستی و برهان بی ماگی است همانا بدانت  
این گروه با و در مخانه عنایت ازلی همان قدر بود که حریر افان گذشته را تو باغ ساخته حالیا بساط تحقیق  
بر چیده اند و گویا ازان در یاد و یاد را و ق نمی در چایه سفت و کتاب باقی مانده اگر روزی بذروه بلند متبع  
و او بن سلف محدثین فرامیرسیدند می رسیدند که هنوز علم فراوان است و کوشش را میدان و بنیادین تحقیق  
فرسان و عرصه افصاف فرخ و نظر عدل را سر رشته دراز یا لید العجب از تماشایان این باغ که در بسته جلوه  
گل تحقیق از رخه دیوار تقلید می بینند و خرا صدگان فحنای این بهارستان گل مراد از گلستان اتبلع کتاب  
و سفت بر نمی چنند و کیفیت که سجاده نشینان فضل و کمال سر بگریبان دلق خمول فرو برده اند و جاده شناسان  
فرق مراتب رجال بر انگشت سکوت و ندان زده باری احمد سد و البته که هنوز دفتر آثار سلف و جلوه پیریت  
و دست نیرنگی دوران کارنامه پیشینیان آماده تماشائی جرس ناقه لیلی عنایت ازلی همچنان در آواز است  
و چل و شلای فیوض ابدی را در باز یعنی عزیزی که نهان خایه ضمیرش از فردا وانی امتعه گرانایه سنت و کتاب ملو  
و شجون است و سند آثار ملکات حمیده اش تا عالم قدس متصل و مقرون درین قرن ثالث عشر که سرشته افش  
حق یکسبتن سیده و صبح حشر و نشر بد میدان آرمیده و آتش پاکش و ملت با فسر دگی گرا ئیده و لوا احیا  
مرا ستم ستم و ماتمت اسور سیده بروچی افراشته که به کلام نصرت دین محمدی که هر کس و نا کس بدان منت بخور

توان نهاد گرم گردیده و بالا خوانی اهل بدع و بلند پروازی جماعه شرک کینچ عدم خزیده کیست که درین میدان  
 باوی گوی سبقت باز دیار روی بخت نیر و هم نشاوی زند زهی گماند او را که وجود با جودش را وسیله  
 سد غور اسلام و جناب فیض را ذریعہ آسایش کافه انام گردانید و حتی سعادت این جوان بخت که بخت انوشیروان  
 سنت از بنی نوع خود گوی سبقت ربوده و بزور بازوی خلوص باطنی خیبر ناموری هر دو جهان کشوده و دست باز  
 جرگه موجدین است و قلب و دماغ جماعه مبتعین و روح و روح و ایمان و اختیار و ابرار است و سکران الموت فجار و شرار  
 سناپ طوبای رحمت کرداری است و کوثر تشنه لبان سستگاری آرایش حال کمال است و افزایش کمال حال  
 نور حدیقه سنت و کتاب و نور حدیقه و دو دمان بو تراب و الا جاجه امیر الملک سید محمد صدیق حسن  
 خان صاحب بجا و در لقب بنواب ادام الله مجده و کبیت عدوه همانا که بیارگاه تدوین و دوا و دین اسلام  
 درین روزگار پسین جزوی کسی دیگر یار نیافته و تبسند احیا علوم نافعه غیر از ذات بابر کا تشنختین هیچ کس  
 نه نشسته کند همت و الا ایش که بذروه اصلاح معاد بندست اصلاح معاش را تیر فرو نینگدازد و صغیر فیض  
 که سطور نور کتاب تهیو اسباب عقبی است نسخه تدبیر مملکت در عایا را نیز از حاشیه صفحه خاطر بیر وینچ اندازد و درین  
 حین که این شرح مستین و کتاب پسین در احوال برنخ نوشته حتی آنست که با حیا سنن موتی در تن اسلام جان  
 تازه و مید و بابرین سنت سنیه خشتگان بر سر غفلت را بیدار ساخته و حقائق مسائل معاد را بر روی مکتوب  
 نموده که گویا معقول را محسوس فرموده و کیف که اعظم مسائل ملت حق محمدیه ترجیح اخیری بر اولی و اثنا عقبی  
 دنیا است و این معنی بدون ادراک حقائق احوال قبور و مقبور صورت نه بند و بی سعی آثار و اخبار صحیح و اذنا  
 قاصران چنانکه باید نه نشیند خنک انگس که بر زخارف این طلسم فانی بازی نخورده برای مابعد الموت اسباب نجات  
 همیا سازد و سعادت مند آنکه حاصل خود را تابع آجل خویش نموده بتذکار آن عالم پردازد و و بای حال چون این  
 کتاب عاقبت نما و خطاب آخرت انما از کتم عدم بمنصه وجود آمد و کسوت تالیف و جمع پوشید فرمان اجلا فاعان  
 بطبع آن شرف نفاذ یافت کاکتان انجام اندیش امتنا لا اله الا الله این شا بهر زیای عالم جاودانی را بزمیر استقام  
 در جمل طبع جلوه اطهار بخشیدند و در عهد سعادت حمد علیا حضرت نقطه دائره فرمان روانی نکته کتاب را در گری  
 و عدل پیرانی تحفه محضرات آخر زمان حسن از حسنات جهان قامه بنیان شرک در بدعت تافه ریای کتاب  
 و سنت قاسیه جمی ایمان تاحیه آنرا کفر و طغیان نموده خوانین علییه الهی جناب نواب شایع جهان سکیم  
 ادام الله بعلیها و طابت ایاها و لیا لیا با تمام مجمع اوصاف حمیده منبع اخلاق گزیده عنوان صحیفه لطیف و  
 احسان مولوی محمد عبد المجید خان ممتحن مطالع دار الاقبال بهو پال صانها الله عن الزوال تصحیح بر تنقیح  
 سعدن علوم مخزن فہوم مرکز دائره فضل عظیم طغری فرمان خلق کریم ذوالجہد العالی مولوی سید ذوالفقار احمد

گشت بسیار فاضل سدید منتجع فواضل عیدیه خلاصه زمره کرام زبده صلحا و انام حاوی  
مولوی محمد عبد الصمد پشاور سی مله اندک ساسی و بکن بت تعلی بهرین تعلی از همه  
شاهی محمد احمد حسین صفی پوری سلمه القوی در حدود ۱۳۹۳ هجری با و اخرا جعفر در رئیس الطابع  
شاه جهانی حلیه انطباع و پیرایه اختتام پوشید و احمد سدا و لا و آخر او غلام چار و پانجا

قصیده تالیف نتیجہ طبع رسا و فکر آسمان بجای نبض شتاسم مرصدا ن سخن  
ماہر نکات ہر فن ظہوری ظہور نظیری نظیر حافظ خان محمد خان شخصی سلمہ البتہ

ای مخاطب از دل نا شاد و حالش مینویس	قصہ در دلد و شمع ملاش مینویس
فرق نشاسته میخواران ز خسر و تا گدا	گر زجم جامی به پیش آید سفالش مینویس
آن سوی افلاک بہر شکریا میگیر باز	کنگرہ پرواز و ہم نیروی بالش مینویس
ہمیتی دارد مرا صرافام اقبال سخن	گر درین وادی حریت آید شغالش مینویس
مقدمہ محبوب معنی را میخواہ از دیگران	ہاں گراز مدوح من باشد تعالش مینویس
دیدہ در نواب صدیق محسن خان ناخو	بی نظیری مثال مہی ہمالش مینویس
بہر فاقان شوکتی افزای طغرائش فرست	بہر قیصر عزتی بخش و مثالش مینویس
آنکہ آنرا منج فن برداش سہ نگار	آنکہ سحر جو دو دریائی نوالش مینویس
گر ستیزہ پور وستان با غلام در گمش	زود ماقم نامہ در پیش نالش مینویس
مہلقنی اکیست از بہتان اولادش بگو	مصطفی را کیست از گلزار آتش مینویس
عرف حاسد گر نگاری خاکپایش می نگار	نام دشمن گر نویسی پائمالش مینویس
ہاں کہ نویسی و گر خواہی نوشتن ناگزیر	ثانی در عالم فرض می الش می نویس
آنکہ زو بالاتری نارند فکایش یا دیگر	آنکہ زو رعنا تری نبود خیالش مینویس
ہر دو جانب صفحہ افلاک را میکن سیاہ	مختصر شری ز بہر فضل و کمالش مینویس
فضل منش عالم سحر طرازش بر طراز	تشریر نا ظلم جاد و مقالش مینویس
غالب و آزرہ ہم ہم خیالش بود داند	چون من دیوانہ در صفحہ خیالش مینویس
از شتابی تو سن کلکش بہنت باز دار	صفحہ میدان محشر را مجالش مینویس
گر ہی باشد عمل بر غیر قولش زانکہ گفت	گر بود صد سنن عین غمالش مینویس

<p>گر دعا گوئی بر او بارق نماش کین چنین شرحی از اسباب جانش</p>	<p>سبز تر باد از خشت عمارت ز در قم شرحی بر آیات و تمارش نام کرده</p>
<p>لاجرم بی جد باین آوردای پرز علم عالم من ذیالش نبوی</p>	<p>مفسد هجری</p>
<p>قطعه تاریخ تالیف نتیجه خاطر ماهر جامع فنون فنی نظیر انوری و خاقانی منشی احمد علی بھوپالی متخلص با حمد الو احد الاحد</p>	
<p>کثیر التاقب سستی الصفات نخج درین وزن چون سم دات چو بر هم زخم دفتر کائنات نفاست مانند آب حیات بهر دم سوی علم دین التفات علم بر کشد اندرین دولغات فست در کفش مثل شایخ نبات موفق شود به بند در نکات غنیمت شمس پنجروزه حیات برون آئی از قلعه شمش جہات سر شلخ طوبی نوید برات بروز قیامت رعسات جہات ز خیرات واحسان صوم و صلوة ز حج و جہاد و اداس زکوٰۃ ترا دست گیر و چو این صدقات تلغز در آن وقت پای ثبات بقولی بسیار کی یابی نجات</p>	<p>ایسر جهان داور دادگر باوصات او می کنم آگفت ز بسیم باین حسن یک فرد را درون سودای من حب او همه گاه در کار حق مشغول بزیر نگین هم عوب هم عزم سخن از لبش همچو قند و شکر درین شرح آیات از کردگار سرت گردم ای جان من گوش کن ز خود بطنی قید این آب و گل برای روانت حسد او نگار جسد اعمال نیکو نباشد ترا زایش را و اتفاق و تقوی و بر ز صدق و صفا و صلاح و سداد کلچ ایسر بگذری بر صراط ز هوای که در مطالع رو و حمد سوال گیرین را هم جواب</p>

لا وسیله  
بنا و نشر  
و دارد

[illegible]



مجموع باب في شمار التكرار في القرآن الكريم						
رقم	سطر	خطا	صحيح	خطا	صحيح	مجموع
١	١٠	١٠	٢٦	٢٦	٢٦	٢٦
٢	٥	٥	٢٩	٢٩	٢٩	٢٩
٣	١٢	١٢	٢٩	٢٩	٢٩	٢٩
٤	١٤	١٤	١٢	١٢	١٢	١٢
٥	١٤	١٤	٢٣	٢٣	٢٣	٢٣
٦	١٢	١٢	١٨	١٨	١٨	١٨
٧	٣	٣	٥	٥	٥	٥
٨	٥	٥	٩	٩	٩	٩
٩	٨	٨	١١	١١	١١	١١
١٠	٤	٤	١٠	١٠	١٠	١٠
١١	٨	٨	٢٢	٢٢	٢٢	٢٢
١٢	٢١	٢١	١١	١١	١١	١١
١٣	٢	٢	١٢	١٢	١٢	١٢
١٤	١٥	١٥	١٣	١٣	١٣	١٣
١٥	١١	١١	٨	٨	٨	٨
١٦	٢١	٢١	٩	٩	٩	٩
١٧	٢	٢	١٩	١٩	١٩	١٩
١٨	١٠	١٠	١٦	١٦	١٦	١٦
١٩	٢٣	٢٣	٢	٢	٢	٢
٢٠	٢٣	٢٣	٢	٢	٢	٢
٢١	١٩	١٩	٢	٢	٢	٢









سالمات شش  
ن

DUE DATE

ف  
۲۹۷۶۵